



# جبهه‌ی چپ ترک

نقد

گفت‌وگوهای با احزاب چپ ترک در روزاوا

یحیی مرادی





نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

[www.naghd.com](http://www.naghd.com)

## جبهه‌ی چپ ترک

گفت‌وگوهایی با احزاب چپ ترک در روزاوا

یحیی مرادی

۱۳۹۹-۱۳۹۸

## توضیح نقد

حدود دو سال پیش سایت نقد گزارش‌هایی از یحیی مرادی پیرامون روژاوا منتشر کرد. او در زمان تدوین این گزارش‌ها، گفت‌وگوهایی نیز با مسئولان برجسته و نظریه‌پردازان برخی گروه‌های سیاسی ترک که خود را در قلمرو گرایش‌های مارکسیستی به‌شمار می‌آورند، انجام داد که در چند بخش در سایت «نقد» منتشر شدند. بدیهی است که انتشار این گفت‌وگوها صرفاً برای آشنایی با دیدگاه‌های این گروه‌هاست و به‌هیچ‌روی به‌معنای ارزیابی یا تایید آن‌ها از سوی «نقد» نیست.

## فهرست

۷	چند نکته درباره‌ی «جبهه‌ی چپ ترکیه»
۱۲	جبهه‌ی چپ ترک - گفت‌وگوی نخست با THKP_C/MLSPB
۳۵	استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق - گفت‌وگوی دوم با MKP
۴۹	شرط ضروری حزب: نقد و خودانتقادگری - گفت‌وگوی سوم با DKP
۶۶	باید مردم را سیاسی کرد - گفت‌وگوی چهارم با TKEP/L
۸۰	مرحله‌ی نخست: انقلاب دموکراتیک - گفت‌وگوی پنجم با TKP/ML





به جای پیش گفتار

### چند نکته درباره‌ی «جبهه‌ی چپ ترکیه»

مجموعه نوشته‌هایی که تحت عنوان گفت‌وگو با «جبهه‌ی چپ ترک» در این کتاب آمده است، گزارش‌هایی است درباره‌ی پنج حزب کمونیست ترکیه که در روزاوا/شمال سوریه فعال‌اند. هدف از انتشار این گزارش‌ها، تلاش برای برداشتن گامی به سوی آشنایی با جنبش چپ ترکیه بوده است. شاید برای رفع برخی سوء تفاهمات احتمالی توضیح چند نکته در حاشیه‌ی این گفت‌وگوها مفید باشد.

آنچه در روزاوا از آن با نام «جبهه‌ی چپ ترک» یاد می‌شود، عمدتاً اشاره به دو موضوع است. نخست مجموعه‌ی شش حزب چپ ترکیه‌ای و فعال در روزاوا؛ دوم تابور انترناسیونالیستی آزادی یا (IFB). باید توجه داشت که این واحد نظامی که به‌عنوان یکی از تابورهای ی.پ.گ در روزاوا فعال است، به‌مثابه پروژه‌ی مشترک تمامی احزاب چپ ترک حاضر در منطقه تلقی می‌شود؛ پروژه‌ای که در بازه‌های زمانی متفاوتی با جدایی و پیوستن برخی احزاب عمل کرده است. در حقیقت، در ادبیات سیاسی پ.ک.ک، چپ ترک بیش‌تر ارجاع به غیر کردبودن این احزاب و حضور و دامنه‌ی فعالیت آنان در مناطق غیر کردنشین ترکیه است. لذا زمانی که واحد نظامی متشکلی برای تمرین اتحاد و عمل با یکدیگر، در روزاوا تأسیس شد، تابور یادشده به نام چپ ترک شناخته شد.

به این ترتیب مشخص است که این چند حزب حاضر در شمال سوریه، به تنهایی تمامیت جنبش چپ ترکیه را نمی‌سازند و بنابراین گزارش‌های منتشرشده به هیچ‌وجه نمایانگر تمامیت جنبش چپ ترکیه در تاریخ

معاصر نیست. به عبارت دقیق‌تر، این گزارش‌ها، تنها باب آشنایی با بخشی از چپ سازمان‌یافته و معتقد به مبارزه مسلحانه در ترکیه هستند که از قضا به طُرق مختلف به سرمنشأهایی مشترک با تاریخ عمومی جنبش معاصر چپ ترکیه می‌رسند. جنبشی که کمابیش وجه غالب آن برآمده از التزام به مبارزه‌ی مسلحانه و متأثر از قرائتی لنینیستی/استالینیستی از مارکسیسم بوده است. ناگفته پیداست که می‌توان تصور کرد جنبش معاصر چپ ترکیه از طیف گسترده‌تری از نظرات مارکسیستی تشکیل شده و ضرورتاً هر جریان یا سازمان چپ‌گرا در ترکیه، معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه و نوع متداول لنینیستی آن نیست.

به نظر می‌رسد آشنایی و شناخت عمومی جنبش چپ ایران از تاریخ یا اندیشه‌ی جنبش چپ ترکیه چندان گسترده نیست. دست‌کم آثار یا موضوعاتی مرتبط با تاریخ معاصر چپ ترکیه در ایران بنا به دلایل متفاوتی از جمله پنجه‌ی سنگین سانسور، فضای گسترش و رشد نیافته‌اند. بنابراین، میانگین شناخت ما از جنبش چپ ترکیه بسیار بالا نیست. در ترکیه اما تاکنون آثار متفاوتی در مورد جنبش چپ ایران و خصوصاً تاریخ آن تالیف یا ترجمه شده است؛ هرچند، انتشار این آثار ضرورتاً به بازخوانی یا دامن‌زدن به مباحث متعددی نشده است. هرچه هست، به طور میانگین شناخت جنبش چپ ترکیه از تاریخ چپ ایران بیش‌تر از شناخت چپ ایران از تاریخ ترکیه است. با در نظر گرفتن مجاورت و در هم تنیدگی بسیاری ویژگی‌های اجتماعی و تاریخی این دو جامعه، احتمالاً به آگاهی بیش‌تری از یکدیگر نیاز داریم.

دور از انتظار نیست که بتوان با مرور سیر حوادث و فراز و فرود این بخش (چپ لنینیست ترکیه) از تمامیت جنبش چپ ترکیه به شباهت‌هایی با تاریخ جنبش چپ ایران دست یافت. به‌عنوان نمونه، آن‌چنان که پیش از این دیده شد، به نظر می‌رسد که شباهت‌های نظری و پراتیک ماهر چایان با مارکسیست‌های ایرانی هم‌عصرش از قبیل پویان و احمدزاده، بیش از تفاوت‌های آنان با یکدیگر است. دست‌کم در این مورد خاص (چایان و پویان)، هر دو نظریه‌پرداز، به تئوری موتور کوچک و موتور بزرگ باور دارند، هر دو سازمان‌دهندگان و رهبران نظامی و در میدان هستند و نهایتاً هر دو در درگیری مسلحانه جان می‌بازند. بسا تعمیمی ناسنجیده نباشد که تصور کنیم جریان غالب چپ ترکیه (که معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه است) و جریان غالب چپ ایران پیش از قیام بهمن (که معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه و جنگ چریکی شهری است) به طور میانگین، چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ پراتیک به یک خانواده‌ی سیاسی متعلق‌اند و حتی کمابیش هم‌گون و هم‌شکل‌اند. هدف این یادداشت کوتاه تبارشناسی تاریخی جنبش‌های چپ ترکیه و ایران نیست، اما تنها در محدوده‌ی طرح یک سؤال، علاقمند به مشخص‌تر ساختن یک پرسش نه چندان کم‌اهمیت است: چرا و به چه دلایلی پس از حدود نیم قرن، هنوز مبارزه‌ی مسلحانه در میان چپ ترکیه جذابیت دارد و همچنان به عضوگیری و تعهد سیاسی برخی از پاک‌ترین و شجاع‌ترین زنان و مردان ترکیه منجر می‌شود؟ چه عواملی به نفع بقا (و نه به حاشیه‌رفتن) ایده‌ی مبارزه‌ی مسلحانه منتهی شده‌اند؟

شاید گام نخست برای روشن‌تر ساختن این پرسش، یادآوری وضعیت جنبش چپ ایران باشد. تا پیش از قیام بهمن، عمده‌ی نیروهای چپ ایران که در کسوت تشکیلات و سازمان مبارزه می‌کردند، به طور استراتژیک یا تاکتیکی معتقد به نبرد مسلحانه بودند. باید از استثنائاتی در صحنه‌ی عمومی چپ ایران در این مورد صرف‌نظر کرد. وقوع انقلاب و برآمدن ارتجاع به شکافی در بدنه‌ی جنبش چپ ایران انجامید که مهم‌ترین تغییر نظر مستقیماً با به کارگیری اسلحه مرتبط بود. جناح راست که دست بالا را گرفت، دیگر به نبرد مسلحانه معتقد



نبود، هرچند هنوز بخش چشمگیری مدافع نبرد مسلحانه هستند. به نظر می‌رسد که پایان حماسی تاریخ چپ تشکیلاتی و سازمان‌یافته که در داخل ایران از پایگاه و نیرو برخوردار بود، مقارن می‌شود با قتل عام ۶۷. رژیم ایران با این قتل عام، نه تنها بحث درباره‌ی مبارزه‌ی مسلحانه را از حیز انتفاع ساقط کرد، بلکه اصولاً به تشکیلات و سازمان به عریان‌ترین شکل فیزیکی ممکن ضربه زد.

اما آیا همین نکته نمی‌تواند پرسش این نوشتار را اندکی روشن‌تر سازد؟ آیا در تاریخ هر دو جنبش، چه ایران و چه ترکیه، ارتباطی ماهوی میان نبرد مسلحانه و شکل معینی از تشکیلات وجود ندارد؟ آیا معنای بنیادین «تشکیلات» در ادبیات سیاسی زمان مورد بحث، در «لزوم مبارزه‌ی منسجم برای نبرد مسلحانه» صورت‌بندی نمی‌شود؟ به نظر می‌رسد که از اساس در ذهنیت عمومی مبارزان سیاسی ایرانی و ترک روند پیروزی از دو حلقه‌ی اساسی تشکیل شده که هر یک بر دیگری استوار و با دیگری هم‌پیمان است: تشکیلات و نبرد مسلحانه؛ و نتیجه این‌که: تشکیلاتی که قائل به نبرد مسلحانه نیست، در خدمت پیروزی نیست و مبارزه‌ی مسلحانه‌ای که متشکل و سازمان‌یافته (در معنای لنینیستی کلمه) نباشد در راه پیش‌رو، فاقد ارزش است.

در جنبش چپ ترکیه، دست‌کم از اواخر دهه‌ی ۶۰ میلادی و اوایل دهه‌ی ۷۰، گفتمان مبارزه‌ی مسلحانه بر دیگر اشکال مبارزاتی برتری می‌یابد و نهایتاً غالب می‌شود. از این منظر، برای «مبارزه‌ی انقلابی» تنها یک معنا را می‌توان استنباط کرد، مبارزه‌ای متشکل در راه نبرد مسلحانه به در هم تنیدگی سازمان و نبرد مسلحانه، به این معنا عمق می‌بخشد و هر بار در هر عملیاتی حقانیت آن بنا به ایدئولوژی‌ای که تثبیت شده است، مشروعیت بیش‌تری پیدا می‌کند؛ حتی اگر تنها دستاورد، رسیدن به نقطه‌ی «مبارزه‌ی مسلحانه هم وسیله هم هدف» باشد. همان‌گونه که در مصاحبه‌ی نخست از این مجموعه دیده شد، در دهه‌ی ۷۰ میلادی عملاً آرشیوی از مدارک و اسناد و اعلامیه‌های سازمانی که پس از ماهر چایان برجای ماند، وجود ندارد، زیرا آن جریان سیاسی به نقطه‌ای رسیده است که انجام عملیات به خودی خود، مهم‌تر از وعده‌ای است که تئوری موتور کوچک و بزرگ ارائه داده است، وعده‌ای مبتنی بر به حرکت درآوردن توده‌ها، وعده‌ای که از نبرد مسلحانه به‌مثابه تنها تبلیغ یاد می‌کند.

در مورد جامعه‌ی ترکیه دو نکته را باید به خاطر سپرد. نکته‌ی نخست، منحصر به شرایط ویژه‌ی تاریخی ترکیه‌ی معاصر، رویداد دو کودتای خونین است. این دو کودتا به فاصله‌ی ده سال از یکدیگر بی‌اغراق ضربه‌ای سهمگین بر پیکر تمامیت جنبش چپ ترکیه بوده‌اند. جنبشی که از فردای کودتا خود را بازیافت، از رمق افتاده بود. احتمالاً در ذهن بسیاری این پرسش می‌چرخید که حتی با وجود مبارزه‌ی مسلحانه، سرکوب هولناک کودتا اجتناب‌ناپذیر بوده است، آیا نبرد مسلحانه راه درمان این جامعه است؟ این همان پرسشی است که موجی از انشعابات را در سال‌های پس از کودتا با خود به‌همراه آورده است. در جامعه‌ای که نبرد مسلحانه با تمام قوا در جریان بود، باز هم دژخیمان ارتشی کودتا کرده‌اند، چرا نباید به اصل نبرد مسلحانه تردید کرد؟! نکته‌ی دیگری که در جریان انشعابات و کم‌رنگ شدن ایده‌ی نبرد مسلحانه نقش بازی می‌کند، تنها منحصر به جامعه‌ی ترکیه نیست، اما در جامعه‌ی کودتازده‌ی ترکیه نقشی منحصر به فرد بازی می‌کند و آن چیزی نیست جز سقوط گوش‌خراش جوامع نوع شوروی. رزمندگانی که معتقد به نبرد مسلحانه برای استقرار جامعه‌ای از نوع شوروی بودند (هرچند در این مورد، بدیل‌های سوسیالیستی گروه‌های مارکسیست ترکیه با یکدیگر متمایز است) در دخمه‌های کودتاگران زیر شکنجه‌اند و خبر سقوط را می‌شنوند! بخشی از انشعابات اواخر دهه‌ی ۸۰ و آغاز دهه‌ی ۹۰ بی‌ارتباط با سقوط بلوک شرق نیست.

باید در نظر داشت که سقوط جوامع نوع شوروی با گشوده شدن جامعه‌ی مدنی ترکیه و عقب‌نشینی تدریجی کودتاگران از قدرت سیاسی هم‌زمان شد. این هم‌زمانی به خودی خود می‌تواند بخشی از تردیدهای اساسی به کارایی مبارزه‌ی مسلحانه را توضیح دهد. مبارزان سیاسی در جامعه‌ی پس از کودتا از یک سو با اصلاحات و گشوده شدن تدریجی فضای سیاسی مواجه‌اند، از سوی دیگر نعره‌های گوش‌خراش پایان تاریخ از هر کوی و برزن شنیده می‌شود. بخش قابل توجهی از مبارزان و چریک‌های سابق با سقوط بلوک شرق و گشوده شدن فضای سیاسی اصلاح طلب شدند و از مفهوم تشکیلات (که مترادف با سازمان مسلح لنینی به منظور ایجاد نبرد مسلحانه بود) دست کشیدند و سر از پارلمان و اندیشکده‌های گوناگون درآوردند. به عبارت دیگر در تاریخ ترکیه برای دست کم دو دهه، معنای مبارزه‌ی انقلابی به تشکیلات لنینیستی مسلح گره خورد و با گشوده شدن فضای سیاسی و عقب‌نشینی کودتا از جامعه‌ی مدنی، هم‌زمان با سقوط جوامع نوع شوروی اندکی رقیق شد. اما از بین نرفت. چرا مبارزه‌ی مسلحانه یا دست کم میل به ایجاد تشکیلات لنینیستی مسلح پس از پایان کودتا و سقوط بلوک شرق از بین نرفت و به طریقی به حیات خود ادامه داد؟

پس از قدرت‌گیری ارتجاع و آغاز یورش‌های رژیم نوپای ایران علیه جنبش چپ، کردستان به آخرین سنگر مبارزه بدل شد. در واقع، کردستان که منطقه‌ای آزادشده و خارج از حوزه‌ی قدرت جمهوری اسلامی بود، محلی بود برای ادامه‌ی حیات باقی‌مانده‌ی جنبش چپ ایران. بررسی روند انقلاب ایران و رابطه‌ی جنبش چپ ایران با نیروهای انقلابی کرد، خارج از توان این نوشتار است، اما تنها می‌توان بار دیگر به شباهتی میان تطور جنبش چپ ایران و جنبش چپ ترکیه دست یافت. کردستان و نیروهای انقلابی کرد به نوعی نقشی تاریخی در حفظ هرچند محدود بازماندگان سرکوب ایفا کردند. در ایران به شکل عملی، در ترکیه به شکلی تئوریک.

در حقیقت سال‌های آغازین دهه‌ی ۹۰ میلادی، نه تنها سال‌های شکست جهانی چپ و گشوده شدن نسبی فضای سیاسی در ترکیه است، بلکه مقارن است با سال‌های رشد و موفقیت و اثرگذاری مهم‌ترین جنبش انقلابی در کردستان ترکیه، یعنی پ.ک.ک. این که پ.ک.ک چه مسیری را طی کرد یا چه نقشی در تمامیت چپ ترکیه داشت، موضوع این نوشتار نیست، اما می‌توان بار دیگر پرسش خود را بازپرسیم: آیا موفقیت پ.ک.ک در امر نبرد مسلحانه، تشکیلات لنینیستی، بار دیگر به منبع الهام و ایمان به مبارزه‌ی مسلحانه منجر نشده است؟

تمامی احزاب کمونیست ترکیه (در این مصاحبه‌ها) که معتقد به نبرد مسلحانه هستند، در اواخر دهه‌ی ۸۰ و اوایل دهه‌ی ۹۰ با موقعیت‌هایی بسیار شکننده، لغزان و خطرناک مواجه بودند. آن‌ها، فارغ از سرکوب سیاسی، خطر انشعاب و از دست دادن پایگاه، با بزرگترین مشکل تاریخی خود یعنی سقوط شوروی مواجه بودند. احتمالاً از نگاه امروز نمی‌توان به درکی از رنج و ترومای حاصل از این سقوط دست یافت، اما می‌توان حدس زد که حتی اگر جوامع نوع شوروی، بدیل غایی برخی از این احزاب نبودند، دست کم حضور شوروی برای آنها تجلی عینی شکلی از سوسیالیسم یا پیروزی بود. در چنین شرایطی، جنبشی در کردستان پا گرفت و در حال نبرد و عقب‌راندن ارتش ترکیه از خاک کردستان بود؛ این جنبش، هم به نوعی در غایت سوسیالیستی این احزاب شریک بود، هم یک سازمان مسلح لنینیستی. آن چنان‌که در برخی از این مصاحبه‌ها دیده شد: ما به نبرد مسلحانه فکر کردیم، پ.ک.ک آن را اجرا کرد!

اهمیت پ.ک.ک فارغ از تمامی نقدهای به جا و وارده بر آن در جامعه‌ی ترکیه غیرقابل چشم‌پوشی است. پ.ک.ک به محک و معیار مبارزه بدل شده است. در واقع سنجهی مبارزاتی جنبش چپ ترک، پ.ک.ک است. لذا بسیاری از این احزاب یا مبارزان این جنبش، علت ناکامی را در نادیده‌گرفتن مسیری که پ.ک.ک طی کرده است یافتند. پس تلاش کردند عملاً تا حد امکان از الگوی مبارزاتی پ.ک.ک در شیوهی مبارزه‌ی خود پیروی کنند. مثلاً اگر پ.ک.ک به مبارزه‌ی مسلحانه به‌عنوان تاکتیک و مبارزه‌ی سیاسی به‌عنوان استراتژی باور دارد، آنان نیز تلاش می‌کنند حزبی قانونی تأسیس کنند و در کنار بازوی مسلح زیرزمینی خود به شکل قانونی نیز فعالیت کنند. اگر پ.ک.ک در کوه قرارگاه دارد، آنان نیز به کوه می‌روند.

نبرد مسلحانه‌ای که پ.ک.ک با رژیم ترکیه دنبال کرد، بسیار خونین بود اما برای بخشی از چپ ترک، بسیار الهام‌بخش بود. پاسخ به این پرسش که چرا ایده‌ی مبارزه‌ی مسلحانه همچنان در میان چپ ترکیه از جذابیت برخوردار است، بر عهده‌ی پژوهش‌گران و تحلیل‌گرانی است که خواهان آشناساختن ما با جنبش چپ ترکیه و تاریخ آن‌اند.

بی‌گمان سلاح نقد برآ و تیز و بی‌مسامحه است. اما شاید در به کار بستن سلاح نقد، در مواردی باید اندکی احتیاط به خرج داد. می‌توان اندیشه و ذهنیت و برداشت نسبتاً سنتی جبهه‌ی چپ ترک از مارکسیسم را به نقد کشید، اما باید به یاد داشت که سزای آنان که با سینه‌های شهادت، پنجه در پنجه‌ی دشمن انداختند و ایستاده بر خاک غلطیدند، تحقیر و سرزنش نیست. ما خانواده‌ای هستیم به وسعت جهان و به خاک افتادن هر یک از ما، دردی است طاقت‌فرسا و غمی است بی‌پایان.

به پاس احترام برای خاطره‌ی تمامی از دست‌رفتگانم، مجموعه‌ی این گزارش‌ها را به یاد چهار دوست جان‌باخته، چهار روح زیبا پیش‌کش می‌کنم: باهوز، آی‌نور، جرن، اورهان.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-1F2>



## جبهه‌ی چپ ترک

### گفت‌وگوی نخست با THKP\_C/MLSPB

حزب THKP\_C/MLSPB [۱] یکی از احزاب جبهه‌ی چپ ترکیه است که از آغاز تحولات در شمال سوریه (روژاوا) بخشی از نیروهای خود را به این منطقه اعزام کرد و در عملیات نظامی علیه داعش و همچنین فعالیت سیاسی در مناطق شهری حضور دارد. نام این حزب در ترکی **Marksist Leninist Silahlı Propaganda Birliđi** (واحد تبلیغ مسلحانه‌ی مارکسیست-لنینیست) است.

متن حاضر، گفت‌وگو با آردا چایان [۲] یکی از فرماندهان این حزب در روژاوا است. توضیحات پیش‌تر در مواردی که در متن ابهام‌برانگیز باشد، به پانویس منتقل شده است. در این گفت‌وگو تلاش کرده‌ام با توجه به محدودیت‌های تهیه‌ی گزارش و مصاحبه، تا حد امکان اطلاعاتی هرچند کلی از تاریخچه‌ی این حزب، فراز و فرودهایش و ایدئولوژی حزب MLSPB از زبان یکی از فرماندهان این حزب بیان شود. هرچند متأسفانه محدودیت‌های گوناگون مانع از پرداختن به برخی دیگر از نکات مهم شده است.

## لطفاً از تاریخچه‌ی حزب MLSPB شروع کنید.

بہتر است پیش از پرداختن دقیق به تاریخ حزب، مقدمه‌ای کوتاه از زمینه‌های پیدایش آن ارائه کنم. در حقیقت، باید از ماهر چایان [۳] آغاز کنیم. او بنیان‌گذار THKP-C [۴] بود و MLSPB امتداد منطقی این جنبش است. مشی نظامی و ایدئولوژیک ما در نگاه ماهر چایان به این موضوعات ریشه دارد. از نظر ماهر چایان باید در ترکیه انقلابی ضد امپریالیستی / ضد اولیگارشیکی ایجاد شود. به این دلیل ساده که عملاً ترکیه عامل دست آمریکاست. دست خونین امپریالیسم آمریکا در ترکیه فعالانه عمل می‌کند. دولتی فاشیست در ترکیه مسلط است که پشتوانه‌ی آن بورژوازی بزرگ ترکیه است، که کنسرسیومی سیاسی را تشکیل می‌دهد.

در واقع، سرمایه‌ی ترکیه و سرمایه‌ی آمریکا در این حوزه‌ی جغرافیایی به هم گره خورده است. نظر ماهر چایان درباره‌ی امپریالیسم این است که پس از ۱۹۴۵ استعمار نو ایجاد شده است. او مشخصاً به تمایز مستعمرات کلاسیک و نوین با اشاره به کردستان، توضیح می‌دهد که کردستان همچنان مستعمره‌ی کلاسیک است، اما ترکیه مستعمره‌ی نوین آمریکا شده است.

بنابر این نگاه، چایان مسئله را این گونه تحلیل می‌کند: در ترکیه به انقلابی ضد امپریالیستی / ضد اولیگارشیکی نیاز است. هدف از این انقلاب، از بین بردن امپریالیسم آمریکا در ترکیه و پایان دادن به بردگی سیاسی ترکیه است. به این ترتیب، استقلال ترکیه از آمریکا ممکن می‌شود، دولت فاشیست ترکیه از بین می‌رود، دموکراسی موردنظر ما شکوفا می‌شود، شرکت‌های اروپایی و آمریکایی، ملی می‌شوند و در نهایت اقتصادی سوسیالیستی به واسطه‌ی ایجاد شوراهای کارگری شکل خواهد گرفت. این هدف ماهر چایان بود و همچنان هدف MLSPB نیز است. سه کلیدواژه‌ی مهم که چکیده‌ی این هدف است عبارت‌اند از: (۱) استقلال (۲) دموکراسی (۳) سوسیالیسم.

ماهر چایان استراتژی خود را نبرد مسلحانه / سیاسی معرفی می‌کند. در این استراتژی، چریک نقشی بنیادین دارد. اساس و پایه‌ی نبرد مسلحانه / سیاسی، چریک است. تاکتیک چایان برای دستیابی به این هدف به این قرار است: چریک نیروی پیشاهنگ انقلاب است و ارتش خلقی را تأسیس می‌کند. به نظر من پ.ک.ک. متأثر از اندیشه‌ی ماهر چایان است و این استراتژی را فقط در کردستان پیاده کرده است: یعنی به اختصار (۱) حزب (۲) جبهه (۳) ارتش گریلابی خلقی. استراتژی ماهر چایان به پیروزی بر امپریالیسم منتهی می‌شود، در این پروسه: (۱) استقلال ترکیه تأمین می‌شود، (۲) اولیگارشی از بین می‌رود و دموکراسی بالیدن می‌گیرد، (۳) اقتصاد سوسیالیستی ایجاد می‌شود. در این میان مهم است که به خاطر داشته باشیم نیروهای امپریالیستی در تضاد و رقابت با یکدیگر در منطقه‌ی ما عمل می‌کنند و ما باید از این تضاد به نفع مردم بهره‌برداری کنیم.

در این وضعیت تاریخی که جنگ‌های بی‌پایان امپریالیستی سایه‌ی شوم خود را بر خاورمیانه گسترده‌اند، نگاه MLSPB به انترناسیونالیسم چیست؟ از چه موضعی می‌توان به انترناسیونالیسم پرداخت؟ به نظر می‌رسد گاهی تمایلات شوونیستی، مانع ایجاد اتحاد و همکاری نیروهای انقلابی در سطوح مختلف می‌شود. حزب شما چه راهکاری برای ممانعت از گسترش شوونیسم و ایجاد فضایی برای همکاری‌های انقلابی دارد؟



خلق‌های ایرانی، ترک، کرد، سوری، فلسطینی و ... در محاصره‌ی انقلابی قرار دارند. به همین دلیل به انقلابی در تمام خاورمیانه نیاز داریم. خاورمیانه همان حلقه‌ی ضعیف است که لنین از آن یاد می‌کند. به نظر ما، تمام نیروهای انقلابی خاورمیانه باید در یک جبهه‌ی مشترک حرکت کنند، و باید انترناسیونالیسمی نوین ایجاد کرد. ما آن را انترناسیونالیسم خاورمیانه‌ای می‌نامیم. از این جهت، باید در معنای متداول انترناسیونالیسم بازنگری شود. نخستین شکل انترناسیونالیسم مورد نظر ما، انترناسیونالیسم خاورمیانه‌ای است (به معنای تشکیل جبهه‌ای واحد از نیروهای انقلابی خاورمیانه) و دومین شکل انترناسیونالیسم، همان برداشت متداول، به معنای اروپایی یا جهانی است.

یکی از مشکلات مارکسیسم در منطقه‌ی خاورمیانه این است که خود را از پنجره‌ی لنینسم اروپایی می‌بیند. این حاصل دهه‌ها استعمار است که حتی در این جا مارکسیسم نیز خصلتی اورینتالیستی پیدا می‌کند. ما باید سوسیالیسم خود را بنا کنیم. لنینست‌های ترکیه، ایران، سوریه، تونس و ... باید سوسیالیسم متعلق به منطقه‌ی خود را ایجاد کنند. برای مثال، نیروهای انقلابی ترکیه نمی‌توانند در کردستان انقلاب کنند یا ایرانی‌ها در مصر! در هر کشوری، نیروهای انقلابی آن باید پیشاهنگ انقلاب باشند و ما، دیگر نیروهای منطقه، می‌توانیم به گسترش و تعمیق انقلاب در هر کشور کمک کنیم. انترناسیونالیسم خاورمیانه‌ای به این معناست.

اندیشه‌ی MLSPB متمرکز در خاورمیانه است. سازماندهی جنگ چریکی و نیروی پیشاهنگ، هم در شهر و هم در کوه، تمرکز اساسی ما در مبارزه است. هدف ما این است که هم‌زمان در متروپل‌ها خانه‌های تیمی ایجاد کنیم تا نیروهای گریلابی را در آنجا به منظور گسترش جنگ چریکی شهری، سازمان‌دهی کنیم.

کردستان امروز به چهار پارچه تقسیم شده که همچنان بخش‌هایی از آن توسط دولت مسلط مرکزی، مستعمره شده است. به بیان دقیق‌تر، خلق کرد در ترکیه و ایران مستعمره‌ی دولت مرکزی هستند. به یمن انقلاب روژاوا، این استعمار در سوریه به پایان رسیده است. در واقع، خاورمیانه همچنان میراث‌بر تقسیمات امپریالیستی ۱۹۱۴ است که تمامی آن را به مستعمره‌ای بزرگ بدل کرد و هنوز هم وضعیت استعماری آن ادامه دارد. در حال حاضر ایران به مستعمره‌ی روسیه و چین بدل شده است، هرچند که پیش از خمینی، مستعمره‌ی آمریکا بود. در همین حال، دولت مرکزی هم اقوام و ملیت‌های ساکن در ایران را مستعمره می‌کند، درست مثل استعمار خلق کرد در ایران.

ما بر این باوریم که باید درس‌ها و تجارب مبارزاتی جدید را در خاورمیانه تکثیر کنیم و به یکدیگر انتقال دهیم. این انقلاب‌ها از یکدیگر نیرو می‌گیرند. مثلاً، انقلاب ترکیه از انقلاب کردستان کمک و حمایت می‌گیرد، انقلاب ایران از انقلاب در کردستان و ترکیه پشتیبانی می‌گیرد، و دیگر نمی‌توان این‌ها را از یکدیگر جدا کرد، تمامی این انقلاب‌ها به یکدیگر پیوسته‌اند.

اجازه دهید درباره‌ی انترناسیونالیسم کمی بیش‌تر بحث کنیم: در زمانی که لنین، انترناسیونال سوم را پایه‌گذاری کرد، مرکز (ستاد فرماندهی) انقلاب جهانی، شوروی بود. بعد از انقلاب چین و ویتنام این ستاد فرماندهی تغییر کرد. پس از آن نیز با موج انقلاب‌ها در آمریکای لاتین و مبارزات چهره‌هایی مثل چه‌گوارا و کاسترو، مرکز انقلاب جهانی تغییر کرد. امروز می‌توانیم از ستاد فرماندهی نوین انقلاب جهانی نام ببریم که در خاورمیانه پا گرفته است. اگر مثلاً، انقلاب در روژاوا به سرانجام برسد، از ترکیه برای حمایت از آن می‌آییم و روژاوا را مرکز انقلاب خواهیم کرد، یا اگر در ایران انقلاب شود ما برای پشتیبانی از انقلاب به ایران می‌رویم و از آن به‌مثابه ستاد فرماندهی انقلاب جهانی حمایت می‌کنیم.

باید به یاد آوریم که چه فضایی پس از سقوط دیوار برلین و سال‌های بعد از ۱۹۹۲ ایجاد شد. ایدئولوژی پایان سوسیالیسم، پایان مبارزه‌ی پرولتاریا در همه‌جا گسترش یافت. کتاب فوکویاما، *پایان تاریخ*، در حقیقت جشنی عمومی بود برای خداحافظی با انقلاب، خداحافظی با پرولتاریا! یاس و بی‌رمقی همه‌گیر شده بود. حتی انقلاب‌های پس از آن دوران نیز، روحیه‌ی ثبات و استقرار نداشتند. اما MLSPB می‌گوید: باید این انقلاب‌ها را که امیدبخش هستند، ادامه دهیم و از آن‌ها پشتیبانی کنیم؛ باید از امید خلق‌ها حمایت کنیم. خواست خلق‌ها برای تغییر را به رسمیت بشناسیم. ما معتقدیم که نگاه منسوخ سوسیالیسم در یک کشور را باید تغییر دهیم. هیچ انقلابی در یک کشور، در یک جزیره‌ی جداافتاده، هرگز به سوسیالیسم منتهی نمی‌شود. به همین دلیل است که MLSPB تأکید دارد که به انترناسیونالیسمی نوین نیاز داریم.

همان‌طور که اشاره کردید، جنگ‌های کنونی در خاورمیانه نتیجه‌ی سهم‌خواهی‌های امپریالیستی در منطقه است. این مسئله، مشخصاً با جنگ ایران و عراق آغاز شد که هر طرف جنگ تابع یک قدرت امپریالیستی بود. بعد از آن، جنگ عراق و کویت رخ داد و در ادامه، دامنه‌ی جنگ به شمال آفریقا رسید که مثلاً لیبی نمونه‌ای از آن است. مختصر آن‌که هر نیروی امپریالیستی برای استقرار قدرت خود، یک طرف جنگ را آتش می‌زند. در این وضعیت، نیروی انقلابی مقاوم باید انترناسیونالیسمی نوین ایجاد کند که از نگاه اوریانتالیستی و اروپامحور گذشته جدا شود. برخلاف دیگر ملیت‌های خاورمیانه (عرب، فارس، ترک و ...) خلق کرد در این زمینه بسیار خوب عمل کرده است.

اگر سهم‌خواهی‌های منطقه‌ای در خاورمیانه با جنگ ایران و عراق آغاز شد، با جنگ عفرین [۵] به پایان می‌رسد. تمام ماجرا در عفرین این است که کدام قدرت منطقه‌ای یا جهانی بر دریای مدیترانه مسلط می‌شود. ترکیه، سوریه، ایران، روسیه و چین هر کدام سهم خود را می‌طلبند. مسئله‌ی دیگر خطوط انتقال انرژی است که این قدرت‌ها به دنبال کنترل آن هستند.

در این میان MLSPB، فراخوان به اتحاد منطقه‌ای تمامی نیروهای انقلابی خاورمیانه می‌دهد. از پ.ک.ک در کردستان تا فلسطین و مصر و تونس و ... باید انترناسیونالیسمی خاورمیانه‌ای ایجاد کنیم، نه انترناسیونالیسمی اوریانتالیستی.

درک و تحلیل MLSPB از رژیم بشار اسد چیست؟ برخی از رفقای کمونیست ترکیه، رژیم اسد، حزب‌الله لبنان و ایران را در تحلیل نهایی به‌مثابه نیروهایی آنتی‌امپریالیست تلقی می‌کنند. نتیجه‌ی چنین تحلیلی، باز شدن راه‌های همکاری یا حمایت‌های چند جانبه است. در حالی که می‌دانیم مثلاً رژیم ایران در ابعادی غیرقابل تصور به قتل و شکنجه‌ی مبارزان کمونیست پرداخته است و فهرست سیاه جنایت‌های آن در قبال مردم ایران طوماری پایان‌ناپذیر است. چگونه می‌توان چنین رژیمی را همچون متحد استراتژیک منطقه‌ای تصور کرد؟

MLSPB، دومین حزب کمونیست ترکیه است که برای حمایت از جنبش روزاوا وارد شمال سوریه شد. در حالی که سوریه و رژیم اسد برای سال‌ها، میزبان برخی از رفقای کمونیست ترکیه بودند، MLSPB هیچ‌گاه چنین رابطه‌ای را برقرار نکرده و به آن باور ندارد. رژیم اسد خود را زیر ظاهر پوشالی باصطلاح سوسیالیسم پنهان کرده است. رژیم بعث، رژیم دیکتاتوری خون‌آشامی است که مشخصاً منافع یک بلوک امپریالیستی را

در منطقه تأمین می‌کند. از نظر ما روسیه یک بلوک امپریالیستی است که در حال شخم‌زنی و تکه تکه کردن خاورمیانه است.

رژیم اسد برای ما همیشه یک رژیم شوونیست و فاشیستی [۶] بوده است. رژیم‌ها دهه‌ها دست به همسان‌سازی تمامی ملیت‌های ساکن در سوریه، ناشهروندکردن ملت کرد در سوریه و در یک کلام عرب‌سازی آن‌ها زده است.

از سوی دیگر، برای MLSPB کاملاً مشخص است که رژیم ایران، رژیم فاشیستی و به مراتب درنده‌خوتر از رژیم اسد است. دست‌کم حزب ما از کشتار مبارزان چپ ایرانی در دهه‌ی ۱۹۸۰ مطلع است و تاریخ را فراموش نمی‌کند. برخلاف برخی از رفقای کمونیست در دیگر احزاب ترکیه که رژیم ایران، حزب‌الله و اسد را آنتی‌امپریالیست می‌دانند، ما آن‌ها را فاشیستی و مدافع منافع اسرائیل ارزیابی می‌کنیم. بیش از نیم قرن است که از طرف رژیم اسد یک گلوله به اسرائیل شلیک نشده است. پس چگونه می‌توان آن را محور مقاومت دانست؟

حزب شما به مبارزه‌ی مسلحانه و تشکیل پیشاهنگ انقلابی باور دارد. ایدئولوژی MLSPB را چگونه توصیف می‌کنید؟ با توجه به این که MLSPB حزبی لنینیستی است، آیا تجربه‌ی جوامع نوع شوروی را لنینیستی ارزیابی می‌کنید؟ آیا نقد مشخصی به تجربه‌ی شوروی دارید؟

MLSPB یک حزب مارکسیست-لنینیست است و دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را اساس اندیشه‌ی خود قرار می‌دهد. باید توجه کرد که مارکسیسم - لنینیسم یک قالب صلب نیست. ما لنینیسم را یک باور کلاسیک ارزیابی نمی‌کنیم، بلکه تلاش می‌کنیم آن را به شکلی عملی به‌کار گیریم. در واقع، مارکسیسم - لنینیسم را باید بر مبنای مکان و زمان به‌کار بست و آن را با نگاهی دیالکتیکی، در حرکت و پویایی درک کرد. برای مثال، انقلاب روسیه در مکان و زمان خود شکل گرفت و پیروز شد. انقلاب چین، انقلاب ویتنام با رهبری هوشی مین، انقلاب‌های آمریکای لاتین و ... همگی در مکان و زمان خود مسیری تازه ایجاد کردند. به همین دلیل MLSPB معتقد است که مارکسیسم - لنینیسم را بر مبنای مکان و زمان در هر لحظه‌ی تاریخی باید بنا کرد. مارکس، انگلس و لنین، سوسیالیسم را همچون یک روش ایجاد کردند و ما باید آن را در زمان و مکان گسترش دهیم.

با در نظر گرفتن دو مفهوم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی می‌توان خط اساسی مارکسیسم - لنینیسم را متشکل از سه عنصر ارزیابی کرد: (۱) دولت (۲) حزب (۳) انقلاب. این سه بخش، راهنمای عمل برای سرنگونی امپریالیسم هستند. ما این سه عنصر را تا سرنگونی امپریالیسم، اساس عمل خود قرار می‌دهیم.

در مارکسیسم - لنینیسم هدف این است که دولتی در خدمت منافع کارگران ایجاد شود. اما باید توجه داشت که عموماً حزب از جنس دیگری است و از بالا به پایین تأسیس می‌شود. رابطه‌ی دیالکتیکی دولت و حزب که رابطه‌ای حساس و پیچیده است، در شرایط ایده‌آل به سمتی حرکت می‌کند که تصمیمات نه تنها از بالا به پایین، که در سطوح زیرین هم بتواند مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها را ایجاد کند و به این ترتیب، تمام جامعه در آن مشارکت داشته باشد.



بنابراین، زمانی می‌توان از اقتدار دموکراتیک دولت سخن گفت که اقتدار کارگران در دولت ایجاد شود. برای مثال در روزاوا، در نظریه، شکل دولتی حکمرانی رد می‌شود، اما ساختارهای دولتی همچنان موجود است. ساختارهایی مثل: پلیس، دادگاه، ارتش و ... تفاوت در آن است که در روزاوا اقتدار خلق‌ها ایجاد شده است. ضد قدرت امپریالیستی به این شیوه عمل می‌کند. حزب MLSPB ضد اقتدار دولتی است اما برای مقاومت ضد امپریالیستی به سیستمی نیاز داریم که اقتدار خلق‌ها و کارگران را ایجاد کند.

یکی دیگر از مواردی که اهمیتی اساسی دارد، حزب است. مسئله‌ی حزب در مارکسیسم - لنینیسم حیاتی است. به این دلیل که برای پیروزی کارگران بر بورژوازی به وسیله‌ای نیاز داریم. کار ویژه‌ی حزب، نخست این است که خلق را سازمان‌دهی می‌کند. دوم، انقلاب را به خلق آموزش می‌دهد و سوم، دورنمای انقلاب را به خلق نشان می‌دهد، و این‌که پس از پیروزی انقلاب چه بدیلی پیش روی آن‌هاست.

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، انقلاب ترکیه، کردستان، ایران و ... با یکدیگر متمایز است. باید بر اساس زمان و مکان هر کدام، روش مارکسیسم - لنینیسم را به کار برد و از ایجاد قالب‌های صلب اجتناب کرد.

در تجربه‌ی شوروی باید تأکید کنیم که انقلاب اکتبر گامی بسیار مهم و بزرگ بود. اما در کنگره‌ی ۱۹۲۸ تصمیم گرفتند که انقلاب انترناسیونالیستی را در جهت منافع خود به کار گیرند و بر مبنای فکر و ایده‌های خود از آن‌ها استفاده کنند. در آن موقعیت زمانی، استالین در رأس قدرت بود که چنین فجایعی به بار آمد. پس از آن درباره‌ی انقلاب چین هم بحث و گفت‌وگو شد. روشن است که انقلاب چین ویژگی‌های خاص خود را داشت و انقلابی از روستا بود و بخشی از کمونیست‌های جهان آن را رد کردند. اما به نظر ما، مائو و حزب کمونیست چین بر مبنای شرایط مکانی و زمانی خود، انقلاب چین را آغاز کردند و پیش بردند و نظریه‌ی قیام خلق‌های انقلابی را ایجاد کردند و مسیری نو گشودند.

به نظر ما پس از مرگ لنین در دهه‌ی ۱۹۲۰، شوروی ماهیتی استاتیک یافت و ساکن شد؛ می‌خواست به تمام انقلاب‌های کمونیستی دنیا تحکم کند و آن‌ها را برای منافع خود به کار برد. این مشی غلط به دگماتیسم در نظریه و پراتیک لنینیستی منجر شد. این گناه منحصر به استالین نمی‌شد، بلکه تمام حزب به چنین مسیری درغلطید. استالین را نمی‌توان به تنهایی مسئول این اشتباهات دانست؛ بلکه دگماتیسم پدید آمده، محصول عمل تمامیت حزب موجود بود.

از نظر MLSPB بعد از آن تاریخ، ستاد فرماندهی انقلاب جهانی کمونیستی نه در شوروی که در چین بود. دیگر شوروی نمی‌توانست در جایگاه مرکزی برای حمایت و پشتیبانی انقلابی عمل کند.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که در دهه‌ی ۲۰ و ۳۰، فاشیسم در اروپا در حال پیشروی بود. پس از کوتاه زمانی، در ایتالیا موسولینی، در اسپانیا فرانکو، در آلمان هیتلر و ... همگی به قدرت رسیدند و تهاجمات خود را آغاز کردند. در این میان، کمونیست‌ها مقاومتی جانانه کردند.

اگر شوروی درباره‌ی انقلاب چین یا نابود کردن جبهه‌ی چپ انترناسیونالیستی در دهه‌ی ۳۰ اشتباهاتی فاحش داشت، اما مقابل فاشیسم بسیار مقاومت کرد. مثلاً جنگ داخلی اسپانیا را در نظر بگیرد، مقاومت کمونیست‌ها و ایجاد جبهه‌ی انترناسیونالیستی کمونیستی در اسپانیا بسیار قابل ستایش است. حتی چند انقلابی ترک هم به آن جبهه پیوستند. عابدین دینو [۷] نقاش مشهور و کمونیستی انقلابی بود که برای مبارزه به اسپانیا رفت.

انقلاب شوروی علیه فاشیسم ایستاد اما دست حمایت خود را از انقلاب جهانی قطع کرد و یک سیستم سرمایه‌داری در داخل کشور تأسیس کرد. بوروکراسی حزبی ایجاد شد که منجر به دیکتاتوری حزبی شد. در نهایت از انقلاب شوروی یک کاپیتالیسم دولتی، یک سرمایه‌داری بوروکراتیک باقی ماند. پس از مرگ استالین، انقلاب در شوروی کاملاً به محاق رفت. خروشچف جنگ سرد را گسترش داد و اساساً پس از آن چیزی از انقلاب شوروی باقی نماند.

متأسفانه پس از مدتی، انقلاب چین هم ضایع شد، چراکه بوروکراسی حزب قدرتمند شده بود و دیکتاتوری حزبی پا گرفت. تمامیت انقلاب به سمت شکل‌گیری دولتی کاپیتالیستی متمایل شد. اما انقلاب چین نه در چین، بلکه در ویتنام از سوی هوشی مین به پیروزی رسید.

مختصر آن‌که پس از ۱۹۴۵ و شکل‌گیری دو قطب کاپیتالیسم و سوسیالیسم، شیوه‌های استعمار نیز تغییر شکل یافت. استعمار نو آمریکا با روش قدیمی استعمار بریتانیا متفاوت بود. حزب MLSPB ترکیه را مستعمره‌ی امپریالیستی آمریکا می‌داند. هرچند در ترکیه نهادهای دولت، ارتش، پارلمان و... وجود دارد، اما مرکز فرماندهی در آمریکا و امپریالیسم جهانی است. درست مثل وضعیت رژیم شاه در ایران! ایران در آن دوران به شکلی، مستعمره‌ی آمریکا بود. با وجود ارگان‌های سرکوب، دولت، پارلمان و... مرکز تصمیم‌گیری و کنترل اراده، در دست امپریالیسم آمریکا بود.

**با توجه به فجایعی که استالینیسم به باور آورد، آیا خطر استالینیسم را همسان با خطر فاشیسم ارزیابی می‌کنید؟**

ما نباید این مسئله را صرفاً فردی در نظر بگیریم. بدون شک، نمی‌توانیم استالین و هیتلر را همسان ارزیابی کنیم. این مسئله را باید به شکل سیستمی در تمامیت تاریخی آن ارزیابی کرد. اگر به این مسئله، تاریخی نگاه نکنیم، هرگز نمی‌توانیم از آن درس بگیریم.

اما پس از ۱۹۴۵ فصلی نوین در امپریالیسم و استعمار گشوده شد. البته به موازات آن، فصل نوین و درخشانی از مبارزات رهایی‌بخش هم شکل گرفت. ژنرال جی‌آپ و هوشی مین، کاسترو و چه‌گوارا، کارلوس ماریگلا، فرانتس فانون، در ایران بیژن جزنی و پویان، در ترکیه ماهر چایان، در فلسطین جورج حبش و... آن‌ها مکتب نوینی از مبارزه را ایجاد کردند. اما مشخص نشده است که آیا آن‌ها همگی از یکدیگر متأثر بودند یا جداگانه به این نتایج رسیدند. هرچه هست، آن‌ها بر اساس مکان و زمان خود مکتبی نوین ایجاد کردند و راهی تازه برای انقلاب خلق‌ها گشودند.

در این مکتب نو، کاسترو و چه‌گوارا در کوبا، فرانتس فانون در الجزایر و هوشی مین در ویتنام نقشی اساسی داشتند. ماهر چایان، این افراد و دستاوردهای آنان را به‌دقت مطالعه کرده بود و با شناختی نوین، سنتزی از همه‌ی آن‌ها ایجاد کرد. او برنامه‌ای نظامی/سیاسی/ایدئولوژیک طراحی کرد. اگر به نوشته‌های او رجوع کنیم، می‌توانیم بفهمیم که چقدر تجارب انقلابی پس از جنگ جهانی دوم را با چه دقتی مطالعه کرده است. مثلاً او در جزئیات از تجارب جنبش‌های انقلابی در آفریقا بحث می‌کند. نتیجه‌ی این مطالعات، تأسیس THKP-C (جبهه حزبی آزادی‌بخش خلق ترکیه) بود. ماهر چایان و رفقای که این حزب را تأسیس کردند در پی روش

مارکسیستی نوینی بودند که پاسخی به مسئله‌ی استعمار و امپریالیسم بدهد.

در زمانی که این انقلابیون دست به عمل زدند، دولت‌های متعددی وجود داشتند که تلاش می‌کردند خود را از یوغ شوروی یا چین رها کنند. کوبا و یوگسلاوی می‌خواستند راه خود را پی گیرند، هرچند موفق نشدند اما حرکت استقلال‌خواهانه‌ی آنان قابل ستایش است.

احزابی که خود را نزدیک به حزب کمونیست شوروی یا چین می‌دانستند، منفعل بودند و روحیه‌ی انقلابی را تصفیه کرده بودند. مثلاً حزب توده در ایران، کاملاً منفعل بود، اما شورشگرانی که از آن بیرون آمدند، مثل فدائیان، خود را به خلق نزدیک می‌دیدند و فعالانه روحیه‌ی انقلابی داشتند. ماهر چایان تجربه‌ای از این دست داشت.

این نکته جلب توجه می‌کند که تمامی این احزاب و گروه‌های مارکسیست انقلابی (که از دل این تجربه بیرون آمده بودند) در نام سازمانی خود از واژه‌ی کمونیست استفاده نمی‌کردند. نه در نام سازمان فدائیان خلق، نه در نام جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین، نه در نام جنبش انقلابی الجزایر، یا حتی گروه ماهر چایان، هیچ‌یک از واژه‌ی کمونیست استفاده نکردند. نکته این است که مردم نسبت به اسم کمونیست حساس شده بودند و این برایشان فقط یادآور شکست و انفعال بود. گویی کمونیست، صفتی انفعالی بود که برای احزاب خرده‌بورژوازی به کار می‌رفت. احزابی که رابطه‌ی چندانی با توده‌های کارگران و کشاورزان نداشتند. در تمام منطقه، سازمان‌های چریکی نوظهور نام خود را بدون ذکر کمونیست انتخاب کرده بودند. حزب کمونیست در ایران، عراق، سوریه و ترکیه و ... وجود داشت اما آن‌ها فقط عامل دست شوروی بودند. در تاریخ شوروی نیز نهایتاً چندان تفاوتی میان خروشچف و گورباچف پیدا نمی‌شود.

این نسل جوان تلاش می‌کرد که راه را برای انقلاب بگشاید اما توسط احزاب کمونیست کشورهای خودشان مورد حمله و تصفیه قرار می‌گرفتند. نمونه‌ی شناخته شده‌ی آن تجربه‌ی حزب کمونیست کارگران [۸] در سوریه است. بنا به این تجربیات، مردم به احزاب کمونیست باور نداشتند. احزاب کمونیست رسمی، عموماً عامل دست و همکار رژیم‌های دیکتاتور منطقه بودند یا به آن‌ها گرایش داشتند؛ درست مثل حزب کمونیست سوریه که مدافع رژیم اسد است یا حزب توده در ایران که پشتیبان رژیم خمینی بود.

در خاورمیانه کسانی که در رگ‌هایشان خون شورشگری می‌جوشد پایه‌ی هر تحول جدی خواهند بود و نمی‌توان از احزاب کمونیست رسمی انتظار مقاومت در برابر استعمار و امپریالیسم را داشت.

مواردی که در این جا ذکر کردم، پیش‌زمینه‌ی تاریخی حرکت ماست. بعد از سقوط شوروی مرحله‌ی تازه‌ای ایجاد شد. اگر تا پیش از آن، فقط دو قطب وجود داشت، پس از آن قطب‌های متعددی شکل گرفت. بر مبنای این مرحله‌ی جدید تاریخی باید گفتمانی نو برای خلق‌ها ایجاد کنیم. بر مبنای آموزه‌های مارکسیسم، اگر دیروز و امروز را نبینی نمی‌توانی نظر خود را درباره‌ی فردا بیان کنی. این، مرحله‌ی دینامیک است که ما از آن عبور خواهیم کرد. ائتلاف‌هایی که این روزها شکل می‌گیرند بسیار سیال هستند و به سرعت تغییر می‌کنند، به همین دلیل ما نمی‌توانیم به‌شکلی استاتیک و دگماتیک به این مسائل نزدیک شویم.

اگر کمی انضمامی‌تر بخواهیم از تاریخ حزب شما صحبت کنیم، پس از تأسیس THKP-C چه اتفاقی افتاد؟ ماهر چایان چه مسیری را انتخاب کرد؟

از نظر ماهر چایان THKP-C فقط یک فرم نیست، او معتقد است که باید اندیشه‌ی خود را به شکلی عملی به کار بریم. برای او محتوا مهم است. ماهر چایان روش را بنیان کار خود قرار می‌دهد. چایان می‌گوید: مارکسیسم نباید فقط یک فرم باشد، اساس مارکسیسم محتوا و فکر آن است. از این نظر، ما خود را چایانیست می‌دانیم، پیرو مکتب ماهر چایان. [۹]

THKP-C در سال ۱۹۷۰ تأسیس شد. در آن زمان، حزب اعلام موجودیت نکرد. در سال ۱۹۷۱ پس از عملیاتی در استانبول، که کنسول اسرائیل [۱۰] کشته شد، بیانیه‌ای منتشر شد و THKP-C اعلام موجودیت کرد. در ۱۷ می ۱۹۷۱ ماهر چایان به پارلمان ترکیه اولتیماتوم داد، خطاب به مجلس آمریکایی وزرا که «اگر رفقای زندانی و دربند را آزاد نکنید، تلویزیون و رادیوی ترکیه هر روز از صبح تا شب خبر عملیات ما را پخش خواهد کرد و کنسول اسرائیلی کشته خواهد شد.»

دو مسئله در این جا اهمیت دارد: (۱) اعلام موجودیت حزب و (۲) شکل اعلام موجودیت که از طریق یک عملیات نظامی است. به این ترتیب که شیوه‌ی اعلام موجودیت به خودی خود پروپاگاندای مبارزه‌ی مسلحانه است.

ماهر چایان و رفقایش دو درخواست مشخص داشتند؛ آزادی زندانیان سیاسی در مقابل کنسول اسرائیلی و دفاع از حق خلق فلسطین. ماهر چایان فقط یک نظریه‌پرداز سیاسی نبود، او هم‌زمان رهبر نظامی و رهبر سیاسی این جنبش هم بود. دولت اولتیماتوم او را رد می‌کند. آن‌ها نیز پس از دو روز کنسول اسرائیلی را می‌کشند. بعد از یک ماه خانه‌ی امن ماهر در مال تپه [۱۱] استانبول شناسایی می‌شود و در آن جا حسین جواهر [۱۲] شهید می‌شود و ماهر چایان زخمی و دستگیر می‌شود. پس از مدتی، دنیز گزمیش و چند رفیق او از حزب THKO [۱۳] به همراه ماهر از زندان می‌گریزند.

مدتی پس از این ماجرا، ماهر و چند رفیق دیگر به منطقه‌ی توکات [۱۴] در نزدیکی کارادنیز می‌روند. در ۳۰ مارس ۱۹۷۲، آن‌ها وارد روستای قزیل دره [۱۵] می‌شوند و دو کانادایی و یک بریتانیایی را که تکنیسین‌های ناتو بودند به گروگان می‌گیرند. در این عملیات ۹ نفر (از جمله دو رفیق از اعضای THKO)، ماهر را همراهی می‌کنند.

آن‌ها با انجام این عملیات به دنبال دو هدف بودند. نخست، آزادی دنیز گزمیش، یوسف اصلان و چند مبارز انقلابی از زندان و دوم سازمان‌دهی یک گروه چریکی برای فعالیت در کوه‌های منطقه‌ی کارادنیز و ایجاد جنگ چریکی در کوهستان. ماهر چایان در تاکتیک مبارزاتی خود دو هدف را توأمان دنبال می‌کند: هسته‌های چریکی در شهر و هسته‌های چریکی در کوه. ماهر معتقد است که مبارزه‌ی چریکی باید در هر دو نقطه، یعنی شهر و کوه، هم‌زمان انجام شود.

پس از آن که خبر حضور چریک‌ها از سوی مزدوران محلی به ارتش و ژاندارمری می‌رسد، خانه‌ی چریک‌ها به محاصره در می‌آید. فرمانده‌ی نیروهای دشمن از چریک‌ها می‌خواهد که خود را تسلیم کنند. ماهر در پاسخ فریاد می‌زند: «ما اینجا نیامده‌ایم که خود را تسلیم کنیم، آمده‌ایم تا خود را آزاد کنیم. شما باید خود را به ما تسلیم کنید!» پس از آن درگیری آغاز می‌شود و رفقای ما شهید می‌شوند، البته به استثنای یک نفر که شدیداً زخمی شده بود. او زنده می‌ماند و امروز نماینده‌ی مجلس [۱۶] و عضو HDP است. سه گروگان هم در جریان درگیری کشته می‌شوند.

پس از این حادثه و شهادت ماهر، THKP-C عملاً بی حرکت می شود. به نوعی می توان گفت که از بین می رود. تاریخ MLSPB از این جا آغاز می شود. MLSPB خود را به تمامی، ادامه دهنده ی مسیر THKP-C می داند و اندیشه های ماهر و حزب او را اساس عمل خود قرار داده است.

بعد از حماسه ی قزیل دره، THKP-C تأثیری ژرف بر سراسر ترکیه می گذارد و هواداران بسیاری جلب آن می شوند. با این که THKP-C تلاش می کرد خود را میان کارگران، روستاییان و دانشجویان سازمان دهی کند، اما عملاً با شهادت کادر رهبری اش، دیگر چنین کاری آسان نبود. هزاران سمپات از میان کارگران و دانشجویان و ... ایجاد می شود اما از آنجایی که دیگر رهبری ای وجود ندارد، حزب از بین می رود. گروه های متعددی دست به عمل زدند تا بار دیگر THKP-C را زنده کنند. این گروه ها از میان سمپات های مختلف ایجاد می شدند. یکی از همین گروه هایی که به شکل سمپاتیزان عمل می کردند، MLSPB را به شکل حزب کنونی تأسیس کرد.

در سال ۱۹۷۳، گروهی از انقلابیون که سمپات THKP-C هستند و بینش ایدئولوژیک ماهر را قبول دارند، برای تعلیمات نظامی / سیاسی به لبنان می روند. پس از حدود یک سال به ترکیه باز می گردند و شروع به سازمان دهی از میان سمپات های THKP-C می کنند. واقعیت این است که آن ها دیگر خود را در قالب THKP-C نمی بینند، به همین دلیل MLSPB (واحد تبلیغ مسلحانه ی مارکسیست-لنینیست) را تشکیل می دهند. افرادی که در لبنان آموزش دیده بودند و سمپات ها، در نهایت یکدیگر را پیدا می کنند. ایده ی آن ها این است: «ما جنگ چریکی را آغاز می کنیم و پس از آن حزب را بازسازی خواهیم کرد.»

در روز ۱۵ ژانویه ۱۹۷۵ به سرکنسول آمریکا در استانبول حمله می شود؛ و پس از این عملیات، که اولین عملیات آن ها بود، حزب اعلام موجودیت می کند. رسانه ها این خبر را منتشر می کنند و این تاریخ، اعلان رسمی موجودیت MLSPB ثبت می شود. بر اساس ایدئولوژی آن ها، فقط با عملیات نظامی می توان پروپاگاندا ی سیاسی به پا کرد و پروپاگاندا ی اسلحه، موثرترین راه برای ایجاد جبهه ی خلقی است.

از سال ۱۹۷۵ با صدها عملیات مختلف، حزب MLSPB/THKP-C اعلام موجودیت می کند. پس از هر عملیات با انتشار یک اعلامیه ی مختصر مسئولیت آن را بر عهده می گرفتند. بر اساس آن اعلامیه ها، رسانه های دشمن نام MLSPB را برجسته می کنند و در میان مردم به اختصار از نام MLSPB یاد می شود. در دهه ی ۹۰ میلادی، برای نخستین بار نشریات رسمی MLSPB در سطح عمومی توزیع می شود.

حزب MLSPB پس از ۱۹۷۵، خود را در جهت تبلیغ مسلحانه — با انجام عملیات بی شماری بر ضد فاشیسم، امپریالیسم و اولیگارشی حاکم بر ترکیه — سازمان دهی کرد. برنامه ی استراتژیک MLSPB بر اندیشه ی حزب سلف آن یعنی THKP-C استوار بود. بر اساس این برنامه دو هدف پیش روی ماست، نخست این که با انجام عملیات نظامی / سیاسی مبارزه ی آنتی امپریالیستی خود را پیش می بریم و دیگر این که با مبارزه ی آنتی اولیگارشیک، راه انقلاب مردمی را می گشاییم.

در تحلیل ما ترکیه به مثابه شهری است درون امپریالیسم آمریکا. برای مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا باید جنگی استقلال طلبانه را به پیش ببریم. موضوع دیگر، سرمایه داری در ترکیه است. سرمایه داری ترکیه، وابسته به آمریکاست. زنجیره ی متصل کننده ی سرمایه داری ترکیه به آمریکا، «بورژوازی همدست» [۱۷] ترکیه است. این بورژوازی توسط آمریکا و به شکلی غیرطبیعی و از بالا به پایین در ترکیه ایجاد شده است. بورژوازی همدست خائنین به مردم ترکیه و مدافع منافع اربابان آمریکایی اش است. در حقیقت کنترل اقتصادی ترکیه

در استان حدود ۱۵ تراست، هولدینگ و کنسرسيوم وابسته به آمريکاست. آن‌ها اوليگارشي قدرتمندی ايجاد کرده‌اند که جنبه‌های مختلف زیست مردم در ترکیه مثل اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ... را کنترل می‌کنند. دولت زائده‌ای در استان آن‌هاست. از این جهت است که در تحلیل MLSPB سرشت‌نمای دولت ترکیه اوليگارشيک بودن آن است. در چنین وضعیتی ما دولت ترکیه را دولتی فاشیستی ارزیابی می‌کنیم.

از سوی دیگر، ویژگی انقلاب ترکیه آنتی‌امپریالیستی، آنتی‌اوليگارشيک در راه ايجاد انقلاب دموکراتیک مردمی است. برای بنا نهادن این انقلاب به دو بخش نیاز داریم: (۱) انقلاب دموکراتیک و (۲) انقلاب سوسیالیستی. این دو بخش باید به یکدیگر متصل شوند. مختصر این‌که در تحلیل MLSPB فرمول این انقلاب به این قرار است: مبارزه علیه امپریالیسم برای استقلال‌طلبی؛ مبارزه علیه اوليگارشي و فاشیسم به منظور بر ساختن دموکراسی؛ پیش‌برد سوسیالیسم علیه سرمایه‌داری. این سه بخش کارا کتر انقلاب پیش‌رو از نظر ماست.

برای رسیدن به این اهداف، عملیات نظامی/سیاسی به‌عنوان استراتژی انتخاب شده است. سرآغاز رسیدن به این هدف، ايجاد پروپاگانداي مسلحانه است. برای نیل به این هدف باید واحدهای چریکی در کوه و شهر ايجاد کنیم و توازنی دیالکتیکی میان این دو برقرار شود.

به‌نظرم دو خطای عمده‌ی MLSPB در مقطع پس از ۱۹۷۵ این بود که از سویی در کوه، هسته‌های چریکی ايجاد نکردند و از سوی دیگر، تمایلی به انتشار عملیات‌های خود در رسانه‌ها نداشتند. اکثر عملیات‌های آنان بدون کوچک‌ترین نام و نشانی انجام شده است. نه بروشوری، نه نشریه‌ای، نه حتی یک برگه‌ی کوچک که مسئولیت عملیات را بر عهده بگیرد و خلق را از آن آگاه کند. مثلاً در سال ۱۹۷۶ دو بار به هواپیماهای ایرانی [۱۸] در استانبول حمله شد و مسئول این عملیات MLSPB بود، اما هیچ اعلامیه‌ی رسمی از آن تاریخ وجود ندارد.

با وجود این خطاها، پیش از دهه‌ی ۸۰ میلادی، MLSPB بزرگ‌ترین حزب کمونیست در ترکیه [۱۹] بود. آن‌ها تجمعات گوناگونی را سازمان‌دهی می‌کردند. در سال ۱۹۷۷ در منطقه‌ای در ازمیر، یک شهر را به تمامی سازمان‌دهی و در آن کمون ايجاد کردند. حتی درباره‌ی هیچ‌یک از این عملیات اطلاع‌رسانی هم نکردند، هرچند که بعدها درباره‌ی آن نوشته شد.

تا سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰، MLSPB به سازمان‌دهی در میان کارگران پرداخت. ما توانستیم یک سندیکای غیرقانونی در این سال‌ها ايجاد کنیم. از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۱ [۲۰] MLSPB به‌مثابه بزرگترین حزب چریکی در ترکیه شناخته می‌شد. MLSPB خود را در بخش‌ها و رسته‌های گوناگون جامعه سازمان‌دهی کرد، اما چون گرایش به ثبت و اعلان این فعالیت‌ها در میان رفقای ما وجود نداشت، این سازمان‌دهی‌ها عمدتاً ناشناخته باقی مانده‌اند. ساختار حزبی MLSPB بر اساس حزب بلشویکی بود. به این معنا که یک مرکزیت دموکراتیک رهبری حزب را بر عهده داشت. اساس این حزب بر مبنای تبلیغ مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی بود و هر مشی و نگاه دیگری برای حزب، جایگاهی ثانوی داشت.

از سال ۱۹۸۰ که زمینه‌های کودتا در ترکیه آغاز می‌شود، حزب زیر ضربه‌های متعددی قرار می‌گیرد. حزب MLSPB به‌دلیل سازمان‌دهی خوبی که داشت، به‌مدت یک سال در مقابل ضربات کودتا مقاومت کرد، اما دیگر سازمان‌های چپ ترکیه به‌سرعت از هم پاشیدند.



در ژوئن ۱۹۸۱ عملیات ربایش کنسول اسرائیل در استانبول از سوی رفقای کمیته‌ی مرکزی MLSPB طراحی می‌شود. ارجان یورتیلیر [۲۱] و دوغان اوزومروت [۲۲] از مرکزیت حزب در مال‌تپه، بخش آسیایی استانبول، در کمین پلیس گرفتار می‌شوند و پیش از عملیات به شهادت می‌رسند. پیش از عملیات، یک خبرچین جزئیات را به پلیس اطلاع داده بود.

در عملیاتی دیگر، طرح از بین بردن چند مأمور سازمان CIA از سوی رفقای ما اجرا شد. این عملیات با موفقیت انجام می‌شود. در راه بازگشت تیم اجرایی عملیات به خانه‌ی امن خود در استانبول، متأسفانه به دام پلیس می‌افتند؛ در اثر درگیری‌های کولگو [۲۳] مجروح می‌شود و پس از دستگیری و شکنجه در زندان به شهادت می‌رسد. دو رفیق دیگر، یعنی کادیر تاندوگان [۲۴] و آحمت سانر [۲۵] به اسارت پلیس در می‌آیند و در دادگاه نظامی‌ای که توسط قضاات آمریکایی اداره می‌شد به اعدام محکوم و در ۲۶ ژوئن ۱۹۸۱ اعدام می‌شوند. از آن تاریخ به بعد MLSPB عملیات جدی دیگری انجام نداد. صدها کادر حزب به زندان افتاده بودند. در دادگاه نظامی فقط از حزب ما ۴۰۰ نفر محکوم شدند. رفقای ما را در زندان‌های نظامی و تحت تدابیر فوق‌العاده امنیتی نگهداری می‌کردند. اما آن‌ها در زندان نیز خود را سازمان‌دهی کردند. اجازه ندادند که قدرت حاکم به سادگی آنان را در هم بشکند.

کودتا چیزی از جامعه‌ی مدنی باقی نگذاشته بود. نه پارلمان، نه سندیکا، نه حزب ... هیچ چیز در کودتا بی‌آسیب نماند. همه چیز از ما گرفته شد. در این میان، گروهی کوچک (شاید ۱۵ نفره) در استانبول برای دفاع از حقوق زندانیان سیاسی به خیابان می‌آمدند. سازمان‌دهی آنان را دیدار شنسوی [۲۶] به‌عهده داشت؛ او برادر حسن شنسوی [۲۷] از اعضای MLSPB بود که در سال ۱۹۸۰ دستگیر شده بود. حسن شنسوی از بنیان‌گذاران حزب بود که در لبنان آموزش نظامی دیده بود. خانواده‌ی شنسوی اصالتی بلغاری داشتند. «دیدار» پیش از آن‌که فعال حقوق بشر شود، گوینده‌ی رادیو بود.

«دیدار» برای ملاقات و پی‌گیری وضعیت برادر خود به استانبول آمده بود اما پس از مدتی به مدافع حقوق تمامی زندانیان سیاسی بدل شد. به پاس احترامی که به «دیدار» می‌گذاشتند از او با عنوان خواهر بزرگ [۲۸] یاد می‌کردند. در آن موقعیت تاریخی اعضا و طرفدارانی از تمامی گروه‌ها، احزاب و جریانات ترکیه، زندانی شده بودند. «دیدار» به نماینده‌ی همه‌ی کسانی که در بند بودند بدل شد. او سمبل مقاومت علیه فاشیسم بود. «دیدار» برای دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، شروع به کار سازمان‌دهی در میان کارگران و دانشجویان کرد. پروژه‌ی او از ابتدا قرار بود فقط منحصر به حقوق زندانیان سیاسی باشد اما پس از اندکی به پروژه‌ی گسترده‌تر دفاع از حقوق بشر تبدیل شد.

در سال ۱۹۸۴ برای اولین بار در تاریخ ترکیه یک نهاد حمایت از «حقوق بشر» توسط دیدار تشکیل شد. پس از کودتا این اولین نهاد مدنی رسمی‌ای بود که تأسیس می‌شد و زیر نظر سازمان‌های جهانی حقوق بشری فعالیت می‌کرد. آن‌ها در این نهاد گزارش‌های مستندی از وضعیت زندانیان سیاسی در ترکیه تهیه کردند که به سازمان ملل ارائه شد. دیدار، امید زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنان بود. او را با نام‌های «مادر دیاربکر» و «مادر متریس» [۲۹] می‌شناختند؛ فعالیت او در سراسر کشور گسترده بود، چه در کردستان و چه در بخش‌های دیگر.

در اول سپتامبر ۱۹۸۷، دیدار به همراه جمعیتی از همراهانش به مناسبت روز جهانی صلح تظاهراتی را در مقابل پارلمان در آنکارا ترتیب می‌دهند. این اولین بار است که پارلمان پس از کودتا بازگشایی شده است و قصد دیدار این است که خواسته‌های حقوق بشری خود را به صحن پارلمان بکشاند. پلیس با خشونت تمام به جمعیت تظاهرکننده حمله می‌کند و دیدار را از روی نردبانی با قساوت به زمین می‌اندازند و همان روز، دیدار در مقابل چشمان بهت‌زده‌ی مردم شهید می‌شود. درست در مقابل پارلمان رژیم فاشیست ترکیه با شکنجه او را که نماد صلح بود در روز جهانی صلح شهید می‌کنند.

پس از شهادت دیدار، زندانیان سیاسی، نه تنها اعضای MLSPB بلکه تمام سازمان‌های مختلف، در زندان اعتصاب غذا کردند. هزاران نفر در اعتراض به این قتل به خیابان آمدند. پس از کودتای سال ۱۹۸۱، آنچه می‌تواند مردم را به شکلی متحد و سازمان‌یافته به خیابان بکشاند، جنازه‌ی «دیدار» است. پس از شهادت «دیدار»، کنسولگری ترکیه در یونان، فرانسه و آلمان اشغال و چندین اقدام اعتراضی مختلف در سطح جهانی انجام شد.

از «دیدار» همچون نماد «حقوق بشر» در ترکیه نیز یاد می‌شود و تمام سازمان‌های انقلابی در ترکیه و کردستان از او با احترام یاد می‌کنند. ما نیز بار دیگر از همین جا، به یاد و خاطره‌ی «دیدار» درود می‌فرستیم.

**در دهه‌ی ۸۰ و پس از آن، با توجه به فضای سنگین سرکوب توسط کودتا، MLSPB چه مسیری را پیش گرفت؟**

در دهه‌ی ۱۹۸۰ تا سال‌های آغازین دهه‌ی ۹۰ حزب ما بیش‌تر در پی سازمان‌دهی کارگران و دانشجویان بود. این سال‌ها مصادف است با قدرت گرفتن جنبش کردستان و پ.ک.ک.

متأسفانه در این سال‌ها MLSPB بسیار ضعیف شد. جدالی نظری در حزب ایجاد می‌شود و به خودانتقادگری روی آوردیم. ما در ایجاد رسانه‌های قانونی و حضور در سطح جامعه بسیار ضعیف عمل کرده بودیم. بر این اساس در سال ۱۹۹۱ اولین نشریه‌ی رسمی حزب با نام BARIKAT (باریکات) منتشر می‌شود. درباره‌ی شهادت حزیران (ماه ژوئن) و همچنین شهید «دیدار شنسوی» کتاب منتشر می‌کنیم و می‌کوشیم فعالیت‌های تبلیغی خود را گسترش دهیم. در این حین چند سندیکای کارگری هم تأسیس کردیم.

در این سال‌ها فعالانه دست به عملیات مسلحانه نمی‌زنیم، در واقع در قیاس با دیگر احزاب فعالیت بسیار کم‌تری داشتیم. به شکلی که در سال‌های پس از ۲۰۰۰ میلادی، حزب ما در میان بقا و اضمحلال سخت تقلا می‌کند. تا آستانه‌ی فروپاشی و پایان بخشیدن به فعالیت حزب پیش می‌رویم اما به همت رفقای خود همچنان استوار باقی می‌مانیم. از آن تاریخ به بعد، تصمیمات جدیدی در MLSPB گرفته می‌شود. واقعیت این است که در جهان، تغییراتی اساسی صورت گرفته، بلوک سوسیالیستی از بین رفته، جنبش کردی قدرتمند شده است و ... بر مبنای این تحولات و واقعیات تازه، در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ سیر تازه‌ای از مجادلات تئوریک در حزب ایجاد می‌شود و به تبع آن MLSPB خود را بازسازمان‌دهی می‌کند. با سازمان‌های دموکراتیک و انقلابی ارتباط می‌گیریم، در ایجاد سندیکاهای کارگری مشارکت می‌کنیم، به سازمان‌دهی دانشجویان می‌پردازیم و ... اما همچنان در زمینه‌ی فعالیت چریکی بسیار ضعیف عمل می‌کنیم. MLSPB در سال ۲۰۰۷ به حزبی بدل



می‌شود که خود را به‌خوبی میان خلق سازمان‌دهی کرده، مباحثات تئوریکِ جدی‌ای را دامن زده، اما همچنان ضعف عمده‌ی آن عدم فعالیت چریکی جدی است.

باید در نظر داشت که اصل و خط اساسی MLSPB خط مبارزه‌ی چریکی است. ما در پراتیک بسیار ضعیف عمل کرده‌ایم. اما این تنها مشکل MLSPB نیست، این مشکل عمومی تمامی سازمان‌های انقلابی ترکیه است که در این دوران، در زمینه‌ی پراتیک بسیار ضعیف هستند. بسیاری از این سازمان‌های انقلابی به‌کلی تصفیه یا حذف شده‌اند. بسیاری راه مبارزه‌ی مسلحانه را کاملاً رد کرده‌اند و پارلمان‌تاریست شده‌اند. آن‌ها راه قانونی بودن را انتخاب کرده‌اند. زندگی مخفی را کنار گذاشته‌اند و اسلحه‌های خود را رها کرده‌اند.

اما MLSPB مشکلات خود را دید و سعی کرد راه‌حل مناسب آن را بیابد. در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ درگیری شدید تئوریک در حزب ایجاد می‌شود. بخشی از کادر رهبری سازمان تصفیه‌چی شده‌اند و می‌خواهند به‌کل پراتیک مبارزه‌ی مسلحانه را کنار بگذارند اما از نظر تئوریک نمی‌توانند آن را رد کنند. آن‌ها مانعی جدی در راه عملی کردن مبارزه‌ی مسلحانه هستند. این بحث تئوریک، درون MLSPB بسیار جدی و گسترده مطرح می‌شود. از سوی دیگر، کادرها و میلیتانت‌های جوان از رفتار هیئت رهبری ناراحت و غضبناک‌اند. در نهایت، در سال ۲۰۰۹، به دلیل همین مشکلات در MLSPB انشعاب می‌شود. ما نام حزب جدید خود را MLSPB / DEVRİM CEPHESİ [۳۰] نهادیم. اعضای حزب ما، هیئت رهبری سابق MLSPB را «استاتیک، پاسیفیست، رویزیونیست» می‌دانند. به نظر ما آن‌ها پاسیفیست هستند چون در پراتیک به جنگ مسلحانه باور ندارند، آن‌ها با ایجاد بوروکراسی حزبی مانع از هرگونه انتقاد از کادر رهبری شده بودند. ما قصد داشتیم که هیئت رهبری سابق MLSPB را تغییر دهیم اما به علت بوروکراسی حزبی این کار میسر نشد.

از سال ۲۰۰۹ به بعد MLSPB/DC با ایجاد سازمان جوانان در خیابان و میان مردم به فعالیت و مبارزه ادامه داد. در استانبول علیه IMF در همان سال تظاهراتی بزرگ ترتیب دادیم و فعالیت خود را به همین شکل دنبال کردیم. در سال ۲۰۱۳ میلیتانت‌های MLSPB/DC وارد جنبش گزی شدند و شروع به سازمان‌دهی و تظاهرات در پارک گزی کردند. با سازمان‌دهی خلق هر روز به تعداد سمپات‌های MLSPB/DC افزوده می‌شد.

پس از مدت کوتاهی، انقلاب روزاوا آغاز شد. ما می‌خواستیم استراتژی اصلی حزب که تبلیغ برای مبارزه‌ی مسلحانه است را به پیش ببریم. با آغاز محاصره و جنگ کوبانی در سال ۲۰۱۴، MLSPB/DC نیز خود را برای پشتیبانی و مشارکت در جنگ کوبانی آماده کرده بود. در خیابان‌های ترکیه برای دفاع از کوبانی چندین تظاهرات را سازمان‌دهی کردیم. در برخی از این تظاهرات، رفقای ما مسلح بودند و با پلیس درگیر شدند. چندین ویدئو از شهید آلپ از اعضای MLSPB/DC که در روزاوا شهید شد وجود دارد. در این مقطع ما شماری عملیات مسلحانه و غیرقانونی انجام دادیم.

در ۵ اکتبر ۲۰۱۴ MLSPB/DC رسماً وارد روزاوا شد. زمانی که به روزاوا وارد شدیم، در اطراف شهر رملان جبهه‌ی جنگ با داعش بود که از همان آغاز ما نیز به جبهه اعزام شدیم. از آن پس در خطوط مختلف جنگ رفقای ما مشارکت کردند. چند رفیق ما به جبهه‌ی کوبانی اعزام شدند و تا آزادسازی آن در نبرد باقی ماندند.

پس از آزادسازی کوبانی، MLSPB/DC اعلامیه‌ای در رسانه‌ها منتشر کرد: «به انقلاب روزاوا درود می‌فرستیم، MLSPB/DC دیروز در بکا (لبنان) [۳۱] بود، امروز در کوبانی (روزاوا) است». MLSPB در دهه‌ی ۷۰ در بکا (لبنان) حاضر بود و در آن‌جا متشکل شد. همان‌گونه که دنیز گزمیش با ایثارگری به حقوق خلق فلسطین

اهمیت می داد، همان طور که ماهر چایان سفیر اسرائیل را کشت، ما نیز می خواستیم روحیه‌ی انقلابی‌گری را در تاریخ به شکلی نوین ثبت کنیم. پس از آن، در جریان نبرد تل حمس در حسکه چند رفیق ما زخمی شدند. کوتاه زمانی پس از آن به جبهه‌ی جنگ سریکانی وارد شدیم. در مبروکا و پس از آن تا فاز سوم حمله‌ی «شهید روبار قامیشلو» مشارکت کردیم و در لحظه‌ی تاریخی اتصال کانتون جزیر به کوبانی در خط مقدم جبهه بودیم. در این مدت شمار قابل توجهی از سازمان‌های انقلابی ترکیه به روزاوا وارد شده بودند. پس از پایان نبرد در سریکانی، MLSPB/DC پیشنهاد تشکیل یک تابور (واحد نظامی) انترناسیونالیست را با دیگر احزاب در میان گذاشت. در ۱۰ ژوئن ۲۰۱۵ به همراه دیگر سازمان‌های انقلابی ترک، تابور IFB [۳۲] ایجاد شد. احزابی که در آن مقطع در تأسیس IFB سهیم بودند عبارتند از: MLKP، TIKKO، DKP، MLSPB/DC. در جریان عملیات سلوک، رفیق آلپر چاکاس [۳۳] از MLSPB/DC به شهادت رسید. او دومین شهید IFB بود.

در ۱۶ مارس سال ۲۰۱۶، به همراه چند حزب انقلابی ترکیه و پ.ک.ک، HBDH [۳۴] را ایجاد کردیم. در آن جا ترکیب DEVRIM CIPHERI را از انتهای نام حزب خود کنار گذاشتیم و به نام قدیمی حزب یعنی MLSPB/THKP-C بازگشتیم. اعلام کردیم که آن حزب قدیمی، مدت‌ها پیش از بین رفته بود و دیگر انگیزه‌ای برای ادامه‌کاری نداشت!

در HBDH ما با نگاهی آنتی‌امپریالیستی / آنتی‌استعماری فعالیت خود را به پیش می‌بریم. تمامی نیروهای عضو HBDH دشمنی خود را با فاشیسم اعلام کرده‌اند و ضرورت ایجاد یک جبهه‌ی متحد انقلابی را درک کرده‌اند. در اساس MLSPB/THKP-C می‌خواست که HBDH سازمانی تنها محدود به مرزهای احزاب درون ترکیه و کردستان نماند و تمامی احزاب و نیروهای انقلابی خاورمیانه هم به HBDH بپیوندند.

انقلابی که در روزاوا ایجاد شده، امیدی نو در جهان به بار آورده است. به پاس همراهی تمامی کوشندگان که به شکلی انترناسیونالیستی به این انقلاب یاری رسانده‌اند، ما نیز قصد داشتیم اتحادی انترناسیونالیستی برای گسترش این امید انقلابی ایجاد کنیم. HBDH برآمده از چنین پیش‌زمینه‌ای است. ما می‌خواستیم که تمامی سازمان‌های مدافع کارگران و زحمت‌کشان در این اتحاد جای بگیرند؛ و به این ترتیب، اولین سازمان جمعی انقلابی انترناسیونالیستی برای منطقه‌ی خاورمیانه را بنا کنیم. ساده آن‌که، آن افکار اوربانتالیستی و کلاسیک انترناسیونالیستی را از بین ببریم و بینش انترناسیونالیستی جدیدی برای منطقه و در خاورمیانه ایجاد کنیم.

در واقع، نیت ما این بود و هست که تمام سازمان‌هایی که در فلسطین، تونس، مصر یا سوریه فعالیت می‌کنند و بینشی ضد امپریالیستی و ضد فاشیستی دارند را زیر چتر HBDH جمع کنیم. پس از آن کارگران و دهقانان را علیه امپریالیسم و فاشیسم سازمان‌دهی کنیم. این یعنی نگاه انترناسیونالیستی نوین.

زمانی که ایده‌ی شکل‌یابی انترناسیونالیستی از سوی ما مطرح شد، قصدمان آن بود که متناسب با فرهنگ و تنوع قومیتی منطقه یک اتحاد مارکسیستی - لنینیستی ایجاد کنیم. به این دلیل که ستاد فرماندهی انقلاب جهانی، امروز در منطقه‌ی خاورمیانه است. اگر در زمان انقلاب اکتبر، مرکز انقلاب جهانی در روسیه بود و الهام‌بخش جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان شد، حالا مرکز انقلاب جهانی به منطقه‌ی ما آمده است و انقلاب‌های خاورمیانه‌ای می‌توانند الگویی برای جهان باشند. برای جلوگیری از اجرای سناریوهای امپریالیستی، باید در ترکیه، کردستان و خاورمیانه انقلابی ایجاد کرد که با قدرت به الگویی الهام‌بخش برای دیگر مناطق جهان بدل شود.

به باور ما شرایط ابژکتیو انقلاب در خاورمیانه وجود دارد. سوسیالیست‌ها و انقلابیون می‌توانند خود را از لحاظ تئوریک، سیاسی و نظامی سازمان‌دهی کنند و ایده‌ی سوسیالیسم را در اینجا بنا کنند. می‌توان مدعی شد مسائلی که پیش‌روی سوسیالیسم در دهه‌ی ۹۰ بود، با این نگاه جدید در منطقه‌ی ما می‌تواند حل شود. متأسفانه HBDH به آن شکلی که ما انتظار داشتیم پیش نرفت و گسترش نیافت. دلیل اصلی‌اش هم آن است که برخی از احزاب مارکسیست ترکیه [۳۵] هنوز نتوانسته‌اند خود را از قید نگاه اوریانتالیستی و جزمی کلاسیک برهانند. بسیاری از آن‌ها همچنان همان نگاه کلاسیک و اوریانتالیستی را به مقوله‌ی انترناسیونالیسم دارند و هنوز اروپا را مرکز انترناسیونالیسم می‌دانند که این اشتباه است. به دلیل همین نگاه، کارشکنی‌هایی در جهت بسط و گسترش انترناسیونالیستی HBDH صورت گرفت. این نگاه، انقلاب خلق‌ها را به تعویق می‌اندازد و مشکلات متعددی ایجاد می‌کند. به باور ما، ترکیه اهمیتی استراتژیک در منطقه‌ی خاورمیانه دارد و انقلاب ترکیه می‌تواند گامی بسیار بزرگ در خاورمیانه و جهان باشد. اگر سازمان‌های سوسیالیست و انقلابی بتوانند راهی نو برای ایجاد و گسترش و همبستگی انقلابی در تمام خاورمیانه بیابند، می‌توانند اثری حیاتی بر آینده‌ی سوسیالیسم بگذارند. آن‌ها باید خود را در لباس خاورمیانه ببینند و نه فقط در لباس خلق ترکیه، نه فقط از منفذ تنگ جامعه‌ای ایزوله و جدا، بلکه به هم‌هی کارگران و رنجبران خاورمیانه بیاندیشند. این، فقط به مدد دوری از جزمیات سکتاریستی کلاسیک میسر می‌شود.

امپریالیسم این روزها به خاورمیانه آمده تا سایکوس پیکوی جدیدی ایجاد کند. تمامی انقلابیون باید به آن بیاندیشند. توازن جهانی شکست خورده، شوروی سقوط کرده است، اما ما خود را برای این توازن جدید آماده نکرده‌ایم. به همین دلیل HBDH باید برای تمام مسائلی که پیش از این گفتیم خود را آماده کند. شرایط ابژکتیو به معنای گسترش این نگاه جدید به منظور گسترش جبهه‌ی انترناسیونالیستی خلقی حاضر است، ظرف آن هم در HBDH آماده شده و فقط باید خود را بهتر سازمان‌دهی کنیم، باید دست‌یاری به تمام انقلابیون منطقه دراز کنیم. لازم است که تمام پرولتاریا در دولت‌های خاورمیانه، خود را در مقابل بورژوازی دولت‌های متبوع‌شان سازمان دهند و انقلاب را آغاز کنند. برای این امر به همکاری یکدیگر نیاز داریم، فارغ از این که ترک هستیم، کرد، فارس یا عرب. اگر بر این نگاه اصرار نوزیم، این فرصت تاریخی از دست خواهد رفت. HBDH می‌تواند نقشی به این شکل ایفا کند.

پرسپکتیو MLSPB این است: «زنده باد جبهه‌ی انقلابی خاورمیانه» [۳۶] تمام آن‌چه گفتیم در این شعار خلاصه می‌شود. این شعار، یک طرز فکر، یک فرمول است. یک نگاه نو برای انترناسیونالیسم ایجاد می‌کند. تمامی شرایط ابژکتیو این شعار وجود دارد، رفیق شهید ما محمد ارسلان در کسوت این شعار به روزاوا آمد، پس از آن به IFB پیوست و در نهایت به عضویت HBDH درآمد و دلاورانه به شهادت رسید. او پیش از شهادت این شعار را بر لب زمزمه می‌کرد: «زنده باد جبهه‌ی انقلابی خاورمیانه».

مختصر آن‌که، ما در MLSPB وظیفه‌ی خود می‌دانیم که انقلاب ترکیه را قدرتمند کنیم و گسترش دهیم و از سویی دیگر، لباس انقلاب خاورمیانه را بر تن کنیم و نیروی چریکی را گسترش دهیم. بر اساس فکر و ایده‌ی رهبر ما، ماهر چایان و خط فکری او به روزاوا آمدیم. این گام نخست بود. آلپر رفیق شهید ما، لباس انقلاب خاورمیانه را بر تن کرد. محمد، دیگر رفیق شهید با مبارزه در کسوت گریلا (چریک در کوهستان) گامی دیگر برداشت. ما به خواسته‌های رفقای بر خاک افتاده‌ی خود جامعه‌ی عمل می‌پوشانیم. باید این نوع نگاه را عمق

ببخشیم و قدرتمند کنیم تا گامی بزرگ بر جای پای رفقای شهید خود بگذاریم.

«زنده باد جبهه‌ی انقلابی خاورمیانه، کارگران و ستمدیدگان جهان متحد شوید.» [۳۷]

آنچنان که در تجربه‌ی حزب شما نیز به چشم می‌خورد، مسئله‌ی بوروکراسی حزبی، معضل عمده‌ی احزاب کمونیست است. شما هم به دلیل همین بوروکراسی درون‌حزبی در سال ۲۰۰۹ انشعاب کردید. بنا به تجربه‌ی شما، در یک حزب به چه شکلی می‌توان بوروکراسی را کنترل کرد، بطوری که دموکراسی منتفی نشود؟ آیا می‌توان به شکلی، نسبتی میان بوروکراسی و دموکراسی درون‌حزبی ایجاد کرد؟ و دیگر این که چه ضمانت اجرایی‌ای — در حزبی با ساختار سلسله‌مراتبی و بوروکراتیک پس از کسب قدرت سیاسی — برای بنیادین شدن دموکراسی در جامعه وجود خواهد داشت، حال آن‌که خود حزب از درون غیر دموکراتیک است؟

ما دموکراسی را مسئله‌ای نمی‌دانیم که باید به پس از انقلاب موکول شود! دموکراسی مسئله‌ای درون انقلاب و در راه انقلاب و متصل به مسیر جنبش ماست. در بسیاری از موارد، دموکراسی جلوتر از دیگر مسائل قرار می‌گیرد. تلاش برای تأسیس دموکراسی باید پیش از آغاز هر حرکتی صورت گیرد و در مسیر انقلابی یک جنبش باشد.

دولت ترکیه، دولتی فاشیست است، رهبریت آن اولیگارشیک است. آن‌ها حیات دموکراتیک را از بین برده‌اند و باید به تلاشی دموکراتیک برای مبارزه علیه آن‌ها دامن زد. تا کنون در ترکیه انقلاب بورژوا - دموکراتیک ایجاد نشده است. هنوز مسائل بی‌شماری مثل مسئله‌ی کرد، قومیت و مذهب، اقلیت‌هایی مثل ارمنی، چرکس، یونانی و رومی و ... حل نشده است و پاسخی برای آن از طرف فاشیسم حاکم وجود ندارد. مثلاً امروز از پارلمان و نمایندگان و انتخابات آنان چیزی باقی نمانده است. آن‌ها را بازداشت کرده‌اند. هیچ‌کس احساس امنیت نمی‌کند، همه را دستگیر می‌کنند. روزنامه‌نگار، آکادمیسین، کارگر، تظاهرکنندگان و ... رهبریت فاشیست ترکیه برای کارگران، دانشجویان، سندیکاها، حقوق اقتصادی کارگران به شکلی دموکراتیک، حقی قائل نیست. دولت ترکیه فاشیسم مطلق است، نه به این معنا که با آمدن حزبی دیگر (غیر از آک پارتی) فاشیسم خاتمه می‌یابد. فاشیسم در ساختار دولتی ترکیه است و ما تلاش می‌کنیم با ایجاد انقلاب دموکراتیک علیه فاشیسم بایستیم. تمامی این موارد در چارچوب دموکراسی حل و فصل می‌شود. این‌ها مسائلی نیست که بتوان برایشان، بعد از وقوع انقلاب راه‌حل جست یا چاره‌یابی کرد. دقیقاً همین مسائل عینی، آغاز علت انقلاب است.

مثلاً چرا MLSPB منشعب شد؟ دقیقاً به علت بوروکراسی حزبی. در سال ۲۰۰۹ عده‌ای در حزب، بوروکراسی ایجاد کرده بودند و باعث‌وبانی آن انشعاب شدند. ما هم پس از آن بوروکراسی حزبی را از بین بردیم و حزبی نوین ایجاد کردیم. نکته این‌جاست که تا همین لحظه، بسیاری از احزاب انقلابی ترکیه بوروکرات‌اند. جنبش انقلابی ترکیه به‌طور کلی حتی امروز هم بوروکرات است. بسیاری از آن‌ها بوروکراسی شوروی را نقد می‌کنند، دگماتیسم را نقد می‌کنند اما خود، همچنان بوروکرات و دگم هستند. و البته گناه خود را به گردن استالین می‌اندازند! امروزه هرکسی بوروکراسی را نقد می‌کند، استالین را نقد می‌کند اما فراموش کرده است که باید خود را نیز نقد کند. مشکلات خود را به چشم نمی‌بیند. به‌طور خلاصه با بررسی احزاب انقلابی ترکیه

می‌بینیم که آن‌ها عمدتاً بوروکراتیک و دنباله‌رو هستند. به نظر مسئله‌ی دموکراسی را باید در آن جا جستجو کرد.

نگاه کلی MLSPB به اقتصاد سوسیالیستی چیست؟ چه برداشتی از آن دارید؟ گاهی یکی از مشکلات سازمان‌های چپ این است که درک منسجم و واحدی از بدیل اقتصادی ندارند. گاهی به قدری درگیر مبارزات روزمره با دیکتاتوری می‌شوند که فرصتی برای بسط نگاه سوسیالیستی خود از اقتصاد ندارند، یا تمامی مسئله‌ی مدیریت اقتصادی را به فردای انقلاب موکول می‌کنند یا به اجبار تن به فرمول‌های شوروی می‌دهند.

کارخانه‌ها و منابع اقتصادی در ترکیه پس از پیروزی انقلاب، تسلیم خلق می‌شوند. آن‌ها در اختیار مجلس خلق قرار می‌گیرند. همان‌طور که از نگاه ما، دموکراسی مسئله‌ای نیست که باید آن را به فردای انقلاب موکول کرد، اقتصاد را نیز نمی‌توان فقط به پس از پیروزی انقلاب سپرد. شوراهای کارگری و سندیکایی که امروزه ایجاد شده‌اند، مطالبات خود را به صورت دموکراتیک پیش می‌کشند. واقعیت این است که مردم ما با مشکلات معیشتی مواجه‌اند. اما نباید فراموش کرد که در حال حاضر دو اقتدار وجود دارد: یک طرف اقتدار دولت فاشیستی ترکیه است و طرف دیگر اقتدار دموکراتیک خلق است. مثلاً همین انقلاب روزاوا را در نظر بگیرید؛ از یک طرف نهادها و اقتدار رژیم اسد در این منطقه وجود داشت و هنوز هم وجود دارد، از سویی نهادها و اقتدار انقلابی. این نهادهای فاشیستی حاکم پس از انقلاب، به تدریج تحت کنترل خلق در می‌آیند و آزاد می‌شوند، از یوغ اقتدار دولتی رها می‌شوند. درست همان‌طور که در زمینه‌ی نظامی، ی.پ.گ به آهستگی و بخش‌بخش کانتون‌ها را آزاد می‌کند.

برای مثال، قیام باکور (کردستان ترکیه) [۳۸] انقلاب نبود. چراکه انقلابیون برای قبضه‌ی قدرت سیاسی و اقتصادی آمادگی نداشتند. نکته این جاست که در دیگر مناطق باکور، گریلاها (اعضای پ.ک.ک) همه چیز را سازمان‌دهی کردند؛ اقتصاد، زنان، جوانان و خلاصه هر مسئله‌ی اجتماعی. آن‌ها اقتداری نو در مقابل اقتدار رژیم ترکیه ایجاد کرده بودند. با پیش‌روی آهسته، این اقتدار می‌تواند جایگزین اقتدار فاشیستی حاکم شود.

انقلاب ترکیه مثل انقلاب شوروی نیست، این انقلابی طولانی و زمان‌بر است. شما نمی‌توانید مسائل آموزشی، درمان، اقتصاد، زنان، فرهنگ را به بعد از انقلاب فرافکنی کنید. باید از اکنون این اقتدار را آهسته‌آهسته، در کنار اقتدار فاشیستی دولت ایجاد کنید.

آنچه شاید موضوع را بهتر روشن می‌کند، روش چریک‌های فارک در کلمبیاست. در یک سو، چریک‌های فارک ایستاده‌اند [۳۹] و در سوی دیگر، دولت اولیگارشیک کلمبیا. چریک‌های فارک آموزش، سلامت، اقتصاد، فرهنگ منطقه را با برنامه‌ای منسجم سازمان‌دهی کردند. ماهر چایان معتقد است زمانی که انقلاب جان می‌گیرد، از پای نمی‌ایستد و ادامه می‌یابد و تمامی این مسائل با آن رشد و نمو می‌کنند.

اگر روزاوا را در نظر بگیریم، رژیم اسد به شکل نظامی در این منطقه حضور ندارد. اما انقلاب روزاوا از جهت اجتماعی کاملاً محقق نشده است، چراکه همچنان سازمان‌ها و نهاد‌های رژیم فاشیست اسد در منطقه وجود دارند. هر چند نهاد‌های انقلابی روزاوا دست بالا را دارند، اما نمی‌توانیم با خیالی آسوده بگوییم که انقلاب

پایان یافته است و ما کاملاً موفق شده‌ایم. در حال حاضر در این منطقه دو اقتدار در کنار هم موجودند. [۴۰] در ترکیه دو سپهر وجود دارد، یکی از آن رهبری فاشیسم است و دیگری در اختیار چریک‌ها و انقلابیون. ما معتقدیم که انقلاب ترکیه نمی‌تواند صرفاً الگوبرداری محض از انقلاب اکبر باشد و باید راه ویژه‌ی خود را بیابد. انقلاب ترکیه حتی نمی‌تواند شبیه انقلاب روزاوا یا باکور باشد، بلکه خصوصیات منحصر به فرد خود را خواهد داشت. فرمول MLSPB برای این انقلاب، تأسیس اقتدار دموکراتیک خلق به موازات اقتدار فاشیستی دولت ترکیه است.

به نظر می‌رسد که رابطه‌ی عاطفی و عاشقانه در جنبش پ.ک.ک ممنوع است. این رابطه در میان گریلاها تابو است و با اشد مجازات مواجه می‌شود. آیا این رویکرد، سنتی عمومی در جنبش چپ ترکیه است یا منحصر به پ.ک.ک است؟ در حزب شما چه رویکردی به این مسئله وجود دارد؟

پاسخ به این سؤال مثل ورود به منطقه‌ی مین گذاری شده است و من تمایلی به ورود به آن ندارم. به نظر من در هر جامعه‌ای، می‌توان خصوصیات فرهنگی و اجتماعی متفاوتی یافت. مثلاً به کلمبیا و جنبش فارک نگاه کن، در میان چریک‌های آنان روابط آزاد عاشقانه و مسائل دیگری وجود دارد، یا مائوئیست‌های فیلیپین [۴۱]. از این جهت، کردستان باکور (ترکیه) با کلمبیا متفاوت است. کدام باید اصل باشد؟ کلمبیا یا باکور؟ کدام صحیح است؟ این‌ها پرسش‌هایی است که من به خود اجازه‌ی حکم دادن درباره‌ی آن‌ها را نمی‌دهم. باید پاسخی جمعی و فرافردی برای آن بیابیم. جامعه باید تصمیم بگیرد، نه یک فرد. به همین دلیل باید اضافه کنم، ترکیه وضعیت متفاوتی دارد. در میان اعضای حزب ما، به‌طور رسمی چیزی قدغن نیست و افراد این اختیار را دارند که خود درباره‌ی مسائل عاطفی تصمیم بگیرند. مثلاً یکی از فرماندهان شهید و بزرگ MLSPB به نام حسین جواهر به همراه دوست دختر خود در حزب فعالیت می‌کرد. در کل، فکر نمی‌کنم این پرسش در حال حاضر اهمیت داشته باشد.

آمریکا یکی از هم‌پیمانان جدی روزاواست. اما تاریخ قرن بیستم ثابت کرده است که آمریکا می‌تواند غیرقابل اعتمادترین شریک سیاسی باشد. بارها آمریکا رأساً هم‌پیمانان خود را به فجیع‌ترین اشکال ممکن قلع و قمع کرده است. MLSPB در جایگاه یک حزب آنتی‌امپریالیست تا چه زمانی می‌تواند در روزاوا بماند؟ چه تضمینی وجود دارد که روزی آمریکایی‌ها به جبهه‌ی چپ ترکیه که به آنتی‌امپریالیست مشهور است آسیب نزنند؟

واقعیت آن است که بلوک‌های متعدد امپریالیستی وجود دارد. از نظر MLSPB این بلوک‌ها را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد: ۱) انگلوساکسون: آمریکا، بریتانیا و کانادا (۲) اتحادیه‌ی اروپا مشتمل بر بلوک امپریالیستی آلمان و فرانسه که کشورهای شرق اروپا را استعمار می‌کنند (۳) امپریالیسم شانگهای، مشتمل بر چین و روسیه که آسیا را کنترل می‌کنند (۴) ژاپن که بخش‌های آسیا پاسیفیک را مستعمره کرده است.

از سوی دیگر می‌توان بلوک‌های منطقه‌ای را برشمرد. مثل بلوک منطقه‌ای ایران، سوریه و لبنان که از سوی امپریالیسم چین و روسیه کنترل می‌شوند، در مقابل بلوک منطقه‌ای ترکیه، عربستان و قطر که از سوی امپریالیسم آمریکا کنترل می‌شوند. بعد از سقوط شوروی، این بلوک‌های متعدد امپریالیستی شکل گرفت. اگر کسی این بلوک‌ها را نبیند، نمی‌تواند نگاه سیاسی درستی به آینده داشته باشد. در هر مرحله‌ی متفاوت تاریخی



باید واکنشی متفاوت داشته باشیم. مختصر این که در میان تضادهایی که این بلوک‌ها با یکدیگر دارند، می‌توانیم به نام و برای خلق خود از آن بهره بگیریم و پروژه‌ی انقلابی خود را پیش برانیم.

در مقطع کنونی، مهم‌ترین دشمنِ کردستان، دولت ترکیه است. هرچند رژیم ایران و سوریه نیز دشمن کردستان هستند اما بی‌واسطه‌ترین دشمن خلق کرد، دولت ترکیه است. مهم‌ترین دشمن خلق ترکیه امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم آمریکاست. در این میان وظیفه‌ی انقلابیون ترکیه این است که حقیقت را به ملت خود بگویند و آن‌ها را از دشمنان اصلی خود آگاه کنند.

از این که فرصت خود را در اختیار من قرار دادید از شما سپاس گزارم.

ما هم از این که پیام ما را به مردم و انقلابیون ایرانی می‌رسانید از شما تشکر می‌کنیم. به امید اتحاد و سازمان‌دهی در خاورمیانه. «زنده باد انقلاب و سوسیالیسم» [۴۲]

## یادداشت‌ها:

۱. در این نوشته از این پس نام این حزب با عنوان MLSPB ضبط می‌شود، مگر در مواردی که نیاز به توضیح بیش‌تر دارد.
  ۲. Arda Cayan
  ۳. Mahir Çayan، ماهر چایان (۱۹۷۲-۱۹۴۶)، نظریه‌پرداز و سازمان‌ده جنبش انقلابی ترکیه و از بنیان‌گذاران THKP-C بود. در جریان عملیاتی که به عملیات قزیل‌دره معروف شد، او همراه ۹ نفر از هم‌زمانش در ماه مارس ۱۹۷۲ در روستای قزیل‌دره به محاصره‌ی ارتش ترکیه درآمد و در جریان نبرد جان باخت. آن‌چنان که در این گفت‌وگو نیز به کرات به آن اشاره می‌شود، به نظر می‌رسد که تشابهاتی میان اندیشه و پراتیک ماهر چایان و نسلی از مارکسیست‌های ایرانی مثل احمدزاده و پویان وجود داشته باشد.
  ۴. Türkiye Halk Kurtuluş Partisi-Cephesi یا «جبهه حزبی آزادی‌بخش خلق ترکیه»
  ۵. این مصاحبه در اواخر تابستان ۲۰۱۷ و در جریان آخرین روزهای عملیات آزادسازی رقه و ماه‌ها پیش از لشکرکشی ارتش ترکیه و اشغال عفرین انجام شده است.
  ۶. در ادبیات «چپ ترک» عمدتاً مفهوم فاشیسم دلالت معنایی سیاسی و نه ضرورتاً تحلیلی دارد. به این معنا که در دستگاه مفهومی خود، منظور از فاشیسم در نظر گرفتن جنبه‌های طبقاتی، تاریخی، فرهنگی و ... این مفهوم نیست، بلکه بیش‌تر محتوایی سیاسی است و نهایتاً وجهی ارزشی می‌یابد. در این نگاه، رژیم ترکیه، داعش، جبهه‌النصره، بخش‌هایی از بلوک امپریالیستی و ... فاشیست هستند، چرا که کارکرد سیاسی فاشیستی دارند. ساده‌تر آن‌که، فاشیست تلقی می‌شوند چراکه از توحش فاشیستی برخوردارند. از این منظر، اهمیت اعطای صفت فاشیست به یک نیروی سیاسی، منجر به خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌های سیاسی مشخصی می‌شود. چراکه با نیروهای فاشیست تنها می‌توان جنگید. فاشیسم سنگ محکی برای تشخیص دوست یا دشمن است.
- آن‌چنان که در این مجموعه گزارش‌ها به‌مرور دیده می‌شود، تمام احزاب کمونیست ترکیه درکی واحد و همسان از نیروهای

فاشیست ندارند. برخی از آن‌ها رژیم ایران، سوریه و حزب‌الله لبنان را نیروهای مترقی و آنتی‌امپریالیست در نظر می‌گیرند و عده‌ای آن‌ها را در صف دشمنان خلق دسته‌بندی می‌کنند. با دشمنان باید جنگید و با هم‌پیمانان می‌توان گفت‌وگو کرد یا موقتاً متحد شد. درحالی‌که بخشی از نیروهای چپ ایرانی، محور جعلی مقاومت ایران و اسد و حزب‌الله را پس از سال‌ها جنایت هم‌چنان مترقی و آنتی‌امپریالیست ارزیابی می‌کنند، از موضع‌گیری سیاسی برخی از گروه‌های کمونیست منطقه نباید شگفت‌زده یا سرخورده شد.

۷. Abidin Dino

۸. حزب العمل الشیوعی السوری. این حزب از حزب کمونیست سوریه در سال ۱۹۷۶ منشعب شد. حزب کمونیست سوریه هم‌پیمان رسمی حزب بعث (خاندان اسد) است و در طول تاریخ خود همواره حزبی قانونی و مدافع رژیم بوده است. حزب کمونیست کارگران از بدو تأسیس غیرقانونی اعلام شد. در آغاز دهه‌ی ۸۰ و هم‌زمان با سرکوب (اخوان المسلمین) اسلام‌گرایان مخالف رژیم اسد و پس از قتل عام حما در ۱۹۸۲، تصفیه‌ی خونینی از اعضای حزب کمونیست کارگران صورت گرفت. تا دهه‌ی ۹۰ با انتشار نشریات حزبی و سازمان‌دهی کارگران در نقاط مختلف سوریه، این حزب فعالیت داشت اما بر اثر ضربه‌های متعدد، رمق خود را از دست داد.

۹. Mahircı

۱۰. Efraim Elrom

۱۱. Maltepe

۱۲. Hüseyin Cevahir

۱۳. Türkiye Halk Kurtuluş Ordusu یا «ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه» که دنیز گزمیش آن را پایه‌گذاری کرد.

۱۴. Tokat

۱۵. Kızıldere

۱۶. Ertuğrul Kürkçü – کورکچو آن روز می‌تواند از خطوط محاصره‌ی دشمن بگریزد اما پس از مدت کوتاهی به دام ارتش می‌افتد. او هم‌اکنون رئیس افتخاری (HDP) حزب دموکراتیک خلق‌هاست. او یکی از ۵۱ نماینده‌ی مجلس و از اعضای HDP است که مصونیت سیاسی‌شان تعلیق شده است. در مجموع با حکمی بیش از ۴۰ سال زندان روبه‌رو است.

۱۷. işbirlikçi

۱۸. گویا در سال ۱۹۷۶ به خطوط شرکت هوایی هُما در استانبول حمله می‌شود. بنا به گفته‌های برخی از شاهدان آن نسل، به نظر می‌رسد که هدف مشخص از این عملیات اعلام حمایت و پشتیبانی از جنبش مردمی ضد رژیم شاه بوده است. از این زمان به بعد MLSPB بیش‌تر به تعدد عملیات و نه لزوماً اهمیت تأثیرگذاری آن می‌اندیشد.

۱۹. درباره‌ی داعیه‌هایی از این دست باید اندکی محتاط بود. همان‌طور که پس از این در گزارش‌های پیش‌رو دیده می‌شود، هر یک از این احزاب، خود را بزرگ‌ترین و مؤثرترین سازمان چریکی وقت ترکیه ارزیابی می‌کند. نکته این جاست که در عمق تأثیر ژرف و گسترده‌ی عملیاتی که به «حماسه‌ی قزیل‌دره» مشهور شد نباید تردیدی داشت. این جنبش بر چندین نسل از مبارزان سیاسی ترکیه، مستقیم و غیرمستقیم اثر گذاشت. تا جایی که این حماسه، هم‌چنان یکی از منابع الهام و تعهد سیاسی نسل جوان ترکیه محسوب می‌شود. شاید مورد مشابه آن در تاریخ معاصر ایران، جنبش سیاه‌کل باشد، با این تفاوت که بنا به دلایل متعددی (سرکوب رژیم، پروپاگاندا‌ی سهمگین راست، وقوع انقلاب و ...) این خاطره‌ی تاریخی، برای نسل جوان مبارزین سیاسی ایران، در این ابعاد



برانگیزاننده و تعهدبرانگیز نیست.

۲۰. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۱ سومین کودتای تاریخ معاصر ترکیه توسط ارتش به وقوع پیوست. از این جهت سال ۱۹۸۱ و پس از آن در تاریخ جنبش چپ ترکیه اهمیتی اساسی دارد. عمدتاً پس از این دوران جنبش چپ در ترکیه، توان عمومی خود را بابت سرکوب و خشونت کودتاگران از دست داد.

۲۱. Ercan Yurtbilir

۲۲. Doğan Özzürüt

۲۳. HAKKI KOLGU

۲۴. Kadir Tandoğan

۲۵. Ahmet Saner

۲۶. Didar Şensoy

۲۷. Hasan Şensoy

۲۸. Didar abla

۲۹. METRİS ANNELERİ

۳۰. واحد تبلیغ مسلحانه‌ی مارکسیست-لنینیست/جبهه‌ی انقلابی (MLSPB/DC).

۳۱. بکا نام منطقه‌ای در لبنان است که در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ میلادی به یکی از مهم‌ترین مراکز آموزشی نیروهای چپ بدل شده بود. سازمان‌ها و احزابی مثل پ.ک.ک، نیروهای کمونیست ترکیه، فلسطینی، اروپایی در کمپ‌های بکا نبرد چریکی را می‌آموختند. از این جهت به نمادی از مشارکت انترناسیونالیستی نیروهای چپ تبدیل شد.

۳۲. **International freedom battalion**، «تابور انترناسیونال آزادی» یک واحد نظامی متشکل از نیروهای کمونیست ترکیه و برخی داوطلبان بین‌المللی است. در چند مقطع زمانی IFB ترکیب سازمان‌های تشکیل‌دهنده‌ی خود را تغییر داد. مثلاً پس از عملیات تشرین و با آغاز عملیات منبیج، MLSPB از مشارکت در IFB کناره گرفت. پس از آزادسازی رقه، IFB بنا به مسائلی از فعالیت باز ایستاد و خواهان کناره‌گیری MLKP از تشکیلات سازمانی خود بود. با آغاز یورش ترکیه به عفرین، داوطلبان بین‌المللی حاضر در IFB به عفرین گسیل شدند اما با این نام فعالیت نکردند چراکه حزب MLKP به نام IFB تابور جدیدی ایجاد کرده بود. با آغاز جنگ جدید در روژاوا و خصوصاً شهرهای سریکانی و تل تمر، بار دیگر اتحادی جدید میان احزاب چپ ترکیه زیر پرچم IFB شکل گرفت و در این سازمان‌دهی جدید، عملاً تمامی این احزاب سهیم هستند.

۳۳. Alper Çakas

۳۴. **Halkların Birleşik Devrim Hareketi**، «جنبش انقلاب متحدانه خلق‌ها» یک چتر سازمانی و متشکل از پ.ک.ک و چند حزب کمونیست ترکیه است. هدف از تشکیل این سازمان، هماهنگی بیش‌تر فعالیت‌های انقلابی در میان این احزاب در جهت اهداف تعیین‌شده‌ی آن است.

۳۵. اشاره‌ی غیرمستقیم در اینجا به حزب MLKP است.

۳۶. Yaşasın Orta Doğu Devrim Cephesi

## ۳۷. Yaşasın Orta Doğu Devrim Cephesi, bütün ülkelerin işçilerin ve ezilen Halkları birleşin

۳۸. اشاره به قیام پ.ک.ک در ۲۰۱۵ در کردستان باکور (ترکیه) است. در نتیجه‌ی این حرکت، جت‌های جنگی ارتش ترکیه به سرعت وارد عمل شدند و شهرهای کردستان مثل نصیبین را به تمامی ویران کردند. به نظر می‌رسد قساوت و واکنش هولناک رژیم ترکیه حتی برای پ.ک.ک نیز قابل پیش‌بینی نبود. پرسشی که شاید هیچ‌گاه برای آن پاسخی نیافت این است که: در مقابل جت جنگی چه ایدئولوژی یا برنامه‌ی اقتصادی‌ای، توان مقاومت دارد! ساده‌دلانه است که تمامی ماجرا را به غیاب اراده‌ی انقلابیون نسبت داد. حتی اگر پ.ک.ک (با تمامی انتقادات وارده به آن) اراده‌ی کنترل اقتصادی و سیاسی منطقه را داشت، آیا در مقابل توحش رژیم ترکیه و سکوت جهانی‌شانسی برای حکم‌رانی می‌یافت؟

۳۹. اشاره به زمانی است که فارک مشی مسلحانه را در دستور عمل خود داشت.

۴۰. البته در مورد اقتدار نهادهای رژیم اسد در شمال و شرق سوریه (روژاوا) نباید راه اغراق را پیمود. تا پیش از ۹ اکتبر ۲۰۱۹ (روز حمله‌ی ارتش ترکیه به روژاوا) در دو شهر قامیشلو و حسکه، رژیم اسد حضور نظامی تعیین شده‌ای داشت. به این معنا که مثلاً در شهر قامیشلو علاوه بر فرودگاه شهر، در منطقه‌ای که از آن به «مربع امنیتی» یاد می‌کنند، رژیم اسد چند ایست بازرسی دارد. محدوده‌ی داخلی این منطقه بخشی از قلمرو جمهوری عربی سوریه (اسد) است. در شهر حسکه نیز محدوده‌ای تحت کنترل رژیم است. واضح است که مدارس و بیمارستان‌ها و ادارات و شهرداری‌هایی که درون این مناطق فعالند همگی تابع ولایت حزب بعث اند. در خارج از آن به علت غیاب نیروی نظامی، کنترلی بر اداره‌ی امورات نیست و تماماً توسط پ.ک.ک و نیروهای معینی اداره می‌شوند. لذا می‌توان گفت که نهادهای رژیم اسد در روژاوا تا اطلاع ثانوی از کار افتاده‌اند. هرچند که پورش ترکیه معادلات را اندکی تغییر داده است. مثلاً برای نخستین بار ایست بازرسی ارتش اسد در اطراف شهر تل تمر ایجاد شده است. حضور نظامی یک نیرو، تبعات مشخصی را در طولانی مدت به بار خواهد آورد. اما تا پیش از حمله‌ی ارتش ترکیه، نهادهای جنبش روژاوا کنترل امور را در (عملاً) تمامی مناطق تحت کنترل در دست داشتند (تألیف کتب درسی، بیمارستان، شهرداری، پلیس و ...) این که چه داوری‌ای از این نهادها می‌توان داشت، مطلبی جداس است. اما می‌توان با تقریبی از اطمینان گفت که رژیم اسد و نهادهای آن در روژاوا نقش فعالی در تدبیر امورات نداشتند.

۴۱. [۴۱] اشاره به **New People's Army** (ارتش نوین خلق) در فیلیپین است. شاخه‌ی نظامی حزب کمونیست فیلیپین (CPP) که مناطقی از فیلیپین را تحت کنترل دارند و همچنان در حال جنگ با دولت مرکزی هستند. مائوئیست‌های فیلیپینی به مدارا طلبی در مورد حقوق جنسی مشهورند. در تلاش برای حمایت از حقوق اقلیت‌های جنسی، ازدواج‌های هم‌جنس‌گرایان در جنگل‌های تحت کنترل مائوئیست‌ها امری متداول است.

## ۴۲. Yaşasın Devrim ve Sosyalizm

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-1j0>



mkp-bim.info

MAOİZM SAVUNULMADAN MARKSİZM-LENİNİZM SAVUNULAMAZ!



**MKP**



MAOİST KOMÜNİST PARTİSİ / TÜRKİYE - KUZEY KÜRDİSTAN

## استراتژی نبردِ سوسیالیستی خلق

گفت‌وگوی دوم با MKP

حزب کمونیست مائوئیست (MKP) [۱] یکی از احزاب کمونیست ترکیه است که برای پشتیبانی از جنبش روژاوا، داوطلبانه در روژاوا (شمال سوریه) حضور دارد. جنبش چپ معاصر ترکیه متأثر از سه مبارز برجسته است. ماهر چایان، دنیز گزمیش، ابراهیم کایپاک کایا. هر یک از این‌ها بر گرایش یا گرایشاتی از جبهه‌ی عمومی چپ ترکیه اثر گذاشته‌اند. کایپاک کایا سازمان‌دهنده و نظریه‌پرداز مائوئیسم بود که پس از جان‌باختن او حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) (TKP/ML) به فعالیت و مبارزه ادامه داد. حزب جدیدی در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی پس از انشعابی در حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) تأسیس شد: حزب کمونیست مائوئیست.

این مصاحبه با باران (Baran) از فرماندهانِ وقتِ حزب کمونیست مائوئیست صورت گرفته است. متأسفانه بنا به دلایلی این گزارش نیمه‌تمام باقی ماند و فرصتی برای تکمیل گزارش و پرسش‌هایی (شاید مهم‌تر) ایجاد نشد.

حزب شما، حزب کمونیست مائوئیست، در چه سالی تأسیس شد؟ علت انشعاب از حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) [۲] که هم‌چنان فعال و البته پای‌بند به اندیشه‌های کاپیاک‌کایا [۳] است، چه بود؟

نام دقیق حزب ما، حزب کمونیست مائوئیست (ترکیه - شمال کردستان) است. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) در ۲۴ آوریل ۱۹۷۲ تأسیس شد. از آن‌جا که حزب ما ریشه در آن حزب دارد، باید بنیان سیاسی و ایدئولوژیک خود را در آن تاریخ جستجو کنیم. حزب ما در اولین کنگره‌ی خود به تاریخ ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲، تصمیم گرفت که نام خود را به حزب کمونیست مائوئیست تغییر دهد. تا پیش از آن، حزب ما فقط به‌عنوان بخش انشعابی حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) شناخته می‌شد، اما پس از آن کنگره تصمیم گرفتیم با نام حزب کمونیست مائوئیست جدایی ایدئولوژیک و سیاسی و حزبی خود را با دیگران مشخص کنیم.

ایبو (کاپیاک‌کایا)، رهبر و بنیان‌گذار حزب ما، در سال ۱۹۷۲ گفت: «انقلاب ما، انقلاب فرهنگی پرولتاریاست. چراکه پایگاه انقلاب ما در انقلاب فرهنگی پرولتاریا نهفته است.» منظور او از این گفته چیست؟ ایبو تلاش می‌کند مختصات انقلاب فرهنگی را برای ما ترسیم کند. ایده‌ی انقلاب فرهنگی از مارکسیسم - لنینیسم به مائوئیسم منتقل شده است. مائوئیسم فرهنگ را بسیار جدی تلقی می‌کند و آن را اساس می‌گیرد.

رفیق مائو [۴] مارکسیسم - لنینیسم را در سه حوزه گسترش داد: سوسیالیسم علمی، اقتصاد سیاسی و فلسفه. ترکیب این سه حوزه فرهنگ مائوئیسم را می‌سازند.

انقلاب فرهنگی چین در سال‌های ۱۹۶۹ - ۱۹۶۵ شکل گرفت و مرحله به مرحله مائوئیسم را استوار کرد. این انقلاب بنیادین، پس از آن‌که در چین آغاز شد، در سراسر جهان گسترش یافت. فکر و اندیشه‌ی ایدئولوژیک مائوئیسم از آن‌جا نشأت گرفته است. رهبر ما، رفیق ایبو (کاپیاک‌کایا) ملهم از انقلاب فرهنگی چین بود و بر این باور بود که ما نیز می‌توانیم انقلابی مانند انقلاب فرهنگی چین را آغاز کنیم. رفیق ایبو در ۱۹۷۱ می‌گوید: «حرکت حزب ما، حرکت انقلاب فرهنگی است»

به نظر ما باید در این‌جا میان انقلابی و کمونیست تمایزی قائل شد. رفیق ایبو فقط به‌عنوان یک مبارز انقلابی شناخته نمی‌شود، او یک انقلابی کمونیست است، چراکه از بنیانی مائوئیستی آمده است. در آن زمان انقلابیون بسیاری مبارزه می‌کردند، مثل چایان، گزمیش و ... اما میان کمونیست و انقلابی تفاوت است. رفیق ایبو را به این دلیل کمونیست و نه انقلابی صرف می‌دانیم که اندیشه و خیال او کمونیستی بود و نه صرفاً انقلابی. بنا به سه اصل پایه‌ای مارکسیسم - لنینیسم (سوسیالیسم علمی؛ اقتصاد سیاسی؛ فلسفه) که میراث رفیق مائو است، رفیق ایبو یک کمونیست انقلابی بود.

برای مثال، رفیق مائو در سیستم سوسیالیسم دستاوردهای نظری ویژه‌ای دارد: (۱) از اقتدار دموکراتیک خلق استفاده می‌کند (۲) تضاد را بنیان اندیشه‌ی خود قرار می‌دهد (۳) جنگ توده‌ای را اساس می‌گیرد (۴) تضاد طبقاتی درون سوسیالیسم را روشن می‌کند. رفیق ایبو با اتکا به این عناصر در اندیشه‌ی مائوئیستی، قصد داشت فکر انقلاب را در باکور (شمال کردستان) و ترکیه ایجاد کند.

تزه‌های رفیق ایبو شامل چنین مواردی است: خوانشی صحیح از اقتدار اقتصادی؛ نقد کمالیسم؛ مسئله‌ی ملی؛

مبارزه با رویزیونیسم؛ پرنسیب ساختاری؛ فاشیسم و ... این‌ها و مواردی دیگر، تزه‌های رهبر ماست.

در میراث نظری کاپی‌اک‌کایا، که امروز در استراتژی و تاکتیک حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) (حزبی که از او برجای ماند و حزب کمونیست مائوئیست از آن منشعب شد) باقی مانده، ترکیه کشوری نیمه‌مستعمره / نیمه‌فئودال است. حزب کمونیست مائوئیست چه تحلیلی از این تزدارد؟ آیا ارزیابی شما از جامعه‌ی ترکیه، نیمه‌مستعمره / نیمه‌فئودالی است؟

از سال ۱۹۷۲ تا سال ۲۰۰۲ (سال تأسیس حزب کمونیست مائوئیست) تعداد بی‌شماری کنگره‌ی حزبی برگزار شد. در تاریخ حزب کمونیست مائوئیست از سال ۲۰۰۲ تاکنون سه کنگره‌ی رسمی برگزار شده است. نخستین آن در ۲۰۰۲ بود، دومین در ۲۰۰۷، و نهایتاً آخرین کنگره‌ی حزب در سال ۲۰۱۳ برگزار شد. از سال ۱۹۷۲ تا ۲۰۱۳ ما نیز باکور (شمال کردستان) و ترکیه را نیمه‌مستعمره / نیمه‌فئودالی ارزیابی می‌کردیم. از کنگره‌ی سوم در سال ۲۰۱۳ نگاه ما به مسئله تغییر کرد. چراکه بنا به روح کمونیسم و مارکسیسم - لنینیسم باید از شرایط ابژکتیو کنونی و زمان مشخص برای تحلیل استفاده کنیم.

ما نمی‌توانیم درست مثل ۱۰۰ سال قبل، به شکلی که لنین به امپریالیسم نگاه می‌کرد، آن را ارزیابی کنیم. بنا به شرایط مکانی و زمانی باید ارزیابی‌ای ابژکتیو ارائه دهیم. منبع ارزیابی حزب کمونیست مائوئیست کنگره‌ی سال ۲۰۱۳ است. در این کنگره بار دیگر سیستم امپریالیسم سرمایه‌داری را به شکلی انضمامی تحلیل کردیم. در این باره، ما فقط به کتاب ۱۰۰ سال قبل لنین [۵] در ارزیابی امپریالیسم محدود نماندیم. هنوز تحلیل حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) از امپریالیسم همان کتاب ۱۰۰ سال پیش لنین است! ما معتقدیم که خصوصیات ویژه‌ای که در امپریالیسم و سرمایه‌داری تغییر کرده است را باید در نظر گرفت و تحلیل کرد. ده‌ها بند را می‌توان به تحلیل لنین اضافه کرد. به این ترتیب در کنگره‌ی ۲۰۱۳، مراحل‌ی را که تاکنون امپریالیسم و سرمایه‌داری در ۱۰۰ سال گذشته (از زمان مارکس) تا کنون طی کرده است تحلیل کردیم.

بنا به نظر مارکس، سرمایه دینامیک است و نه ایستا! اگر شما آن را ایستا در نظر بگیرید، نمی‌توانید تحلیلیش کنید. کائوتسکی ماتریالیست مکانیکی است و به همین جهت راه خود را از لنین جدا کرد. در حالی که هم لنین و هم مائو، سرمایه را پویا و دینامیک ارزیابی می‌کنند. حزب کمونیست مائوئیست هم سرمایه را پویا ارزیابی می‌کند. به همین دلیل است که تحلیل‌های قرن گذشته‌ی لنین برای امروز ما مناسب نیستند. مثلاً لنین در کتاب خود از «سرمایه‌ی ملی» بحث می‌کند، این که قدرت‌های ملی بر سرمایه‌داری حاکم‌اند. اما امروز سرمایه‌داری را می‌توانیم جهانی در نظر بگیریم. لنین در تحلیل خود مدعی می‌شود که بورس به مرور زمان تمام می‌شود و از قدرتش کاسته می‌شود. اما اشتباه کرد و بورس قدرتمندتر شد و امروزه به بالاترین مرحله‌ی قدرت خود رسیده است.

لنین در گذشته می‌گفت بحران سرمایه‌داری «مسئله‌ای ملی» است و در مرزهای ملی اتفاق می‌افتد، امروز اما بحران سرمایه‌داری، امری جهانی است و در تمام جهان بدون هیچ مرزی اتفاق می‌افتد. در زمان لنین سرمایه‌ی سوداگران [۶] وجود نداشت، امروزه وجود دارد. در ۱۰۰ سال پیش، سرمایه در مرزهای تنگ ملی حرکت می‌کرد، امروزه تمام جهان را فرا گرفته است. امروزه دیگر سرمایه‌داری مثل سابق یک مرکزیت واحد ندارد و چند مرکزی است و به شدت گسترش یافته است. طبقات اجتماعی مثل کارگران، بورژوازی، دهقانان و ...

شکل‌های گذشته را ندارند و به تحلیلی نوین نیاز دارند. در زمان لنین، تلاش مارکسیست‌ها بر آن بود که سرمایه‌ی صنعتی و زراعی را تحلیل کنند و نتیجه بگیرند که کدام یک تفوق دارد و مؤثرتر است. امروزه اما بخش خدمات اجتماعی وجود دارد، چگونه می‌توان آن‌را به تحلیل وارد کرد؟

امروزه حدود ۶۰ الی ۷۰ درصد از بخش اقتصاد در بخش خدمات اجتماعی است، در سراسر جهان، از آمریکا تا آلمان، از روسیه تا باکور و ایران. پس از بخش خدمات اجتماعی، تازه نوبت به بخش صنعت و زراعت می‌رسد.

در زمینه‌ی تولید و مصرف، شاهد تغییرات گسترده‌ای هستیم. بنا به سرمایه‌داری متأخر، درمان، آموزش، حمل‌ونقل، ورزش، فرهنگ، مدیریت، تجارت، رسانه، اینترنت و... به تمامی تنظیم و بازسازمان‌دهی می‌شوند. در زندگی روزمره‌ی ما بسیاری از این موارد نسبت به قرن گذشته تغییر کرده است. زمانی که شما سرمایه‌داری را تحلیل می‌کنید، در بسیاری از موارد متکی بر نظریات مارکس و لنین هستید. اما واقعیت این است که ارزیابی لنین از سرمایه‌داری، امروزه خیلی متفاوت از شرایط زیستی ماست و نمی‌توانیم تماماً بنا به آن‌ها جهان را ارزیابی کنیم.

تغییرات دنیای امروز را رفیق مارکس، انگلس، لنین و مائو در نظر نگرفتند و ما باید آن‌ها را تحلیل کنیم. تحلیل‌های ما بخشی از وظیفه‌ی عمومی ما در جایگاه کمونیست است، باید این ارزیابی‌ها را در اختیار خلق قرار دهیم و راه‌کار پیشنهاد کنیم. مارکسیسم - لنینیسم، مائوئیسم یا کمونیسم همگی جنبشی پراتیک هستند، پویا و در حرکت‌اند. ایستا نیستند، مارکسیسم تنها یک فرم خشک و منجمد نیست.

میراث نظری و عملی‌ای که از مارکس تا کاپاک‌کایا به ما رسیده است را نمی‌توان به شکلی دگماتیک پذیرفت. این حرکتی جهانی است و باید بر اساس روحيات انسانی، حیاتی و طبیعی و به شکلی دینامیک به آن پرداخته شود. چراکه در دیالکتیک یک قانون اساسی وجود دارد: تضاد بنیان دیالکتیک است.

حزب کمونیست مائوئیست به دستاوردهای آموزگاران خود که راه را نشان داده‌اند، به شکل وحی نازل، مثل قرآن و انجیل نگاه نمی‌کند. باید این نکته را اضافه کنم که از جهت اجتماعی، سوپزکتیو و حتی طبیعی، مفاهیمی مثل طبقات اجتماعی، دولت و هر امر دیگری تاریخ‌مند است. هیچ چیزی جامد باقی نمی‌ماند، بلکه تغییر می‌کند. امپریالیسم و سرمایه‌داری نیز تاریخی هستند و تغییر می‌کنند و می‌توانند به پایان خود برسند. چگونه به پایان می‌رسند؟ از طریق کوشش مبارزان، انقلابیون، کمونیست‌ها و برپایی انقلابات خلقی از بین می‌روند. سرمایه‌داری خود به خود نابود نمی‌شود.

**در کنگره‌ی حزب کمونیست مائوئیست در سال ۲۰۱۳ به چه ارزیابی‌هایی رسیدید؟ آیا نتایج این ارزیابی‌ها در استراتژی عمومی مبارزاتی شما تغییری ایجاد کرد؟**

در کنگره‌ی سال ۲۰۱۳، حزب کمونیست مائوئیست این تحلیل‌ها را که مختصر به آن اشاره کردم، در زمینه‌ی تاریخی / اجتماعی باکور (شمال کردستان) و ترکیه به کار بست. مثلاً این مسئله که ساختار دولتی ترکیه یک ساختار سرمایه‌داری متأخر است در حالی که آتاتورک تنها بنا به نظر و مصلحت امپریالیسم ترکیه‌ی کنونی را تأسیس کرد. دولت ترکیه در کسوت سرمایه‌داری متأخر، امروزه بهتر می‌تواند خلق ترکیه را استعمار و استثمار کند.



در زمانی که کاپاک‌کایا جامعه‌ی ترکیه را ارزیابی می‌کرد، دهقانان و روستاییان اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند، جمعیت شهرها نسبت به روستاها بسیار کم‌تر بود. اما امروزه این نسبت معکوس شده است و اکثریت مردم ترکیه شهرنشین‌اند و روستاییان اقلیت جمعیت ترکیه را تشکیل می‌دهند.

دولت ترکیه موفق شده است که از حدود ۱۵۰ سال پیش تاکنون یعنی از زمان عثمانیان به بعد، به تدریج باکور و ترکیه را مستعمره‌ی امپریالیسم و سرمایه‌داری کند. به باور حزب کمونیست مائوئیست شکل کنونی سرمایه‌داری متأخر دولت ترکیه از دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی مستقر شد. از سوی دیگر، در باکور و ترکیه بخش خدمات اجتماعی از بخش‌های دیگر سرمایه‌داری پیشی گرفته است. از نظر میزان تأثیر و قدرت اقتصادی، هم‌چنان کارگران صنعتی کارخانه‌های ترکیه و شرکت‌های صنعتی بر کارگران بخش خدمات اجتماعی تفوق هژمونیک دارند، اما از نظر تعداد، کارگران بخش خدمات اجتماعی از بخش صنعتی بیش‌ترند.

سرمایه‌داری ترکیه یک سرمایه‌داری طبیعی و متعارف نیست، این سرمایه‌داری خود به خود ایجاد نشده است، بلکه از طریق ارتباط با سرمایه‌ی جهانی شکل یافته است. برای مثال، امروزه کارگران کرد در باکور مستعمره‌ی سرمایه‌ی جهانی در آن منطقه (باکور) شده‌اند. هر شاخه‌ی تولیدی در باکور و ترکیه تحت تسلط سرمایه‌داری جهانی است.

امروزه روستاها وابسته‌ی اقتصادی شهرها شده‌اند، و خودکفایی اقتصادی خود را از دست داده‌اند. به این ترتیب که حتی چوپان‌ها هم با پول کار می‌کنند و وارد چرخه‌ی فروش نیروی کار شده‌اند. روستاییانی که محصولات خود را در بازار می‌فروشند، با پول آن، محصولات لازم خود را خریداری می‌کنند. روستا وارد چرخه‌ی سرمایه‌داری شده است. در گذشته چنین نبود. انجیر، فندق، شیر و گندم از طریق صنعتی و تجاری در دسترس است. تمامی این تحولات تازگی دارد و در زمان کاپاک‌کایا چنین نبود.

اگر بخواهیم تغییرات سرمایه‌داری متأخر را بهتر ببینیم، شاید بهتر است از تغییرات در دین حرف بزنیم. امروزه دیگر دین، پدیده‌ای فئودالی نیست، بلکه دین هم تحت پراتیک سرمایه‌داری تغییر کرده و کارکردهای خاص خود را یافته است که نیاز به تحلیلی جداگانه دارد. درست مثل کارکرد سرمایه‌دارانه‌ی دین در آمریکا، اسرائیل یا ایران.

سابق بر این، اگر در روستایی چند رأس گاو می‌دیدیم به سرعت نتیجه می‌گرفتیم که آن روستا فئودالی است. اما امروزه آن را به مثابه سرمایه‌ی اجتماعی می‌بینیم. درست مثل هلند و سوئیس که صنعتی متکی بر گاو دارند. این بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی است.

اگر ما قبلاً می‌گفتیم ترکیه جامعه‌ای فئودالی است، این تحلیل برآمده از ارزیابی ما از دین و شکل ظاهری اقتصاد و فرهنگ بود و نه بر اساس تحلیل اقتصادی - اجتماعی. تحلیل اقتصادی - اجتماعی بر اساس قرآن و دین و اقتصاد و فرهنگ نیست، بلکه بر اساس استعمار کار و تضاد کار و سرمایه است.

در کنگره‌ی ۲۰۱۳، حزب کمونیست مائوئیست به این تحلیل رسید که ترکیه دیگر یک مستعمره‌ی فئودالی نیست، بلکه سرمایه‌داری کمپرادور است. این تحلیل موجب می‌شود که کارگران و زحمتکشان به هم نزدیک‌تر شوند و درد مشترکشان هم برجسته‌تر شود. بنا به تحلیل حزب کمونیست مائوئیست در کنگره‌ی ۲۰۱۳، اقتدار طبقه‌ی کارگر در ارزیابی‌ها اولویت یافت. اساس تحلیل ما طبقه‌ی کارگر شد و نه فقط دهقانان

و روستاییان. طبقه‌ی کارگر ترکیه، بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین طبقه شده است. چنان که گفتم تا پیش از این کنگره، اساس تحلیل ما بر مبنای روستاییان و دهقانان بود، و پس از دهقانان به طبقه‌ی کارگر اهمیت می‌دادیم. اما پس از این کنگره، بنای تحلیل حزب کمونیست مائوئیست تغییر کرد و کارگران واحد اساسی تحلیل استراتژیک شدند.

در ترکیه، بورژوازی ملی پژمرده و کوچک شده است. در واقع بورژوازی ترکیه به سه بخش تقسیم شده است: (۱) بخش عمده‌ی آن به طبقه‌ی میانی یا بورژوازی میانی بدل شده است (۲) بخش کوچکی به بورژوازی کمپرادور (۳) و بخش تحتانی آن یا خرده بورژوازی ترکیه، که هم‌پیمان طبقه‌ی کارگر است.

این تغییر بافتار بورژوازی نتیجه‌ی سیستم جهانی سرمایه‌داری است. در همه‌ی جهان طبقه‌ی میانی بزرگ‌تر شده است و بخش‌های دیگر کوچک‌تر. اگر دقیق‌تر به ماجرای کودتاهای دهه‌های ۶۰، ۷۰ و ۸۰ میلادی در ترکیه نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که اجرای این کودتاها دستور کار سرمایه‌ی جهانی بوده است. مثلاً در ۲۴ ژانویه‌ی ۱۹۸۱ یکی از نخستین قوانینی که کودتاگران تصویب کردند، تسهیل و گسترش چرخش سرمایه در ترکیه بود. تبعات تحمیل چنین قوانینی که مطابق با طبع سرمایه‌ی جهانی بود، خود را در تغییر شکل سنتی ساختار طبقه‌ی جامعه‌ی ترکیه نشان می‌دهد.

**پس از کنگره‌ی ۲۰۱۳ در جهت نیل به اهداف استراتژیک خود چه تغییراتی در شیوه‌ی مبارزاتی حزب کمونیست مائوئیست ایجاد کردید؟**

پیش از این کنگره، حزب کمونیست مائوئیست به ایجاد انقلاب دموکراتیک باور داشت. اما پس از کنگره‌ی ۲۰۱۳ و بنا به ارزیابی‌های جدید خود، تصمیم به تغییر استراتژی گرفتیم. هدف استراتژیک ما از این پس انقلاب سوسیالیستی است. راه رسیدن به این هدف از طریق مبارزه‌ی مسلحانه است. هرچند در افق دید ما، هدف بزرگ ما، دستیابی به انقلاب کمونیستی است.

پس از این کنگره، در راستای مبارزه‌ی مسلحانه و انقلاب سوسیالیستی هدف و برنامه‌ای را برای خود تعیین کردیم. برنامه‌ای که از آن به SHSS [۷] یا استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق یاد می‌کنیم. به باور ما استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق فقط برای پیروزی انقلاب در باکور و ترکیه است، برنامه‌ای است برای انقلاب سوسیالیستی در عصر حاضر. این یک راه مشخص است.

تا پیش از کنگره‌ی ۲۰۱۳ ما صرفاً به HS [۸] یا نبرد خلق برای دست‌یابی به انقلاب دموکراتیک [۹] باور داشتیم. اما از کنگره‌ی سوم (۲۰۱۳) به بعد، استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق را در جهت انقلاب سوسیالیستی مد نظر قرار دادیم. این فرمول برای نخستین بار است که در تاریخ مبارزات سوسیالیستی به کار می‌رود. استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق همانا دستاورد نظری و پراتیک حزب کمونیست مائوئیست است.

در نظر داشته باشید که تمامی انقلاب‌های سوسیالیستی، از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر و حتی انقلاب چین، بر مبنای نبرد خلق به سرانجام رسیده‌اند. اما استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق راهی نوین برای تدارک انقلاب می‌گشاید که بر مبنای وضعیت انضمامی باکور و ترکیه طراحی شده است.

بهرتر است برای روشن کردن مفهوم استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق اندکی درباره‌ی نبرد خلق توضیح دهیم.



بر اساس ارزیابی‌های ما در کنگره‌ی ۲۰۱۳، به اختصار می‌توان گفت که چهار شرط عمده‌ی نبرد خلق بر مبنای تجارب کمون پاریس، انقلاب اکتبر و انقلاب چین به قرار زیر است: (۱) مکانیسم سرکوب‌گر دولت بورژوازی به شکلی است که باید از سوی انقلابیون با شدت در هم شکسته شود، (۲) هدف نهایی دستیابی به کمونیسم است، (۳) حزب کمونیست کارکردی دوگانه دارد: هم قدرت خلق است، هم میانجی خلق و دشمن است، (۴) قهرمان حقیقی انقلاب، خلق است.

لازم به ذکر است که در کمون پاریس قدرت حزبی وجود نداشت، هرچند در انقلاب اکتبر و چین یک قدرت بلامنازع حزبی ایجاد شد. در حقیقت به واسطه‌ی قدرت حزبی، جبهه‌ی متحد خلقی و ارتش خلقی شکل گرفت. اما به‌طور تاریخی، قهرمان اصلی این انقلاب‌ها، خلق‌های انقلابی بودند و نه احزاب.

خلاصه این‌که، در انقلاب‌های اساسی سوسیالیستی تاریخ، مبنای عمل نبرد خلق بود. این فرمول در آن زمان و در وضعیت انضمامی اجتماعی خاص آن جوامع جوابگو بود. اما برای انقلاب سوسیالیستی در باکور و ترکیه، ما نمی‌توانیم از همان شیوه‌های سنتی نبرد خلق استفاده کنیم. نتایج ما از کنگره‌ی حزب کمونیست مائوئیست این بود که در وضعیت ویژه‌ی تاریخی / اجتماعی ترکیه به راهی نوین نیاز داریم که از آن به استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق یاد می‌کنیم. تفاوت تحلیل حزب ما با دیگران در این است که تغییرات اساسی سرمایه‌داری متأخر را برای پیگیری یک استراتژی تازه در نظر گرفته‌ایم. دیگران هم‌چنان به فرمول‌های سنتی نبرد خلق معتقدند.

استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق مشخصاً راه استراتژیک انقلاب در باکور و ترکیه است، چراکه بر مبنای ویژگی‌های انضمامی ترکیه طراحی شده است. این راه فقط برای انقلاب در ترکیه کارآمد است. اگر کمونیست‌های ایرانی به دنبال یافتن راهی برای انقلاب در ایران هستند، نمی‌توانند از این فرمول استفاده کنند. این فرمول فقط برای ترکیه و باکور به کار می‌رود، نه یونان یا هند یا پرو. همان‌طور که گفتیم بر اساس تجارب کمون پاریس، انقلاب اکتبر و چین ما به این فرمول، برای انضمامی کردن نبرد خلق در باکور و ترکیه رسیدیم، یعنی: استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق.

بخشی از ایده‌های این استراتژی از اندیشه‌های مائو آمده، بخشی ملهم از اندیشه‌های رفیق ایبو است، اما در مجموع، کلیت این سیستم نتیجه‌ی کنگره‌ی ۲۰۱۳ است. اگر شروط مبارزاتی قیدشده در این استراتژی را مبارزان به کار گیرند، نوع و شکل آن مبارزه استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق است. حالا هر نامی که می‌خواهید به آن بدهید: سوسیالیسم، کمونیسم یا هر چیز دیگری.

بنا به استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق نیروی مبارزاتی کارگران در اولویت قرار می‌گیرد. بر این اساس، پایه و افق پراتیک ما، طبقه‌ی کارگر خواهد بود. پس از آن دهقانان و روستاییان. نکته این است که تا پیش از کنگره‌ی ۲۰۱۳ باور ما این بود که دهقانان نیروی پیشاهنگ در استراتژی هستند. پس از ۲۰۱۳ مرکز توجه و عمل ما شهرهاست. شهر آغازگاه مبارزه است، چراکه جمعیت کارگران در آنجا متراکم است. پس از آن روستا اهمیت دارد. هدف ما این است که اتحادی سراسری میان کارگران، روستاییان، زنان، دانشجویان و... ایجاد کنیم. استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق به باور حزب کمونیست مائوئیست، عبارت از اتحاد دیالکتیکی جنگ شهری و جنگ روستایی است. برای تمام پرولتاریای جهان هدف یکی است: دستیابی به کمونیسم. در جنگ انقلابی، دهقانان و کارگران شریک یکدیگرند و هدف‌شان نهایتاً مشترک است.

استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق نگاه ایدئولوژیک و سیاسی حزب کمونیست مائوئیست است. در کنار آن، از جهت نظامی سازمان‌دهی نیروهایمان را تغییر دادیم. به این شکل که در شهرها واحدهای نظامی ما با عنوان نیروهای پارتیزانی خلق (PHG) [۱۰] و در کوه‌ها با نام ارتش رهایی‌بخش خلق (HKO) [۱۱] فعالیت می‌کنند. این دو شاخه‌ی نظامی با یکدیگر کمیسیون مرکزی نظامی را تشکیل می‌دهند. [۱۲]

نیروهای پارتیزانی خلق، در هر شهری متفاوت از یکدیگر و مستقل از هم عمل می‌کنند. زیرساختارهای آن مشتمل بر کمیته‌ی استخبارات (اطلاعات)، کمیته‌ی لجستیک، کمیته‌ی مالی، کمیته‌ی تبلیغات و ... است. تمامی این کمیته‌ها زیرزمینی و غیرقانونی هستند.

به‌همین ترتیب، گریلاهای ارتش رهایی‌بخش خلق نیز متشکل از کمیته‌های متنوعی هستند و به شکل زیرزمینی (غیرقانونی) فعالیت می‌کنند. در نخستین کنگره‌ی حزب کمونیست مائوئیست سال ۲۰۰۲ تصمیم گرفتیم نام شاخه‌ی نظامی خود را از ارتش آزادی‌بخش کارگران و دهقانان ترکیه (TIKKO) به ارتش رهایی‌بخش خلق (HKO) تغییر دهیم. هم‌چنین سال تأسیس نیروهای پارتیزانی خلق به ۲۰۱۳ بازمی‌گردد. پس از سومین کنگره‌ی حزب، تصمیم بر ایجاد یک کمیته‌ی مرکزی نظامی گرفته شد. این کمیته متشکل از هر دو بازوی نظامی است یعنی ارتش رهایی‌بخش خلق و نیروهای پارتیزانی خلق. بنیان نگاه استراتژیک ما هم‌چنان مبتنی بر انقلاب فرهنگی مدنظر مائو است. اما بر این باوریم که کمونیست‌ها برای رسیدن به اهداف خود می‌توانند از وسایل گوناگونی استفاده کنند. بنابراین، حزب کمونیست مائوئیست فعالیت قانونی را کاملاً رد نمی‌کند و ما می‌توانیم یک حزب قانونی در پارلمان داشته باشیم.

پس از تغییر استراتژی حزب کمونیست مائوئیست (از نبرد خلق به استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق)، آیا بخشی از تزه‌های مائو را نقد کردید؟ حزب شما علاوه بر مبارزه‌ی مسلحانه و فعالیت غیرقانونی، فعالیت قانونی و پارلمانی را رد نمی‌کند، این موضوع با نظرات مائوئیستی هم‌خوانی دارد؟

مائو معتقد است که در مسیر مبارزات رهایی‌بخش علیه نیمه‌مستعمره/مستعمره از بدو امر می‌توان به نبرد خلق دست زد، اما در مبارزه علیه امپریالیسم/ سرمایه‌داری نمی‌توان از همان ابتدا به شکل غیرقانونی عمل کرد، در آن شرایط نبرد خلق ممکن نیست. زیرا مائو بر این باور است که نظام امپریالیستی و دولت سرمایه‌داری برای زمانی طولانی در شرایطی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه تداوم می‌یابد. بنابراین نمی‌توان از آغاز مبارزه‌ی غیرقانونی و مسلحانه را پی گرفت. ابتدا باید به شکلی مسالمت‌آمیز مبارزه کنید و در مراحل بعدی حرکت غیرقانونی و مسلحانه ضروری می‌شود. این تز مائو در تاریخ تمام جنبش‌های مائوئیستی به شکل مسلطی وجود دارد، حزب کمونیست مائوئیست هم تا پیش از کنگره‌ی ۲۰۱۳ آن را قبول داشت، اما پس از ۲۰۱۳ این تز را نقد کردیم.

به نظر ما تز مائو درباره‌ی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی/ سرمایه‌داری اشتباهاتی دارد. ما به این نتیجه رسیدیم که از ابتدای مبارزات ضد امپریالیستی/ سرمایه‌داری می‌توان و باید مبارزه‌ی غیرقانونی و مسلحانه را پیش برد. مائو اشتباه می‌کرد که این نوع از مبارزه را غیرممکن می‌دانست.

اما چرا این تز ما درست است؟ بیایید به سرنوشت دیگر جنبش‌ها نگاه کنیم. آن‌ها که از ابتدای مبارزه علیه

امپریالیسم / سرمایه‌داری، بنا به تز مائو مبارزه‌ی قانونی / غیرمسلحانه را انتخاب کردند همگی پس از مدتی رفورمیست و رویونیست شدند. درست مثل مائوئیست‌های سابق در فرانسه، یونان و دیگر کشورهای اروپایی. نگاه کنید به انقلابیون و مائوئیست‌های سابقی که امروزه پارلمانتاریست شده‌اند و نماینده‌ی پارلمان در اروپا هستند! بنابراین، یک جای کار ایراد دارد که آن‌ها همگی به این سرنوشت دچار شده‌اند. چراکه از دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی تاکنون همواره بر مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز و بدون سلاح تأکید کرده‌اند. بخشی از مبارزان انقلابی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که یکسره فعالیت غیرقانونی و مسلحانه داشتند، مثل فراکسیون ارتش سرخ (RAF) [۱۳]، توسط دولت‌های امپریالیستی / سرمایه‌داری قلع و قمع شدند. آن‌ها به مبارزه‌ی مسلحانه باور داشتند. از سوی دیگر، آن دسته از فعالان سیاسی که مبارزات مسالمت‌آمیز را دنبال می‌کردند، همواره مدعی بودند که سیستم را به آهستگی تغییر خواهند داد. سیستم تغییر نکرد، بلکه به درون آن‌ها راه یافت و آن‌ها را تغییر داد. این فعالان همگی سر از پارلمان درآوردند و رویونیست شدند.

به نظر ما باید مبارزه‌ی مسلحانه و فعالیت غیرقانونی را از ابتدای مبارزه در دستور کار قرار داد و ارتباطی جهانی میان آن‌ها ایجاد کرد. در هر نقطه‌ای مانند باکور، ایران، آفریقا، یونان، روسیه، اروپا، نپال، پرو، کلمبیا و ... همه جا فعالیت غیرقانونی و مبارزه‌ی مسلحانه ضرورت آغازین مبارزه است.

مثلاً به حزب کمونیست انقلابی (RCP) باب آواکیان [۱۴] در آمریکا نگاه کنید! حزبی قانونی است، چگونه می‌توان با یک حزب قانونی مبارزه و انقلاب کرد! البته نقد احزاب قانونی به معنای نفی فعالیت قانونی نیست. این به معنای تقلیل تمامی فعالیت به مبارزات غیرقانونی نیست. فعالیت غیرقانونی تنها یک شرط مبارزه است و به معنای تکمیل و گسترش مبارزه علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری است. بسیاری از احزاب و سازمان‌های دیگر این نظر ما را قبول نمی‌کنند. اما جوانان بسیاری در نقاط مختلف جهان هستند که با بینش مائوئیستی خود، تز حزب کمونیست مائوئیست را مبنی بر مبارزه‌ی مسلحانه / غیرقانونی می‌پذیرند.

مختصر این که به نظر ما، مبارزه‌ی سیاسی از دو ساحت جدا تشکیل شده است. ما تمامیت مبارزه‌ی قانونی را رد نمی‌کنیم، اما اساس فعالیت ما مبتنی بر مبارزه‌ی مخفی، غیرقانونی و مسلحانه است. برای حزب کمونیست مائوئیست، مبارزه‌ی قانونی یک تاکتیک، و مبارزه‌ی غیرقانونی / مسلحانه هم استراتژی است.

فرهنگ سیاسی معینی پیرامون مبارزه‌ی غیرقانونی / مسلحانه شکل گرفته است که تاریخ آن به چندین نسل می‌رسد. بر مبنای این فرهنگ سیاسی خاص، هر شکلی از فعالیت سیاسی که همراه با اسلحه نباشد، رفورمیستی و رویونیستی و نهایتاً غیرجدی تلقی می‌شود. نوعی آیین مذهبی با مبارزه‌ی مسلحانه رشد کرده است. نظر شما درباره‌ی نفی هر نوع فعالیت علنی، که بخشی از این فرهنگ سیاسی است، چیست؟

این موضوع تازه‌ای نیست. در زمان لنین گروهی از بولشویک‌ها کار قانونی را به‌تمامی رد می‌کردند. لنین آن‌ها را تصفیه‌چی می‌نامید. لنین هرگز نگاه این افراد را قبول نمی‌کرد. در حالی که خود لنین در مجلس دوما فعالیت می‌کرد و کار علنی را به‌تمامی رد نمی‌کرد.

برخی از سازمان‌ها و احزاب، فعالیت قانونی را انحراف از مبارزه ارزیابی می‌کنند. حزب کمونیست - مائوئیست پرو معتقد است اصولاً فعالیت قانونی ممکن نیست و انحراف از مبارزه به شمار می‌آید. چنین

نگاهی به نظر ما اشتباه است. این که حتی به شکل تاکتیکی دست به فعالیت قانونی نزنیم بسیار اشتباه است. پس از بحث با دوستان پرویی، به آن‌ها گفتیم که راه و استراتژی شما در باکور و ترکیه ممکن نیست. ما باید تاکتیک کار قانونی را داشته باشیم، ما باید در انتخابات شرکت کنیم.

نفی کامل فعالیت علنی / قانونی منتهی به منش خرده بورژوایی در احزاب و سازمان‌ها می‌شود. به طور کلی دو گرایش در میان گروه‌های خرده‌بورژوایی دیده می‌شود. بخشی از آن‌ها نارودنیک هستند، و فقط قائل به حرکات تروریستی‌اند. این گرایش اصولاً علاقه‌ای به سازمان‌دهی مردم ندارد و فقط به چند عملیات تروریستی می‌پردازد. مثلاً فراکسیون ارتش سرخ در آلمان فعالیت قانونی را رد می‌کرد و نهایتاً تبدیل به یک گروه ماجراجوی نارودنیستی شد. این مسیری است که در نهایت به سیاست خرده‌بورژوایی ختم می‌شود: یعنی وقتی که برای شما سازمان‌دهی مردم اهمیتی ندارد و فقط انفجار بمب اولویت دارد! بخشی دیگر، اگنومیسست هستند، درست مثل منشوویک‌ها یا تروتسکیست‌ها. این گرایش تنها فعالیت قانونی را می‌پذیرد و تلاش می‌کند با تمام توان از فعالیت مخفی دور شود. آن‌ها اساساً فعالیت غیرقانونی را رد می‌کنند. به باور ما فعالیت قانونی تاکتیک است و فعالیت غیرقانونی / مسلحانه هم استراتژی است.

حزب شما، حزب کمونیست مائوئیست بخشی از ائتلاف «جنبش انقلاب متحدانه خلق‌ها» (HBDH) [۱۵] است. آیا چشم‌اندازی برای ارتقای بیش‌انترناسیونالیستی در منطقه می‌بینید؟

همان‌طور که پیش از این اشاره کردم، امپریالیسم و سرمایه‌داری در عصر حاضر تغییرات عمده‌ای کرده‌اند. به باور لنین می‌توان شهر به شهر انقلاب ایجاد کرد، اما امروزه می‌توان در مناطق بزرگ انقلاب کرد. مقصودم این نیست که انقلاب بر علیه دولت یک کشور خاص دیگر ممکن نیست؛ در واقع می‌گوییم که امروزه امکان انقلاب‌های منطقه‌ای ایجاد شده است. این مسئله اهمیت اتحاد انقلابیون منطقه‌ای را نشان می‌دهد که باید اتحادی از انقلابیون سوسیالیست و کمونیست ایجاد کنند. در مقابل اتحادی که قدرت‌های امپریالیستی در مناطق مختلف ایجاد می‌کنند، ما نیز باید پایه‌های اتحاد را در منطقه بسازیم. برای مثال، احزاب کمونیست و مائوئیست نپال، بنگلادش، هند، افغانستان توانسته‌اند یک اتحاد آسیایی ایجاد کنند. این نوع اتحادها بسیار ارزشمندند.

«جنبش انقلاب متحدانه‌ی خلق‌ها» اساساً برای نیل به چنین هدفی تأسیس شده است؛ ایجاد اتحاد منطقه‌ای. ممکن است در حال حاضر، مرزهای باکور و ترکیه مرکز این اتحاد باشند، اما این اتحاد اندیشه‌ای است برای متحد کردن تمامی انقلابیون خاورمیانه. اگر در عربستان، کویت، ایران، سوریه و ... احزابی انقلابی وجود دارند، باید بر اساس فکر اتحاد به هم نزدیک شوند.

بر چهار پارچه‌ی کردستان، نوعی بی‌عدالتی تاریخی روا شده که آن را به مسئله‌ای جهانی بدل کرده است. امروز این احتمال وجود دارد که هر چهار پارچه‌ی کردستان به هم پیوندند، در واقع چنین پتانسیلی وجود دارد. ما در حزب کمونیست مائوئیست برای چهار پارچه‌ی کردستان یک تز داریم: اتحاد دموکراتیک و مستقل سیاسی کردستان. در واقع حزب ما کردستان را به این شکل ارزیابی می‌کند و در راه رسیدن به چنین هدفی تلاش می‌کند.

مارکس درباره‌ی انقلاب‌های منطقه‌ای معتقد بود که اتحادیه‌ای از دولت‌های اروپایی وجود دارد و باید علیه آن قیام کرد. لنین هم معتقد به انقلاب منطقه‌ای بود. لنین می‌گفت که انقلابی در سراسر اروپا ایجاد خواهد شد. در آن زمان زمینه‌ی چنین انقلاب‌هایی مهیا بود.

ممکن است که هر چهار پارچه‌ی کردستان به یکباره و هم‌زمان با هم آزاد نشوند، شاید جدا از یکدیگر آزاد شوند، به این دلیل که شرایط انضمامی تاریخی / اجتماعی مسلط بر این مناطق متفاوت است. اما امروز، احتمال آزادسازی جداگانه‌ی آن‌ها مهیاست.

در طول تاریخ، ستاد فرماندهی مرکزی انقلاب جهانی بارها تغییر کرده و از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر منتقل شده است. در زمان مارکس این مرکز در اروپا بود، در زمان لنین روسیه و در زمان مائو چین بود. امروز ممکن است هر جای دیگر باشد. از نظر ما البته، پایگاه انقلاب جهانی در خاورمیانه است. ممکن است آمریکای لاتین هم مستعد ایجاد چنین پایگاهی باشد، به این دلیل که احزاب کمونیست و مائوئیست در آن منطقه بسیار قدرتمندند. منظور من این نیست که خیزش انقلابی در اروپا ممکن نیست، بلکه اتمسفر انقلابی، در لحظه‌ی کنونی در خاورمیانه یا آمریکای لاتین است. بهار عربی را باید در پرتو چنین نگاهی ارزیابی کرد.

ما به انقلاب‌های منطقه‌ای بسیار اهمیت می‌دهیم. برای ما حتی یک قطب جهانی پشتیبان هم باقی نمانده است. امروزه سه بلوک امپریالیستی در جهان فعال است: (۱) آمریکا (۲) اتحادیه اروپا (۳) اتحادیه‌ی شانگهای: روسیه و چین. البته قدرت‌های ژئوپولیتیک هم فعال‌اند، درست مثل رژیم ایران و قطر و ... باید از تناقضات این بلوک‌های امپریالیستی بهره‌برداری کرد اما به آن‌ها وابسته نشد. برای مثال در خاورمیانه ما می‌توانیم از تضاد منافع امپریالیسم آمریکا و روسیه بهره‌گیریم.

یکی از مشکلات عمده‌ی احزاب یا سازمان‌های کمونیستی در قرن گذشته، چیرگی بوروکراسی حزبی بر دموکراسی درون حزبی بوده است. اقتدار رهبری یا کمیته‌ی مرکزی منجر به کیش شخصیت می‌شد. از سویی، ساختار سیاسی بدون اتوریتته‌ی رهبری دوام نمی‌آورد، از سوی دیگر اتوریتته‌ی رهبری، از درون به مانعی جدی در مناسبات دموکراتیک حزبی / سازمانی بدل می‌شود. چرا می‌توان باور کرد که حزب یا سازمانی که از درون دموکراتیک نیست، می‌تواند پس از انقلاب دموکراسی را به جامعه تحمیل کند؟ با چه مکانیسمی می‌توان با کیش شخصیت درون احزاب مبارزه کرد؟ گاهی یک رهبر سیاسی به امام یک شریعت مذهبی تغییر جایگاه می‌دهد، در این موارد چه می‌توان کرد؟

هدف نهایی ما کمونیسم است. این مسئله را باید از منظری دیالکتیکی درک کرد. جامعه، طبیعت، فکر باید مبنای بررسی دیالکتیکی این هدف باشند. هیچ‌گاه «دو» به «یک» بدل نمی‌شود، هر امری گسترش می‌یابد و البته تاریخ‌مند است. امور ابدی و ازلی وجود ندارند، همه چیز تاریخی است. از آغاز تا میانه و پایان، تماماً تاریخی هستند. در طبیعت هم به همین شکل است. در جامعه و فکر نیز ما با پدیده‌های تاریخی مواجهیم. از سوی دیگر، دولت و طبقات هم تاریخی‌اند. برنامه‌ی حزب کمونیست مائوئیست بر این اساس است.

مارکس در تز یازدهم فوئرباخ می‌گوید که فیلسوفان جهان را تفسیر می‌کنند، اما باید جهان را تغییر داد. به همین دلیل انسان باید از جهات اجتماعی، طبیعی و فکری به گونه‌ای دیالکتیکی مداخله کند. موتور تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی است و دینامیسم آن، قهرمانی خلق است.

در طول مبارزات تاریخی، رهبران خلق و احزاب خلق وجود دارند و ایفای نقش می‌کنند اما قهرمان تاریخ، اساساً خلق است. این فلسفه و نگاه استراتژیک ماست. برخی افراد، احزاب سیاسی‌ای را که بر شانه‌های خلق استوارند، به شکل اموری مقدس می‌پندارند. این نگاه اشتباه منجر به «اقتدار حزب» می‌شود و نه «اقتدار خلق». به همین دلیل باید از این پارادایم بورژوازی گسست کنیم. این تقدس‌گرایی احزاب و رهبران سیاسی باید قطع شود، از بین برود.

به نظر ما، سیستم رهبری مائو اشتباه است، این سیستم نقش ایفا می‌کند، اهمیت دارد، اما کسی نمی‌تواند او را مقدس کند. اندیشه‌ی مائو را می‌توانید به کار گیرید اما نمی‌توانید او را سلطان کنید. لنین می‌گوید که فقط مردگان اشتباه نمی‌کنند. رهبران احزاب هم افرادی زنده‌اند و اشتباه می‌کنند. آن‌ها بسیار مهم‌اند اما نمی‌توان با نگاه ایدئالیستی و مطلق‌نگر به رهبران سیاسی نزدیک شد. آن‌ها تنها وسیله‌ی گذار به هدف‌اند، اما خودشان هدف نیستند. بنابراین باید مانع دائمی شدن کمیته‌ی مرکزی یک حزب شد، یعنی این که از ابتدا تا انتها و به‌طور دائم افراد واحدی عضو کمیته مرکزی باشند. اعضای کمیته‌ی مرکزی باید مدام تغییر کنند.

برای ما حتی مارکس نیز یک رهبر و معلم است و نمی‌توانیم مارکس را به شکلی مطلق در نظر بگیریم. او خدای ما نیست. ما نمی‌توانیم به رهبران کمونیست به شکلی مقدس نزدیک شویم و جایگاه تقدس برایشان قائل شویم. چراکه رهبران کمونیست هم تاریخی هستند. هر چیزی تاریخی است از جمله یک رهبر. زمانی که ما مارکس را ایدئولیزه می‌کنیم و نگاهی مطلق‌گرا به او داشته باشیم، دیگر نیازی به لنین یا مائو یا دیگران نداریم! این اشتباه است. ماهر چایان، دنیز گرمیش، کاپاک‌کایا، او جالان و ... تاریخی هستند، آن‌ها بسیار اهمیت دارند اما پدیده‌هایی تاریخی محسوب می‌شوند. ریشه‌ی پراتیک و اندیشه‌ی ما هستند اما قرآن و انجیل نیستند که مقدس باشند. نباید اتوریته‌ی رهبری را ایجاد کنیم.

در کمونیسم طبقه، دولت، حزب، رهبری و ... وجود ندارد. در کمونیسم فاصله‌ای میان فرودستان و فرادستان نیست، دیکتاتوری وجود ندارد، دموکراسی نیز وجود ندارد. زیرا دموکراسی به معنای دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت است. مارکس می‌گوید رنجی که بشر در جهان تحمل می‌کند، به دلیل وجود طبقات است. ما انقلابیون، این ظلم جهانی را بر خواهیم چید.

امروز، ۱۵۰ سال از تاریخ کمونیسم گذشته است. ما باید از اشتباهاتی که در ۱۵۰ سال گذشته اتفاق افتاده است درس بگیریم. کمونیست‌ها باید با فهم درست تاریخ، از درس‌های تاریخی گذشته بیاموزند. ما نمی‌توانیم بار دیگر کمون پاریس را تکرار کنیم، یا تجربه‌ی شوروی یا چین را مجدداً تکرار کنیم. انقلاب کمون پاریس مثل انقلاب اکتبر نبود، انقلاب اکتبر هم مثل انقلاب چین نبود. انقلاب باکور هم مثل آن‌ها نخواهد بود، چراکه در دنیایی زندگی می‌کنیم که تجارب تاریخی آن متفاوت است. همان‌طور که طبقات اجتماعی در کمون پاریس، شوروی، چین و باکور مثل هم نیستند. در سال ۱۹۲۸، عده‌ای چینی در دانشگاه‌های شوروی تحصیل می‌کردند که تصمیم گرفتند انقلابی شبیه به انقلاب اکتبر در چین ایجاد کنند. این اشتباه بود. زیرا تجارب تاریخی روسیه و چین متفاوت بود.

درباره‌ی مسئله‌ی اقتدار حزبی باید نکته‌ای را اضافه کنم. لنین می‌گوید در شوروی، بزرگ‌ترین مرجع اقتدار باید کارگر، زارع و ارتش سرخ باشد. او معتقد است که اقتدار در جامعه باید متعلق به این سه دسته باشد. در زمان لنین دیکتاتوری حزب نبود، بلکه دیکتاتوری پرولتاریا وجود داشت. عجیب است که هم‌چنان عده‌ای



توهم دارند که می‌توانند از طریق دیکتاتوری حزب به اقتدار پرولتاریا دست پیدا کنند! این افراد فهم کاملاً اشتباهی از موضوع دارند. این‌ها وقتی که می‌گویند دیکتاتوری پرولتاریا، منظورشان دیکتاتوری حزب است. در واقع فهم آن‌ها از دیکتاتوری پرولتاریا، تسلط و سیطره‌ی همه‌جانبه‌ی حزب بر جامعه است. هنوز هم عده‌ای، نظرات خود را بر مبنای اشتباهات استالین پایه‌گذاری کرده‌اند. لنین در آن زمان به هیچ وجه از اقتدار حزب سخنی نگفت. لنین نگفت که حزب باید بر جامعه اقتدار داشته باشد، بلکه او معتقد به اقتدار پرولتاریا بود. لنین به اقتدار حزب بر جامعه باور نداشت. اگر دیکتاتوری حزب وجود نداشته باشد، طبعاً جایی هم برای دیکتاتوری نیست. یکی از اساسی‌ترین تصمیماتی که در کمون پاریس گرفتند این بود که دیکتاتوری رهبری نداشته باشند. این خیلی درخشان است.

اگر امروز با نام سوسیالیسم کسی رهبر شود و دیگر نتوانید او را برکنار کنید، آیا این سوسیالیسم است؟ آیا این انقلاب سوسیالیستی است؟ این تنها دیکتاتوری رهبری است. بازنمایی دموکراسی در سوسیالیسم غیرمستقیم نیست، بلکه مستقیم است. در واقع در تضاد با فکر دموکراسی غیرمستقیم، حزب کمونیست مائوئیست به دموکراسی سوسیالیستی باور دارد. هیتلر و اردوغان هم از درون دموکراسی بیرون آمدند. در عوض، در سوسیالیسم باید دموکراسی مستقیم ایجاد شود که بنای آن اقتدار خلق است. اقتدار خلق، نتیجه‌ی کمون‌های مردمی و شورا‌های کارگری است. در چنین شرایطی هر چیزی به خلق متعلق است و نه به حزب.

بر همین اساس ما تجربه‌ی شوروی را نقد می‌کنیم. لنین در تزه‌های آوریل ۱۹۱۷ می‌گوید اگر کارگر و زارع از حزب ما خوش‌شان نیامد، حزب دیگری برای خودشان تأسیس کنند. آیا بعدها در سوسیالیسم شوروی همین وعده‌ی ابتدایی عملی شد؟ نه، در عوض اقتدار حزب و دیکتاتوری حزب ایجاد شد. در حال حاضر هم‌چنان در چین با اقتدار حزب کمونیست مواجه‌ایم، آن‌چنان که در شوروی نیز اقتدار حزب مسلط بود. حزب کمونیست مائوئیست آن‌ها را فاشیسم می‌داند. از نظر ما دموکراسی شوروی یک تجربه‌ی فاشیستی بود. این مسئله هم‌چنان موضوع جدال است. عجیب است که از تاریخ درس نمی‌گیریم. مثلاً نگاه کنید به حزب کمونیست انقلابی و نظرات رهبر آن باب آواکیان [۱۶]. آواکیان در تحلیل نهایی سوسیالیسمی از جنس ملایان رژیم ایران می‌خواهد، درک او از سوسیالیسم عبارت است از تأکید بر دموکراسی ملایان جمهوری اسلامی. بسیاری از احزاب چپ در ترکیه نیز به جمهوری اسلامی ایران به دیده‌ی یک الگوی سوسیالیستی نگاه می‌کنند. درحالی‌که به‌باور ما رژیم ایران، رژیم فاشیستی است.

## یادداشت‌ها:

۱. Maoist Komünist Partisi. شاید در ایران، این حزب بیش‌تر با نام گروه موسیقی نزدیک به آن یعنی Grup Munzur شناخته شده باشد.
۲. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) در سال ۱۹۷۲ به رهبری ابراهیم کاپیاک‌کایا، از سوی گروهی از جوانان منشعب از حزب کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه (TİİKP) تأسیس شد. شاخه‌ی نظامی این حزب ارتش آزادی‌بخش کارگران و دهقانان ترکیه (TİKKO) نام دارد. این حزب در طول تاریخ خود چندین بار منشعب شده و حزب کمونیست مائوئیست هم یکی از انشعابات آن است. محل عمده‌ی فعالیت حزب در منطقه‌ی دَرَسیم است. این حزب، ترکیه را نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودالی ارزیابی می‌کند و قائل به نبرد خلق و انقلاب از طریق محاصره‌ی شهرها از سوی دهقانان و کارگران است.



۳. ابراهیم کایپاک‌کایا (İbrahim Kaypakkaya) (۱۹۷۳-۱۹۴۹) نظریه‌پرداز و بنیان‌گذار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) (TKP/ML) بود. پس از کودتای ۱۹۷۱ جنبش چپ ترکیه به شدت سرکوب شد. در سال ۱۹۷۲ منطقه‌ی فعالیت کایپاک‌کایا و هم‌زمانش تحت هجوم ارتش ترکیه قرار گرفت. کایپاک‌کایا پس از جان‌باختن رفقاییش در نبرد و زخمی شدن، در شرایط زمستانی کوهستان به‌تنهایی راه خود را به روستایی نزدیک می‌گشاید. روستاییان او را پس از مدتی به ارتش تحویل دادند. گفته می‌شود که او در همان وضعیت نیمه‌جان، چندین ماه تحت شکنجه قرار گرفت و در نهایت تیرباران شد. اهمیت کایپاک‌کایا در تاریخ چپ ترکیه به نقدها و نوشته‌های او از کمالیسم، مسئله‌ی ملی، دولت ترکیه و ... بازمی‌گردد. کایپاک‌کایا یکی از نخستین مارکسیست‌های ترکیه است که تلاش می‌کند به‌شکلی نظری مسئله‌ی کرد را به بحث بگذارد. کایپاک‌کایا به نام ایبو (İBO) که مخفف ابراهیم است نیز شناخته می‌شود.

۴. Mao Yoldaş

۵. امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری نام کتابی است که در این جا به آن اشاره می‌شود.

۶. Speculative Capital

۷. Sosyalist Halk Savaş Strategy

۸. Halk Savaş

۹. Demokratik Devrim

۱۰. Partizan Halk Güçleri

۱۱. Halk Kurtuluş Ordusu

۱۲. مختصر این‌که، بر مبنای استراتژی جدید، حزب کمونیست مائوئیست نیروهای نظامی خود را در شهرها نیز مستقر کرده است. اهمیت این موضوع در این است که تغییر دید آن‌ها نسبت به تفوق هژمونیک دهقانان بر کارگران در یک پروسه‌ی انقلابی را برجسته می‌کند. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) که حزب مادر حزب کمونیست مائوئیست است، هم‌چنان نیروهای گریلابی خود را با نام ارتش آزادی‌بخش کارگران و دهقانان ترکیه عمدتاً در کوه‌های دَرسیم متمرکز کرده است.

۱۳. Red Army Fraction سازمانی معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه و جنگ چریکی شهری در آلمان.

۱۴. Bob Avakian فعال سیاسی و نظریه‌پرداز و رهبر Revolutionary Communist Party که حزبی مائوئیست در آمریکاست.

۱۵. Halkların Birleşik Devrim Hareketi، «جنبش انقلاب متحدان‌هی خلق‌ها» یک چتر سازمانی و متشکل از پ.ک.ک و چند حزب کمونیست ترکیه است. هدف از تشکیل این سازمان، هماهنگی بیش‌تر فعالیت‌های انقلابی در میان این احزاب در جهت اهداف تعیین‌شده‌ی آن است.

۱۶. صحت و سقم و داوری درباره‌ی این ادعا بر عهده‌ی گزارش‌گر نیست.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-1kC>



## شرط ضروری حزب: نقد و خودانتقادگری

### گفت‌وگوی سوم با حزب کموناردهای انقلابی (DKP)

حزب کموناردهای انقلابی (Devrimci Komünarlar Partisi) که به اختصار از آن به نام DKP یاد می‌شود، یکی از احزاب چپ ترکیه است که در شمال سوریه فعال است. اهمیت جنبش روژاوا برای حزب کموناردهای انقلابی این است که محل تأسیس و اعلام موجودیت رسمی آن در روژاوا و پس از عملیات کوبانی انجام شد. حزب کموناردهای انقلابی از دو خط رسمی سیاسی مجزا تشکیل شده است. سابقه‌ی بلندمدت مبارزاتی هر یک از این دو خط سیاسی به دهه‌ی ۱۹۷۰ باز می‌گردد. شاخه‌ی نظامی حزب کموناردهای انقلابی با نام BÖG Birleşik Özgürlük Güçleri یا نیروهای متحد آزادی فعالیت می‌کند. هدف اولیه این بود که چتری سازمانی برای اتحاد سازمان‌ها و احزاب انقلابی تحت نام نیروهای متحد آزادی ایجاد شود. این چتر سازمانی در اقلان دیگران برای اتحاد چندان موفق عمل نکرد و نیروهای متحد آزادی به‌عنوان شاخه‌ی نظامی حزب کموناردهای انقلابی باقی ماند. بدنه‌ی عمده‌ی کادرهای حزب کموناردهای انقلابی برآمده از جنبش دانشجویی ترکیه و دانش‌آموختگان دانشگاه‌های آنکارا و استانبول و ... هستند. به نظر می‌رسد که جنبش پارک گزی، لحظه‌ی تحول این فعالان دانشجویی به میلیتانت سیاسی بوده است. در قیاس با دیگر احزاب چپ ترکیه که در شمال سوریه حضور دارند، در مجموع اعضای این حزب، بیش‌تر از دانشجویان تشکیل شده است. گفت‌وگوی پیش‌رو با خالد یکی از فرماندهان این حزب در تابستان ۲۰۱۷ و اندکی پس از جان باختن اولاش بایراکتار اوغلو [۱] صورت گرفته است. در سال ۲۰۱۸ و پس از سلسله حوادثی، حزب کموناردهای انقلابی دچار انشعاب شد

و اکنون دو حزب منشعب با نام‌های حزب کموناردهای انقلابی/اتحاد و حزب کموناردهای انقلابی/نیروهای متحد آزادی به فعالیت خود ادامه می‌دهند.

\*\*\*

حزب کموناردهای انقلابی در روژاوا (شمال سوریه) و پس از آزادسازی کوبانی تأسیس شده است. چه جریانات سیاسی در پروسه‌ی تشکیل حزب شما دخیل بودند؟

حزب کموناردهای انقلابی از ادغام دو خط سیاسی مجزا تشکیل شده است: یکی سازمان آزادی‌بخش پرولتاریای انقلابی (PDKÖ) [۲] و دیگری، حزب انقلابی ترکیه (TDP) [۳]. این دو سازمان پس از جنگ کوبانی در سال ۲۰۱۵، بعد از گفت‌وگوهای مفصل، با اتحاد خود حزب کموناردهای انقلابی را تأسیس و اعلام موجودیت کردند. البته لازم به ذکر است که واحد تبلیغات مسلحانه مارکسیست - لنینیست (MLSPB) نیز قرار بود به تشکل ما بپیوندد، اما آن‌ها پس از آزادسازی کوبانی تمایلی به اتحاد با ما نداشتند.

بهتر است که جداگانه به تاریخ هر یک از این خطوط سیاسی بپردازیم.

برای توصیف تاریخی، اجازه دهید که از سازمان آزادی‌بخش پرولتاریای انقلابی شروع کنیم. گاهی برای اختصار از آن با نام KÖ نیز یاد می‌شود. سازمان آزادی‌بخش (Kurtuluş Örgütü) از حزب ماهر چایان ریشه می‌گیرد. ماهر و رفقاییش، پس از کودتای ۱۹۷۱، جبهه حزبی آزادی‌بخش خلق ترکیه (THKPC) را تأسیس کردند. دنیز و رفقاییش ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه (THKO) و کاپاک‌کایا هم حزب کمونیست/مارکسیست لنینیست (TKPML) را بنیان‌گذاری کردند. هر سه حزب پس از کودتا وارد فاز مبارزه‌ی مسلحانه علیه حکومت شده بودند.

میان این احزاب ارتباطاتی نیز وجود داشت. حتی گاهی عملیات مشترک نیز انجام می‌دادند. مثلاً ماهر چایان و دوستانش برای جلوگیری از اعدام دنیز گزمیش و دیگر زندانیان سیاسی، کنسول اسرائیلی را گروگان گرفتند. آن‌ها با یکدیگر همکاری می‌کردند. در نهایت در جریان حماسه‌ی قزل‌دره در سال ۱۹۷۲ ماهر و ۱۰ رفیق او به شهادت رسیدند. یکی از رفقاییش که عضو گروه ماهر بود و در مبارزه‌ی قزل‌دره شرکت کرده بود کورکچو [۴] نام دارد. او ۱۶ سال زندانی بود و امروز یکی از نمایندگان حزب دموکراتیک خلق‌ها (HDP) است.

در ششم می ۱۹۷۲ دنیز، یوسف اصلان و حسین اینان اعدام شدند. پس از آن اعدام‌ها و قتل‌عام‌ها، شمار بسیاری از رفقای آن‌ها دستگیر و زندانی شدند. کاپاک‌کایا نیز دستگیر شد و در ۱۸ جولان (می) ۱۹۷۳ در زندان دیاربکر پس از شکنجه‌ی بسیار به قتل رسید. مختصر آن‌که تعداد زیادی از مبارزان از گروه‌های مختلف دستگیر و زندانی شدند. فضای سرکوب رعب‌آور بود. در چنین شرایطی رفقای زندانی شروع به بحث و بررسی وضعیت خود کردند. پس از سال‌های سیاه اعدام و مرگ رهبران مان، در سال ۱۹۷۴ دولت ترکیه عفو عمومی اعلام کرد و بسیاری از رفقا از این احزاب آزاد شدند. در میان رفقاییش که آزاد شدند و عضو سازمان ماهر بودند، قریب به یک سال بحث و گفت‌وگو شکل گرفت. پنج تن از رفقای ما که پیشینه‌ی سیاسی‌شان به حزب ماهر می‌رسید، اعلام کردند که بخشی از افکار ماهر را می‌پذیریم و برخی را رد می‌کنیم.

## چه بخش‌هایی از اندیشه‌ی ماهر را رد کردند؟

۱. مثلاً گفتند که درباره‌ی کمالیسم با ماهر هم‌نظر نیستند و نظر او را نمی‌پذیرند. بنا به نظر ماهر، کمالیسم نماینده‌ی خرده‌بورژوازی چپ است و می‌توان با آن اتحاد کرد. رفقای ما گفتند که نه، چنین امری میسر نیست، کمالیسم ایدئولوژی‌ای استعماری است.
  ۲. آن‌ها درباره‌ی کردستان نیز نظر ماهر را رد کردند. آن ۵ نفر گفتند که نظر ماهر درباره‌ی کردستان صحیح نیست و بسیار کم به آن پرداخته است؛ این که کردستان چهار پارچه شده است و تحت استعمار است و ما باید اشتباهات تئوریک ماهر را تصحیح کنیم.
  ۳. آن‌ها گفتند که سرمایه‌داری در ترکیه، امروز بسیار پیشرفت کرده است. طبقه‌ی پرولتاریا دچار تغییراتی جدی شده و بسیار گسترش یافته است و ما باید در میان طبقه‌ی کارگر حزب خود را تأسیس کنیم، و نه فقط در میان قشر دانشجو و روشنفکر. جنبش ما باید از میان زحمتکشان نضج یابد.
  ۴. نظر آن‌ها این بود که فقط با سلاح نمی‌توان انقلاب کرد، سلاح باید با سیاست همراه باشد. سیاست در ترکیه باید پیش از اسلحه به حرکت بیفتد. چراکه سرمایه‌داری در ترکیه ریشه دوانده است. ما باید در میان زحمتکشان فعالیت کنیم و این فقط با اتکا به اسلحه ممکن نیست.
- آن‌ها نظرات خود را در کتابی منتشر کردند و آن را در دسترس عموم قرار دادند. در سال ۱۹۷۶ با پیوستن دو رفیق دیگر به این گروه پنج نفره، سازمان آزادی‌بخش (Kurtuluş Örgütü) تأسیس شد. در ژوئن ۱۹۷۶ آن‌ها دست به انتشار ماهنامه‌ای زدند که ارگان رسمی سازمان بود، مجله‌ای تئوریک/سیاسی به نام *مجله‌ی رهایی سوسیالیستی* (Kurtuluş Sosyalist Dergi) که به شکلی قانونی منتشر می‌شد و نظرات ایدئولوژیک و سیاسی خود را در مطرح می‌کردند.
- بر این اساس، به‌مرور بر تعداد اعضای سازمان افزوده شد. ما توانستیم با مردم ارتباط برقرار کنیم، دانشجویان و نویسندگان را سازمان‌دهی کنیم. پس از گسترش تدریجی سازمان، هفته‌نامه‌ای به اسم *هفته‌نامه‌ی رهایی* (kurtuluş gazete) منتشر کردیم. مخاطب این هفته‌نامه کارگران و زحمتکشان بودند و مجله‌ای تئوریک نبود. از سوی دیگر برای دانشجویان و جوانان مجله‌ای منتشر کردیم به نام ایلری (ileri) که هر ۱۵ روز یک‌بار منتشر می‌شد. برای معلمان و کارمندان دولتی نیز جمعیت‌هایی جداگانه ایجاد کردیم. در آن زمان کتابی درباره‌ی اشکال سازمان‌دهی منتشر کردیم. به این ترتیب می‌خواستیم خودسازمان‌دهی را به مردم آموزش دهیم. برای ما، مردم و نحوه‌ی ارتباط با آن‌ها اهمیت داشت. می‌خواستیم آن‌ها مستقلاً فعالیت انقلابی را با خودسازمان‌دهی به پیش برند. عملاً در هر موضوعی برای خلق کتابی منتشر کرده بودیم، درباره‌ی کردستان، فاشیسم و ...
- در این دوران حزب جنبش ملی‌گرا (MHP) [۵] در حکومت نفوذ بسیاری داشت. این حزب فاشیست، ضد کرد و ضد کمونیست بود. بنابراین، از سویی، جمعیت‌هایی را در میان خلق سازمان‌دهی می‌کردیم و از سوی دیگر علیه حزب جنبش ملی‌گرا مبارزه‌ی مسلحانه می‌کردیم. رفقای ما می‌گفتند که سیاست در یک جهت حرکت می‌کند و مبارزه‌ی مسلحانه در جهتی دیگر، چراکه بر این باور بودند که مبارزه‌ی مسلحانه باید در دست خلق باشد و نه فقط انقلابیون. اگر در محله‌ای وارد شوند، هدف‌شان مبارزه با فاشیسم و سازمان‌دهی

خلق است. به باور ما: «سلاح به تنهایی کارایی ندارد و بدون اسلحه هم نمی‌توان کاری انجام داد». البته بسیاری از مبارزان دیگر گروه‌های چپ ترکیه معتقد بودند که تنها با اسلحه می‌توان سازمان ایجاد کرد. در عوض ما پاسخ می‌دادیم که ابتدا باید مردم را سازمان‌دهی کرد و پس از آن دست به اسلحه برد. در سال ۱۹۷۸ تیراژ مجلاتی که ما پخش می‌کردیم به بیش از ۴۰۰۰۰ نسخه رسید و توانسته بودیم ارتباطات گسترده‌ای با توده‌های مردم برقرار کنیم. البته تمامی روزنامه‌ها و مجلات ما در آن زمان قانونی بود. جدای از آن، مخفیانه و تحت نام حزب، تراکت‌هایی را میان مردم پخش می‌کردیم.

### نظر جریان شما درباره‌ی کردستان چه بود؟

ما در سال ۱۹۷۹ نگاه استراتژیک خود درباره‌ی کردستان را تبیین کردیم و به این نتیجه رسیدیم که برای خلق کردستان یک سازمان خودمختار ایجاد کنیم. این سازمان باید تنها در کردستان فعالیت کند و سازمانی اتونوم از ساختار سازمانی تشکیلات ما باشد. هدف از تأسیس چنین سازمانی، فعالیت در کردستان و مبارزه علیه استعمار، فئودالیسم، فاشیسم و امپریالیسم بود. در این سازمان یک کمیته‌ی مرکزی وجود داشت و در هر شهری کمیته‌ای مستقل و خودمختار ایجاد شد که تابع کمیته‌ی مرکزی اتونوم کردستان بود. نظر ما این بود که تشکیل دولت مستقل کردستان، خودمختاری یا ابقا در ساختار سیاسی ترکیه، و در نهایت حق انتخاب تمامی این امور بر عهده‌ی مردم کردستان است و نه کسانی دیگر. این نظر ما در تمام چپ ترکیه بدیع بود. در واقع، نخستین بار بود که چنین نظری با این صراحت از سوی چپ ترکیه مطرح می‌شد. تا آن زمان نه کسی چنین ایده‌هایی مطرح کرده بود و نه به آن‌ها اندیشیده بود. نام مجله‌ی اتونوم سازمان کردستان *انقلاب* (şores) [۶] بود. چهار شماره از این مجله‌ی غیرقانونی منتشر شد و البته کودتای ۱۹۸۰ در ترکیه، فعالیت مجله را متوقف کرد.

### آیا فعالیت علنی شما محدود به چاپ قانونی نشریات بود یا برای ورود به پارلمان هم فعالیت می‌کردید؟

ابتدا باید به نوع نگاه ما درباره‌ی فعالیت علنی اشاره کرد؛ ما تا پیش از کودتای ۱۹۸۰ و در برهه‌های انتخابات، دست به بایکوت انتخابات نمی‌زدیم. مثلاً در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۹ به‌طور شخصی برای کاندیداتوری افراد پروپاگاندا می‌کردیم. نه در جایگاه حزب بلکه به‌عنوان فرد، افراد را به پارلمان و سنا می‌فرستادیم. از نظر ما، انتخابات یک فرصت بود.

### کودتا چه تأثیری بر سازمان شما گذاشت؟ آیا پیش از زیر ضرب قرار گرفتن، امکان خروج از ترکیه را یافتید؟

پیش از کودتا، هدف ما این بود که اتحادی میان تمامی سازمان‌های انقلابی و احزاب چپ ترکیه ایجاد کنیم، یک جبهه‌ی مشترک مبارزاتی. چراکه کودتا را علیه خود می‌دانستیم. کودتا دقیقاً ماشین کشتار ارتش بود که برای نابودی کمونیست‌ها به‌راه افتاده بود. برای ایجاد این اتحاد چندین بار تلاش‌هایی صورت گرفت که متأسفانه به بار ننشست. ارزیابی ما پس از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰، این بود که به تنهایی قادر به مقاومت علیه

ماشین کودتا نیستیم. بنابراین، باید نیروهایمان را از مناطقی که در آن قدرت دفاعی کافی نداریم، به مناطقی که قوی‌تر هستیم منتقل کنیم. هدف این بود که از مناطقی که امکان مخفی ماندن رفقایمان محدودتر است به مناطقی نقل مکان کنیم که در آن بیش‌تر تسلط داشتیم. در آن زمان برخی از رفقای ما در کسوت کارگر در کارخانه‌ها فعالیت سیاسی می‌کردند.

عده‌ای از رفقای خود را از کشور خارج کردیم. بخش عمده‌ای از آن‌ها به لبنان رفتند و خود را به فلسطینی‌ها رساندند. دو جریان فلسطینی در آن زمان فعال بود که ما می‌توانستیم با آن‌ها ارتباط بگیریم. یکی **جبهه النضال الشعبی الفلسطینی** [۷] به رهبری سمیر غوشه بود و دیگری **الفتح** به رهبری یاسر عرفات. البته تعدادی از رفقای کمیته‌ی مرکزی را به اروپا منتقل کردیم، هرچند اکثریت کادرهای ما در ترکیه باقی ماندند و به فعالیت مخفی خود ادامه دادند. مثلاً مجله‌ای به نام **اکتبر (ekim)** که مجله‌ای درون‌سازمانی بود، مخفیانه میان رفقای کادر ما پخش می‌شد. از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ فعالیت مخفی ما در ترکیه ادامه یافت. در سال ۱۹۸۲ که جنگ داخلی لبنان در گرفت، ما نیز خود را به جبهه‌های جنگ بیروت رساندیم. بیروت به مدت ۷۲ روز در محاصره بود. پس از توافق آمریکا و دولت‌های عربی، فلسطینی‌ها را (همراه با رزمندگان داوطلب غیرفلسطینی) از بیروت اخراج کردند. بخشی از نیروهای فلسطینی را با کشتی به سوریه فرستادند. رفقای ما و کادرهای پ.ک.ک نیز سوار بر یکی از همین کشتی‌ها به سوریه آمدند. برخی دیگر از سازمان‌های چپ ترکیه همراه با فلسطینی‌ها به نقاط دیگری رفتند، مثلاً به یمن، الجزایر یا تونس. اما انتخاب ما و پ.ک.ک، سوریه بود. عده‌ای از سازمان‌های مارکسیست ترکیه، یمن را برگزیدند، چراکه نظرشان به شوروی نزدیک بود. استدلال آن‌ها این بود که یمن جمهوری دموکراتیک و سوسیالیستی است و ما می‌توانیم در آن‌جا فعالیت کنیم. برخی دیگر الجزایر را با این استدلال انتخاب کردند که فعالیت در کشوری سوسیالیستی مثل الجزایر راحت‌تر است. اما ما و پ.ک.ک به سوریه رفتیم چراکه می‌خواستیم برای هر جنگ احتمالی، به کردستان و ترکیه نزدیک‌تر باشیم.

### نگران نبودید که سوریه شما را به رژیم ترکیه تحویل دهد؟ رژیم اسد قابل اعتماد بود؟

البته از همان ابتدای ورود به سوریه، برخی از رفقای ما دستگیر شدند و یک ماه در بازداشت به سر بردند. کشتی ما به بندر لاذقیه رسید و از همان‌جا برخی از ما را دستگیر کردند. رفقای ما ۱۴ نفر بودند و اعضای پ.ک.ک ۲۷ نفر. نکته این بود که هرکس که عربی نمی‌دانست به سرعت بازداشت می‌شد. به‌هرحال با وساطت نیروهای فلسطینی، دوستان در بند آزاد شدند. فلسطینی‌ها برای آزادی ما با دولت سوریه وارد مذاکره شدند. شرط رژیم سوریه برای آزادی ما این بود که فلسطینی‌ها، ما را از سوریه خارج کنند. در حقیقت سوری‌ها می‌خواستند که ما هیچ دردسر حقوقی برای آن‌ها ایجاد نکنیم. آن‌ها اهمیتی هم نمی‌دادند که کجا می‌رویم، فقط باید خارج می‌شدیم. بنابراین تصمیم گرفتیم که همراه با فلسطینی‌ها به دره‌ی بقاع (لبنان) برویم. از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۳، قریب به یک سال در بقاع ماندیم.

در سال ۱۹۸۳ کمیته‌ی مرکزی، کنگره‌ای را تدارک دید و در آن‌جا تصمیم گرفتیم که نام حزب خود را تغییر دهیم: **سازمان آزادی‌بخش ترکیه و باکور کردستان** [۸]. در این کنگره تصمیم گرفته شد که افراد خود را از لبنان به ترکیه منتقل کنیم. برخی از رفقای ما که به اروپا رفته بودند، بازگردند و اساساً تمرکز مبارزاتی خود را بار دیگر به داخل ترکیه بازگردانیم. نتیجه این شد که دو تن از رفقای کمیته‌ی مرکزی به ترکیه رفتند و مابقی



نیروها در آگوست ۱۹۸۳ به سمت ترکیه گسیل شدند. نظر ما این بود که تشکیلات خود را در دو جهت سازمان‌دهی کنیم. (۱) در ترکیه و شهرهای پیشرفته‌تر سرمایه‌داری آن مثل استانبول و از میر. بنابراین، در مناطق پیشرفته‌تر شروع به سازمان‌دهی مجدد خلق کردیم. (۲) در کردستان که مرکزیت سیاسی آن، شهر آمد [۹] است و مرکزیت سرمایه‌داری هم شهر آنتپ [۱۰] است. هدف ما، گسترش تشکیلات مان در این منطقه بود. تا آن زمان تعداد چشمگیری از اعضای ما دستگیر شده بودند. در سال ۱۹۸۴ هم در ترکیه و هم در کردستان، ارتش عملیات بزرگی را علیه ما آغاز کرد و عده‌ی زیادی از رفقای ما دستگیر شدند. واقعیت این است که در آن زمان اصولاً فعالیت سیاسی، چه در شکل قانونی و چه در شکل غیرقانونی ممکن نبود. سرکوب سیاسی توسط دولت نظامی به قدری زیاد بود که هیچ سازمانی عملاً نمی‌توانست فعالیت کند. این شرایط هم برای مردم و هم برای مبارزان انقلابی سابق، دهشتناک بود. این عملیات در استانبول، آنتپ، آمد و چند شهر دیگر، هم‌زمان اجرا می‌شد و بسیاری از رفقای ما را به اسارت سیاسی گرفتند. سازمان ما ضربه خورد اما فعالیت ادامه یافت.

در پایان دهه‌ی ۸۰ میلادی، تغییراتی تدریجی در ساختار سیاسی دولت ترکیه اتفاق افتاد. از این زمان به بعد تحکم نیروهای نظامی بر جامعه رفته‌رفته کم‌رنگ شد. نتیجه این بود که انتخاباتی برگزار شد و تورگوت اوزال [۱۱] رئیس‌جمهور شد. در این دوران کمی جامعه بازتر شده بود و مثل سابق، شکل عریان ظلم و زور دیده نمی‌شد. هرچند وضعیت زندان‌های ترکیه مثل زندان آمد یا زندان استانبول، غیرقابل تحمل بود، اما نسبتاً در سطح جامعه از شدت فشار کاسته شد. این وضعیت فرصتی بود برای فعالیت سیاسی. بنابراین، در داخل سندیکاها و جمعیت‌های مختلف شروع به سازمان‌دهی کردیم. فعالیت ما در دانشگاه‌ها بسیار زیاد شد. در سال ۱۹۸۵ طی عملیات نیروی پلیس، دو نفر از رفقای کمیته‌ی مرکزی ما دستگیر شدند، به این علت که سازمان ما مجدداً فعال شده بود. ما برای انجام فعالیت‌های سیاسی خود به پول نیاز داشتیم و آن را با مصادره‌ی انقلابی از بانک‌ها تأمین می‌کردیم. مثلاً در سال ۱۹۸۴ در یک روز، به سه بانک ترکیه دستبرد زدیم. این عملیات در تاریخ ترکیه بسیار بااهمیت بود. نتیجه‌ی این عملیات دستگیری رفقای کمیته‌ی مرکزی پس از این سال بود.

**این سال‌ها همراه است با سال‌های فروپاشی تدریجی جوامعی از نوع جوامع شوروی. این تغییرات چه تأثیری بر سازمان شما گذاشت؟ آیا نقدی بر سوسیالیسم واقعاً موجود داشتید؟**

در پایان دهه‌ی ۸۰ میلادی، دولت‌های سوسیالیستی به آرامی مسیر تکه‌تکه‌شدن را آغاز کرده بودند. نظر ما درباره‌ی دولت‌های سوسیالیستی واقعاً موجود این بود که آن‌ها بوروکراتیک هستند. بوروکراسی حزب بر سر خلق‌های این کشورها آوار شده است. سیاست‌های دولت‌های سوسیالیستی هم در درون و هم بیرون از این کشورها اشتباه است. سیاست سوسیالیستی درون این کشورها بوروکراسی حزبی است، در بیرون از این کشورها اپورتونیسم و رویزیونیسم حاکم است. اما نکته این جاست که از نظر ما، هر قدر هم که مشکل داشتند و اشتباه می‌کردند، رویزیونیست و اپورتونیست بودند، و در تحلیل نهایی آن‌ها را سوسیالیستی ارزیابی می‌کردیم. ما درباره‌ی چین و شوروی نیز همین نظر را داشتیم. امروز چین دولتی کاملاً سرمایه‌داری شده است، روسیه هم به همین ترتیب. اما اعتقاد ما این بود که این کشورها در حال گام برداشتن برای رسیدن به



سوسیالیسم هستند هرچند مشکلات و مسائل بی‌شماری دارند. ما اصولاً استقلال نظری و عملی خود را داشتیم و نه به چین و نه شوروی وابسته نبودیم.

پس از ۱۹۸۴ و اجرای سیاست جدید گورباچف موسوم به گلاسنوست، نظام سوسیالیستی تکه‌تکه شد و به‌آهستگی مضمحل شد. تمامی ائتلاف‌هایی که علیه ائتلاف ناتو شکل گرفته بود، مثل ائتلاف ورشو یا کشورهای بلوک شرق (آلمان شرقی، لهستان و ...) مضمحل شدند. پس از آن مالکیت خصوصی ایجاد شد و هم اقتصاد، هم سیاست این کشورها به یک‌باره سرمایه‌داری شد. پس از این چرخش‌ها، افراد بوروکراتی که در حزب قدرتمند بودند یا احياناً ژنرال ارتش بودند، اقتصاد و سیاست حکومت‌های جدید را قبضه کردند. مسئله این بود که نه تنها برای مردم آن کشورها، بلکه برای تمام مردم جهان امید به سوسیالیسم از بین رفت. ضربه‌ی سهمگینی بود. گفتند مارکسیسم مرده است، لنینیسم مرده است، سوسیالیسم یک سراب بود و ... در آن زمان نه تنها در میان سوسیالیست‌های ما، بلکه در سراسر جهان بحث‌های تئوریک در گرفت که چگونه از این مرحله عبور کنیم.

### ارزیابی سازمان شما از این وضعیت چه بود؟

در این برهه، درون سازمان ما مشخصاً حول سه نکته بحث در گرفته بود. (۱) دموکراسی سوسیالیستی چیست؟ ما معتقد بودیم که از دموکراسی در دولت‌های سوسیالیستی سوءبرداشت شده است. مدعیان سوسیالیسم واقعاً موجود می‌گفتند: «دولت سوسیالیستی دولتی است که با حزب مارکسیستی ایجاد شده است و بنا به دیکتاتوری پرولتاریا تنها یک حزب حکم می‌راند و بقیه حق اظهار وجود ندارند و حزب به دولت تبدیل می‌شود.» این دولت قرار بود به دولت کارگران بدل شود اما در نهایت به دولت حزب بدل شد. ما می‌دانیم که دیکتاتوری پرولتاریا، دولت حزب نیست. این مفهوم از کمون پاریس به ما رسیده است. در کمون پاریس، دولت پرولتاریا تنها دولت مارکسیستی نبود. آنارشیست‌ها هم در آن دخیل بودند، حتی اکثریت با آنارشیست‌ها بود. افراد غیرمارکسیست بخشی از آن دولت بودند، همه خود را در آن دولت می‌دیدند و بخشی از آن می‌دانستند. مارکس چنین دولتی را دولت پرولتاریا می‌داند. شرط وجودی چنین دولتی چیست؟ (۱) در کمیته‌ها باید مسئولان مستقیم انتخاب شوند و برای جلوگیری از بوروکراسی، حق عزل افراد وجود داشته باشد. (۲) حقوق مسئولان: حقوق کارگران باید با حقوق بوروکرات‌ها برابر باشد. (۳) مالکیت خصوصی به مالکیت جمعی بدل شود: کارخانه‌ها و زمین‌ها باید به تملک جمعی جامعه درآیند. (۴) در کمون پاریس می‌گفتند که ما ارتش نمی‌خواهیم، در عوض اجازه می‌دهیم که تمام خلق مسلح شود و از خود دفاع کند. ارتش نظامی از چنگال اهریمنی دولت خارج شود و کنترل آن به دست خلق باشد.

در سال ۱۹۱۷ و در جریان انقلاب اکتبر، لنین و جریان سیاسی او تنها نیروی موجود نبود. ما آن را چپ سوسیالیست انقلابی می‌نامیم. در حقیقت، لنین ائتلافی از تمام گروه‌های چپ سوسیالیستی ایجاد کرد و تنها بلشویک‌ها سکان انقلاب را در دست نداشتند. هرچقدر هم که حزب لنین اقتدار داشت، اقتدار اصلی و اساسی از آن شوراها بود. شوراهای کارگری، نظامی و ... اقتدار اصلی را داشتند و نه بلشویک‌ها یا حزب. وقتی که در سال ۱۹۱۸ دولت‌های امپریالیستی جنگ داخلی را در شوروی ایجاد کردند و سلاح به مخالفان رساندند، این ایده از درون سیاست شوروی رخت بربست و اقتدار اساسی از آن حزب شد و به‌سرعت

شوراها را فراموش کردند. حالا دیگر حزب اقتدار اصلی را دارد و سکاندار انقلاب است. در سال ۱۹۱۹ درون شوروی سیاست ممنوعیت تشکیل حزب برقرار شد و شوروی به جامعه‌ای تک حزبی بدل شد. اقتدار، تنها اقتدار حزب بلشویک بود. پس از آن نیز درون خود حزب، کسانی را که فکر مستقلی داشتند و اندکی متفاوت با خط حزب می‌اندیشیدند، سرکوب کردند. استدلال آن‌ها این بود که اکنون زمان جنگ است و ما باید با هم متحد باشیم تا با امپریالیسم بچنگیم و از کشور خود دفاع کنیم، باید فکرم‌ان یکی باشد. برای مدت محدودی می‌توان این رویه را درک یا حتی قبول کرد، برای ۵ یا ۶ ماه یا حتی یک سال. اما این رویه می‌تواند فقط تصمیمی موقت باشد. مشکل اینجاست که آن‌ها این تصمیم را ابدی و ثابت و پایدار می‌دانستند. از آن پس سنتی به وجود آوردند که سوسیالیسم را باید به این شکل می‌فهمید: برقراری سوسیالیسم به دست یک حزب. این مسئله فقط محدود به روسیه نیست، بلکه در دیگر کشورها نیز همین رویه را پیش گرفتند، از ویتنام و چین تا کوبا. یعنی فقط یک حزب، تشکیل دولت می‌دهد و پس از آن نیز حکم‌رانی می‌کند. قرار بر این بود که اقتدار تصمیم‌گیری با شوراها باشد اما این اقتدار تنها به اقتدار دولت بدل شد و نهایتاً کمون‌ها و شوراها پوچ و بی‌حاصل شدند.

سوسیالیست‌های بی‌شماری به حزب کمونیست ملحق شدند تا بتوانند از حقوق خود دفاع کنند. اما نتیجه چه شد؟ درست مثل دولت‌های بورژوایی، دولت‌های سوسیالیستی نیز، ارتش، سیستم استخبارات (دستگاه جاسوسی)، قاضی، دادگاه، زندان، مالیات و ... ایجاد کردند و این تبدیل شد به مفهوم و درک عمومی از سوسیالیسم. چراکه ما تصور می‌کردیم به دلیل مبارزه و جنگ با دولت‌های بورژوایی، باید از این شکل دولت دفاع کنیم. این برداشت از سوسیالیسم بدل شد به آمال و خیال تمام گروه‌های مارکسیستی که می‌خواستند سوسیالیسم را ایجاد کنند.

این‌ها بحث‌هایی است که ما پس از ۱۹۸۴ درون سازمان خود داشتیم. دوره پیش‌روی ما بود: یا از سوسیالیسم دست برداریم، و یا این‌که آن را بازشناسی کنیم و درک خود را در اختیار خلق قرار دهیم. ما گفتیم که تا پیش از انقلاب سازمان‌ها و احزاب بسیاری تحت نام سوسیالیسم فعالیت داشتند، اما نباید طبق درک جاری از سوسیالیسم، پس از انقلاب فقط یک حزب یا یک سازمان اقتدار داشته باشد و به بهانه‌ی اتهاماتی از قبیل خرده بورژوا یا رویونیست، به دیگران اجازه‌ی فعالیت ندهد.

مارکس و لنین درباره‌ی دولت سوسیالیستی می‌گفتند: دولت بی‌دولت. اما دولت سوسیالیستی از نظر بوروکراسی، ارتش، سیاست سرکوب و ... از دولت‌های بورژوایی بزرگتر شد. دولت قرار بود دولت خلق باشد اما بدل شد به حاکم بر خلق. آن‌ها حقوق دموکراتیک و انسانی را از بین بردند. آن‌ها برای اقتصاد، بهداشت، آموزش و ... خدماتی انجام دادند اما این‌ها کافی نیست. انسان باید فکری رها داشته باشد. وقتی این اشتباهات را انجام دادند، طبعاً دولت‌های امپریالیستی تبلیغات می‌کردند که سوسیالیسم اساساً توتالیتریستی است. در دولت‌های سوسیالیستی پارلمان‌های مادام‌العمر ایجاد کردند. استالین از زمان مرگ لنین تا پایان عمر خود، رهبر بلامنازع بود. ما این نقدها را از منظر غیاب دموکراسی طرح می‌کردیم. خلاصه بحث ما این بود: شوراها به شکل کاملی وظایف خود را انجام نداده‌اند. شوراها مرجع اقتدار نبودند. حزب مرجع اقتدار شد. حزب به‌خودی‌خود یک دولت بود و افکار سوسیالیستی هم در این کشورها قدغن بود، اگر کسی متفاوت از خط حزب فکر می‌کرد با مجازات روبه‌رو بود.

۲) وضعیت زن: دومین موضوع در بحث ما وضعیت زنان بود. تا آن زمان رفقای زن در سازمان ما کم‌شمار بودند. در نشریات خود اغلب درباره‌ی مسئله‌ی زن چیزی ننوشته بودیم. پیش از این، تصور می‌کردیم که با وقوع انقلاب سوسیالیستی و برپایی اقتصاد سوسیالیستی، مسئله‌ی زنان به‌خودی‌خود حل خواهد شد. این برداشت و طرز فکر اکثر گروه‌های سوسیالیستی بود. ما متوجه شدیم که مسئله‌ی زنان فقط اقتصادی نیست، بلکه ابعادی بسیار پیچیده‌تر دارد و حوزه‌هایی مثل فرهنگ و سیاست و ... هم در آن دخیل‌اند. ما در قالبی پدرسالارانه رشد می‌کنیم، حتی سوسیالیست‌های ما نیز پدرسالارند. باید از آن فرهنگ پدرسالاری دور شویم و شیوه‌ای نو ایجاد کنیم، و باید در حوزه‌ی مسائل زنان هم سازمان‌های آزاد و مستقل خودشان را تأسیس کنیم.

۳) اکولوژی: سومین بحث مهم این دوران در سازمان ما اکولوژی بود. واضح بود که سرمایه‌داری جهان را نابود کرده است. ما می‌گفتیم اگر بخواهیم چیزی تازه بسازیم باید به فکر حفظ محیط‌زیست باشیم. سیستم سرمایه‌داری اقلیم جهان را نابود کرده است. باید این شرایط در خدمت و برای منفعت بشر باشد و نه ویرانی بشر. تکنولوژی باید در خدمت انسان باشد. انسان باید در اولویت قرار بگیرد. امروزه دسترسی به آب و هوای پاک، برای برخی از مردم تبدیل به مسئله‌ی مرگ و زندگی شده است. این مشکل فوری و عاجل انسان است. این بحث‌ها را در طول سال‌های بعد نیز ادامه دادیم. البته بحث‌های دیگری هم از سال ۱۹۸۴ در گرفته بود. مثلاً مسئله‌ی ملیت؛ ما درباره‌ی کردها و ارمنی‌ها بحث‌هایی جدی داشتیم.

سال‌های دهه‌ی هشتاد میلادی در ترکیه، همراه است با قدرت گرفتن پ.ک.ک. در این دوران چه ارزیابی‌ای درباره‌ی مسئله‌ی کرد داشتید؟

ارزیابی ما این بود که اکنون در کردستان جنگ وجود دارد. پ.ک.ک حدود ۱۰ سال است که در حال جنگ است و درون جامعه‌ی کردستان نیز جایگاه خود را پیدا کرده است. پ.ک.ک نه تنها فعالیت غیرقانونی و مخفی می‌کند، بلکه حزب قانونی هم ایجاد کرده است. بنابراین، پیشرفت‌های سیاسی درخشانی از سوی پ.ک.ک در کردستان انجام شد. از ۱۹۹۱ تصمیم گرفتیم که فعالیت خود در کردستان را متوقف کنیم و از فعالان سازمان خود در کردستان بخواهیم که به پ.ک.ک بپیوندند یا در میان احزاب قانونی وابسته به آن فعالیت کنند. ما بر این باور بودیم که انقلاب در کردستان به پیش افتاده است اما در ترکیه عقب مانده است. به همین دلیل فعالیت‌های سازمان کردستان خود را در اختیار پ.ک.ک قرار می‌دهیم. تصمیم گرفته شد که رفقای عضو سازمان ما در کردستان از سازمان ما به پ.ک.ک منتقل و عضو آن شوند و سازمان ما تمرکز مبارزاتی خود را بر ترکیه قرار دهد.

موضع ما نسبت به مسئله‌ی ارمنی‌ها هم مهم بود. حتی تا آن زمان کسی از ارمنی‌ها چیزی ننوشته بود. فقط می‌گفتند در ۱۹۱۵ قتل عام شدند. حدود سال ۱۹۹۰ در دو مجلد جداگانه به بررسی وضعیت ارمنی‌ها و مسئله‌ی ارمنی پرداختیم. مختصر این‌که، ما با مجموعه‌ی این بحث‌ها خود را به سلاح ایدئولوژیک جدیدی مجهز کردیم. در سال ۱۹۹۱ رفقای ما از زندان آزاد شدند. در آن زمان در میان برخی مبارزان بحثی درباره‌ی فعالیت قانونی در گرفته بود. بحث آن‌ها این بود که چگونه می‌توان در ترکیه حزبی قانونی ایجاد کرد.

## آیا شرایط سیاسی ترکیه این امکان را به شما می‌داد؟

در آن زمان قانونی در پارلمان تصویب شده بود که تبلیغات کمونیستی آزاد شده بود. بنابراین تصمیم گرفتیم که حزبی قانونی تأسیس کنیم که در میان خلق، به تبلیغات کمونیستی بپردازد. در حدود سال ۱۹۹۱، حزب اتحاد سوسیالیست (BSP) [۱۲] که حزبی قانونی بود، تأسیس شد. اما سازمان مخفی ما همچنان به فعالیت ادامه می‌داد. قریب به چهار سال فعالیت کردیم. برای گسترش جبهه‌ی چپ، با مبارزان و فعالان سیاسی دیگر گفت‌وگو کردیم، هدف این بود که آن‌ها را به اتحاد خود در این تشکیلات دعوت کنیم. کنفرانس‌های متعددی برگزار شد و نهایتاً شمار زیادی از انقلابیون و مبارزان دیگر (که بخشی از تشکیلات ما نبودند) به ما پیوستند. حزب اتحاد سوسیالیست را منحل کردیم و در سال ۱۹۹۶ با این مجموعه‌ی جدید از مبارزان، حزب آزادی و همبستگی (ÖDP) [۱۳] را بنا نهادیم. فعالیت ما در این حزب، برای سه سال ادامه پیدا کرد، تا سال ۱۹۹۹. ما در دو جبهه می‌جنگیدیم: از یک سو با دولت ترکیه، از سوی دیگر با رفقای که درون این حزب بودند و نگاه‌شان به مسئله‌ی ملی تنگ‌نظرانه بود. از نظر ما، آن‌ها شوونیست/کمالیست بودند.

از حدود سال ۱۹۹۷، درون سازمان مخفی ما نیز بحث‌هایی درگرفت که منتج از تشکیل یک حزب قانونی بود. یک موضوع این بود که آیا تشکیلات مخفی و ادامه دادن فعالیت غیرقانونی ضرورتی دارد یا نه؟ ما پاسخ می‌دادیم که انقلاب بدون اسلحه ممکن نیست. اما بخش‌هایی از درون سازمان مخفی ما به قانونی شدن تشکیلات تمایل داشت. موضوع دیگر نگاه سازمان ما به مسئله‌ی پ.ک.ک و ارتباط با آن بود. مختصر این که در سال ۱۹۹۹ تشکیلات مخفی ما دچار انشعاب شد. یک بخش آن کار مخفی را ادامه داد و بخش دیگر به کلی از فعالیت مخفی دست شست و اعلام کرد در حزب آزادی و همبستگی باقی می‌ماند. جریان ما از حزب آزادی و همبستگی به همراه بخشی از تشکیلات مخفی مان خارج شد.

در واقع دو مورد مشخص موجب انشعاب شد. یکی مسئله‌ی اعتصاب غذای زندانیان سیاسی بود. خانواده‌های زندانیان سیاسی از ما تقاضا کرده بودند که برای حمایت از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی، ما نیز به اعتصاب غذا بپیوندیم. جناحی از رفقای ما مخالفت کردند. استدلال آن‌ها این بود که این کار باعث تحریک دولت می‌شود. ممکن است دولت مانع ادامه‌ی فعالیت حزب شود، البته ما به آن‌ها فشار آوردیم و به میدان آمدیم. مسئله‌ی دیگر، ارتباط با پ.ک.ک بود. ما معتقد بودیم که باید از کردها و پ.ک.ک حمایت کرد. جناح مخالف استدلال می‌کرد که پ.ک.ک جریانی ناسیونالیست است و حمایت از پ.ک.ک موجب تحریک دولت ترکیه می‌شود و برای بقای حزب خطرناک است. ما به آن‌ها یادآوری می‌کردیم که هدف اولیه از تشکیل یک حزب قانونی، انقلاب بود، این حزب را برای رفورم تأسیس نکردیم، بلکه برای مبارزه ایجاد شده است. به هر حال ما از آن‌ها جدا شدیم.

در سال ۲۰۰۱ با بخشی از جناح منشعب‌شده وحدت کردیم و بار دیگر حزبی قانونی تأسیس کردیم. در سال ۲۰۰۲ حزب دموکراسی سوسیالیستی (SDP) [۱۴] را تشکیل دادیم. این حزب با یاری روشنفکران، دانشجویان و انقلابیونی که اعضای تشکیلات ما نبودند ایجاد شد. در سال ۲۰۰۷ مجدداً درگیری‌های نظری بالا گرفتند و آن گروهی که در سال ۲۰۰۱ به ما پیوسته بود دوباره جدا شد. ریشه‌ی این انشعاب در نگاه آنان به تشکیلات مخفی ما باز می‌گردد. آن‌ها خواهان انحلال تشکیلات مخفی بودند. ما معتقد بودیم که بدون

سازمان مخفی نمی‌توان انقلاب برپا کرد. کار ما تنها محدود به تبلیغ و ترویج نیست. فعالیت انقلابی ما نیاز به تشکیلات مخفی دارد. آن‌ها که از حزب دموکراسی سوسیالیستی و تشکیلات مخفی ما خارج شدند، در سال ۲۰۰۸ حزبی جدید تأسیس کردند به نام حزب بازسازماندهی سوسیالیستی (SYKP) [۱۵]. به هر صورت فعالیت ما ادامه یافت. مثلاً در میان دانش‌آموزان دبیرستانی، دانش‌آموزان انقلابی (DEV LIS) را ایجاد کردیم. درون دانشگاه‌ها و کارگران هم سازمان‌های خود را بنا کردیم. با چند حزب دیگر در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ وارد پروسه‌ی گفت‌وگو برای اتحاد شدیم. دولت ترکیه عملیات بزرگی علیه ما به راه انداخت و رهبری حزب دموکراسی سوسیالیستی و کمیته‌ی مرکزی تشکیلات مخفی ما را دستگیر کرد. البته این عملیات فقط محدود به دستگیری افراد ما نماند و برخی از کادرهای احزاب و سازمان‌هایی که در پروسه‌ی اتحاد با ما بودند را هم دستگیر کردند. پس از این ماجرا، این گروه‌ها از نزدیکی به ما ترسیدند؛ به این دلیل که می‌گفتند این‌ها تشکیلات مخفی دارند و برای ما دردسر درست می‌کنند. مسئله‌ی اتحاد فراموش شد. البته ما نیز بعد از آزادی از زندان، تأکید خود را بر تقویت تشکیلات مخفی مان معطوف کردیم.

در سال ۲۰۱۱ بهار عربی خاورمیانه را به لرزه درآورد. در ترکیه هم متأثر از آن به آهستگی جنبش‌هایی به پا خاست. در ماه ژوئن ۲۰۱۳ در میدان تقسیم استانبول، تظاهرات عظیمی به راه افتاد. ۱۳ روز استانبول در کنترل ما بود. میدان تقسیم را از پلیس خالی کرده بودیم و درست مثل میدان تحریر، میلیون‌ها نفر به میدان تقسیم آمده بودند. نه تنها در استانبول، که در آنکارا، بورسا، آدانا و بسیاری از شهرهای ترکیه تظاهرات عظیمی علیه AKP ایجاد شده بود. بخشی از کسانی که در میدان تقسیم حضور داشتند، از آن‌جا که رفورمیست بودند، می‌خواستند به سرعت از ادامه‌ی تظاهرات دست بردارند. اما برخی دیگر مثل ما می‌خواستند این تظاهرات ادامه پیدا کند. به هر حال دولت ترکیه و پلیس برای حمله به خلق برنامه‌ریزی کرده بودند. در میدان تقسیم کمیته‌ای ایجاد شده بود به نام کمیته‌ی تقسیم. افرادی که در سندیکاها و جمعیت‌های گوناگون فعال بودند این کمیته را تأسیس کرده بودند. نمایندگان این کمیته با دولت وارد مذاکره شدند. پس از حدود ۱۰ روز، دولت اعلام کرد که صبر ما تمام شده است و باید سریعاً میدان تقسیم را تخلیه کنید، دیگر کافی است. آن‌ها این حرف را پذیرفتند. به ابتکار سازمان و راهبری سازمان ما، مجموعه‌ای از ۱۵ سازمان و حزب با رهبران این کمیته وارد مذاکره شد. به آن‌ها اعلام کردیم که ما این منطقه را ترک نخواهیم کرد و تظاهرات ادامه می‌یابد. در واقع در آن مقطع، میدان تقسیم را به محدوده‌هایی تفکیک کرده بودیم و هر گروه یا سازمانی مسئولیت یک محدوده را داشت. مثلاً این گوشه‌ی میدان از آن ما بود، گوشه‌ای دیگر تحت نظارت سازمانی دیگر و به همین ترتیب. هر گروه و سازمانی در محدوده‌ی تحت کنترل خود باریکاد درست کرده بود و مسئولیت دفاع از آن بخش را برعهده داشت. ما دوباره پیشنهاد کردیم که باریکادهای بیش‌تری درست کنیم و اجازه ندهیم که بار دیگر به دست دولت بیفتند. در همین زمان نیروهای پلیس خود را برای حمله آماده می‌کرد و از سوی دیگر با این کمیته نیز در حال مذاکره بود. پلیس اعلام کرد که باریکادهای خود را برچینید، ما به شما تضمین می‌دهیم که وارد میدان تقسیم نشویم. این کمیته هم حرف آن‌ها را باور کرده بود. بنابراین اعضای این کمیته با بلندگو خواستار برچیده شدن باریکاد در تقسیم بودند. ما زیر بار چنین تصمیم ناشیانه‌ای نرفتیم. پلیس هم با بلندگو اعلام می‌کرد که پس از برچیدن باریکاد تضمین می‌دهیم که وارد پارک گزی نشویم، فقط باریکادها را بردارید. ما می‌گفتیم که پلیس دروغ می‌گوید و به محض برچیدن باریکادها به ما حمله می‌کنند و در مدت نیم ساعت وارد پارک گزی می‌شوند. وقتی که پلیس مشاهده کرد که تقاضایشان برای برداشتن

باریکادها بی‌ثمر است و مردم دست از باریکادهای خود برنمی‌دارند، با گاز اشک‌آور به میدان حمله کرد. پس از اندکی مقاومت بخشی از جمعیت ترسید و صحنه‌ی نبرد را ترک کرد و پا به فرار گذاشت. البته آن‌ها همگی رفورمیست بودند. در حال فرار باریکادهایشان را هم با خودشان می‌بردند. صحنه‌ی عجیبی بود. پلیس در مدت‌زمان کوتاهی، میدان تقسیم را گرفت و کم‌تر از نیم ساعت، برخلاف ضمانت‌ها و قول‌های قبلی وارد پارک گزی شد و به زور آن‌جا را اشغال کرد. اطراف پارک در اختیار سازمان ما بود. اعضای ما حدود ۱۰۰ نفر بودند. در نقطه‌ای که تحت کنترل ما بود، تقریباً ۴ ساعت مقاومت کردیم. پلیس نزدیک به ۷۰ نفر را دستگیر کرد. پس از آن تظاهرات میدان تقسیم و جنبش پارک گزی عملاً به پایان رسید و عده‌ای از رفقای ما زندانی شدند.

در سال ۲۰۱۴ و پس از آزادی رفقای ما از زندان، برای ایجاد اتحاد انقلابی میان گروه‌ها و احزاب مختلف رفت‌وآمدهای بسیاری انجام شد. بیش‌ترین مذاکرات میان سازمان ما و حزب انقلاب ترکیه و واحد تبلیغات مسلحانه مارکسیست-لنینیست صورت گرفت. هدف ما این بود که اتحادی نوین از نیروهای انقلابی و میان‌تمامیت چپ ترکیه ایجاد کنیم. به همین سبب نشست‌ها و کنفرانس‌های بسیاری ترتیب دادیم. این نشست‌ها و دیدارها فقط در سطح رهبری این گروه‌ها انجام نمی‌شد بلکه در سطح کادرها نیز پی گرفته می‌شد.

اواخر سال ۲۰۱۴ جنگ کوبانی درگرفت. در ماه سپتامبر ۲۰۱۴ مذاکرات ما برای اتحاد، به سبب نبرد کوبانی تسریع یافت. سازمان ما و دو حزب نام‌برده، تصمیم به حضور در نبرد کوبانی و دفاع از جنبش روزاوا گرفتند. قرار بر این شد که تعدادی مبارز برای نبرد در کوبانی به منطقه ارسال کنیم. بار نخست ۱۵ مبارز به کوبانی اعزام شدند، پس از آن تعداد بیش‌تری به منطقه آمدند. مبارزانی که به روزاوا آمده بودند از اعضای هر سه سازمان بودند. در آن زمان نام آن‌ها را **نیروهای متحد آزادی نهادیم**. چراکه آن‌ها تنها اعضای یک حزب یا سازمان مشخص نبودند، بلکه از اتحاد ۳ سازمان ایجاد شده بودند. بنابراین نام نیروهای متحد آزادی شایسته‌ی این مجموعه است. در این دوره‌ی زمانی افکار این گروه‌ها به یکدیگر نزدیک‌تر شد و به علت جنگیدن دوشادوش یکدیگر، به هم نزدیک‌تر شده بودند. بعد از پایان نبرد کوبانی و آزادسازی آن، در روزاوا، سازمان **آزادی‌بخش پرولتاریای انقلابی و حزب انقلابی ترکیه** تشکیلات سازمانی خود را منحل و به نام حزب **کموناردهای انقلابی اعلام موجودیت** کردند. کنگره‌ی نخست حزب کموناردهای انقلابی در روزاوا آزاد برگزار شد. حزب کموناردهای انقلابی در سال ۲۰۱۵ به‌طور رسمی تأسیس شد.

### درباره‌ی پیشینه‌ی سیاسی حزب انقلابی ترکیه هم اندکی توضیح دهید.

آن‌ها پیش از آن‌که به نام حزب انقلابی ترکیه شناخته شوند، با نام دیگری در ترکیه فعالیت می‌کردند. تا پیش از کودتای ۱۹۸۰ با نام TKP/B فعالیت داشتند. البته فعالیت آن‌ها بیش‌تر سیاسی بود، هرچند گاهی به مبارزه‌ی مسلحانه نیز می‌پرداختند. در اندیشه‌ی آنان نیز، امر انقلاب بدون سلاح میسر نبود. پس از کودتای نظامی، برخی از اعضای آن‌ها به لبنان رفتند و برخی دیگر به اروپا. آن‌ها که در لبنان بودند وارد بیروت شدند و علیه اسرائیلی‌ها و فالانژها جنگیدند.

حدود سال ۱۹۸۵ درون آن‌ها بحثی شکل گرفت و بخشی از آنان گروه را ترک کردند. آن‌هایی که در گروه مانده بودند فعالیت خود را ادامه دادند. در سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ در حوالی دریای سیاه و شمال ترکیه جنگی



مسلحانه را ترتیب دادند. در شهر هم فعالیت‌های تبلیغاتی مثل انتشار نشریه و مجله داشتند. چند مجله‌ی آنان قانونی منتشر می‌شد و در سطح عمومی بازتاب می‌یافت. جدای از آن، فعالیت سیاسی خود را در شهرها نیز مستقلاً ادامه می‌دادند. برخی از چریک‌های آنان در جریان این نبرد به شهادت رسیدند و شماری نیز دستگیر شدند. هرچند سازمان سیاسی آنان دست نخورده باقی ماند و به فعالیت ادامه داد.

در سال ۱۹۹۶ با نام حزب انقلابی ترکیه اعلام موجودیت کردند و نام سازمان مخفی و شاخه‌ی نظامی آنان مشارکت مسلحانه‌ی خلقی (SHB) [۱۶] بود. در این مقطع نبرد چریکی شهری را آغاز کردند. البته نیروهای آنان اندک و ارتباطات آنان با خلق بسیار محدود بود. بنابراین، نبرد آنان چندی نپایید و حدود ۱۵ الی ۲۰ تن از کادرهایشان به شهادت رسیدند. از آن پس دست از مبارزه‌ی مسلحانه برداشتند. پس از آن شکست، عمده‌ی فعالیت‌های خود را معطوف به فعالیت سیاسی کردند. هرچند سازمان مخفی خود را حفظ کردند، اما بیش‌تر راه مبارزه‌ی قانونی و فعالیت سیاسی را در پیش گرفتند. این شکل از فعالیت تا سال ۲۰۱۴ و ماجرای نبرد کوبانی ادامه یافت. در این مقطع، آنان نیز به این باور رسیده بودند که بدون اتحاد انقلابیون پیشرفتی در امر مبارزه صورت نخواهد گرفت و انقلاب در ترکیه ادامه نخواهد یافت. با اتحاد انقلابیون می‌توان وارد مرحله‌ی مهمی شد. به همین دلیل، آنان نیز می‌گفتند که ما می‌خواهیم به هر شکل ممکن اتحاد انقلابیون را ایجاد کنیم، هم در زمینه‌ی سیاسی و هم نظامی و مسلحانه. مختصر آن‌که این حزب نیز مانند سازمان ما، حزبی انقلابی و خواهان مبارزه‌ی مسلحانه بود و افکار ما به هم نزدیک بود. به همین دلیل هم مانعی برای اتحاد میان ما وجود نداشت. در سال ۲۰۱۵ این اتحاد رسماً منعقد شد و حزب کموناردهای انقلابی را بنا نهادیم.

پس از ۲۰۱۵ (نبرد کوبانی) تا هم‌اکنون در تمامی جبهه‌های جنگ روزاوا جای گرفته‌ایم و مبارزه می‌کنیم. نگاه حزب انقلابی ترکیه به مسئله‌ی روزاوا این بود که این نبر علیه امپریالیسم و دولت ترکیه است، خلق مظلوم متحد ما هستند و در زمانی که ظلمی بر آنان روا می‌شود باید علیه این ظلم در کنارشان برپا خیزیم و دوشادوش آنان نبرد کنیم.

برای گسترش پروژه‌ی اتحاد، همچنان ارتباطات ما با گروه‌ها و سازمان‌های بسیاری برقرار است و شبکه‌های گفت‌وگو را گسترش می‌دهیم. پس از تأسیس حزب کموناردهای انقلابی، گروهی به نام قرارگاه انقلابی (Devrimci Karargâh) که فعالیت‌های انقلابی داشت، در اواخر سال ۲۰۱۶ و آغاز سال ۲۰۱۷ اعلام انحلال کرد و در حزب کموناردهای انقلابی ادغام شد. ارتباط ما با واحد تبلیغات مسلحانه مارکسیست - لنینیست همچنان ادامه دارد و امیدواریم که آن‌ها نیز به اتحاد و عضویت در تشکیلات ما راغب شوند. حزب کموناردهای انقلابی برای اتحاد انقلابی و انقلابیون تأسیس شده است، واضح است که هرآنچه از توان ما برآید در راه رسیدن به این هدف انجام می‌دهیم. مثلاً بار سنگین بنا نهادن HBDH [۱۷] بر دوش حزب کموناردهای انقلابی بود. می‌توانیم ادعا کنیم که قاعده و بنیان HBDH، حزب کموناردهای انقلابی است. به همین دلیل در رهبریت مرکزی این تشکیلات، رفقای ما (حزب کموناردهای انقلابی) جای گرفتند. همچنان فعالیت HBDH ادامه دارد و ما برای تداوم آن هرکاری که در توانمان باشد انجام خواهیم داد.

حزب کموناردهای انقلابی علاوه بر تشکیلات مخفی، حزبی قانونی در صحنه‌ی سیاسی ترکیه دارد. اندکی از فعالیت قانونی خود در ترکیه بگویید.



در ترکیه فعالیت‌های تشکیلات مخفی ما ادامه دارد، درست مثل هر گروه دیگری. ارتش مخفی ما با عنوان نیروهای متحد آزادی فعالیت می‌کند و از سوی دیگر به‌عنوان حزبی قانونی، جریان ما با حزب انقلابی (Devrimci Parti) فعالیت دارد. این‌ها بخش‌هایی از فعالیت سیاسی ماست و ما بخشی از ائتلاف حزب دموکراتیک خلق‌ها هستیم. فعالیت ما درون سندیکاها، کارگری، کارمندان، کارگران و دانشجویان و دیگر جمعیت‌ها ادامه دارد. گروه‌هایی مثل DEV LIS، Dev göç و ... را ایجاد کرده‌ایم. اگر کسی مایل به آشنایی بیشتر با فعالیت‌های عمومی تشکیلات ما باشد می‌تواند به وب‌سایت Umut Gazetesi یا وب‌سایت‌های حزب کموناردهای انقلابی، نیروهای متحد آزادی، نیروهای آزادی زنان KÖG، Kadın Özgürlük Gücü مراجعه کند و با تراکت‌ها و اعلامیه‌های ما آشنا شود. در اروپا و روستاها فعالیت‌های تشکیلات ما ادامه دارد و از سوی دیگر، رفقای ما که فعالیت قانونی می‌کنند درون ائتلاف حزب دموکراتیک خلق‌ها [۱۸] و کنگره‌ی دموکراتیک خلق‌ها (HDK) [۱۹] به شکلی قانونی کار خود را انجام می‌دهند.

به‌نظر می‌رسد مسئله‌ی دموکراسی یکی از دغدغه‌های شما در طول فعالیت مبارزاتی‌تان بوده است. مواجهه شما با بوروکراسی درون حزبی چگونه است؟ نگران نیستید که ساختار بوروکراتیک حزبی، دموکراسی موردنظرتان را تضعیف کند؟

حزب باید مرکزی باشد و پس از آن مرکزیتی جداگانه ایجاد کند. ما آن را سانترالیسم دموکراتیک می‌نامیم. مشکل جای دیگری است. عموماً دو رویکرد به سازماندهی حزبی وجود دارد یا دست‌کم در تاریخ قرن بیستم غالب بوده است. یک نگاه این است که تنها مرکزیت محور تصمیم‌گیری می‌شود. این نگاه طبعاً به بوروکراسی حزبی منتج می‌شود. برداشت دیگر این است که تنها دموکراسی یا دموکراتیک‌بودن تصمیمات حزبی اهمیت می‌یابد، که این برداشت به لیبرالیسم و بی‌قاعدگی منتهی می‌شود.

نگاه ما سانترالیسم دموکراتیک است. تصمیمات هم از بالا و هم از پایین گرفته می‌شوند. اگر در مرکزیت تصمیم گرفته شود و نظر لایه‌های زیرین در آن تصمیم دخیل نکنند، نمی‌توان مبارزه‌ی سیاسی را بر زندگی انسانی منطبق کرد. از این‌رو باید تصمیمات را به شکلی دموکراتیک و آزادانه اتخاذ کرد. ما ضد بوروکراسی هستیم. حتی اگر دولت هم تشکیل دهیم، ضد بوروکراسی عمل خواهیم کرد. چراکه شرط ضروری یک حزب، نقد و خودانتقادگری است. برخی می‌گویند اگر یک حزب فعالیت مخفی داشته باشد، نمی‌تواند دموکراسی را به مرحله‌ی عمل درآورد. آن‌ها موضوع را اشتباه فهمیده‌اند. اگر حزبی به شیوه‌ی سانترالیسم دموکراتیک سازمان‌دهی شود، دموکراسی را جزء به جزء اجرا خواهد کرد.

برخی از رفقای حزب شما گرایشاتی در حمایت از حزب‌الله لبنان دارند. گویا از زمان حمله‌ی اسرائیل به لبنان در ۲۰۰۶، در دانشگاه‌های ترکیه موجی از محبوبیت حزب‌الله لبنان به‌راه افتاده است. اما تصور حمایت از حزب‌الله لبنان و رژیم اسد از طرف مارکسیست‌ها کمی بهت‌آور است. در تحلیل شما، آیا رژیم اسد رژیم فاشیستی است یا متحدی بالقوه؟

در سال ۲۰۰۶ وقتی اسرائیل به لبنان حمله کرد، حزب‌الله در قامت جنبشی مردمی و ضد امپریالیستی از لبنان دفاع کرد. حزب‌الله در سال ۱۹۸۲ تأسیس شد. حزب‌الله نه نیرویی سوسیالیستی است و نه نیرویی بورژوازی.

این واقعیتی است که نمی‌توان از آن چشم پوشید. نکته این جاست که امروز، آن‌ها علیه آمریکا و اسرائیل نبرد می‌کنند. ما آن‌ها را در این حد قبول می‌کنیم. امروزه مبارزه‌ی ما علیه داعش، با همکاری نیروهای آمریکایی صورت می‌گیرد. ما نیز می‌دانیم که آمریکا دوست و هم‌پیمان ما نیست اما در جنگ علیه داعش از آن‌ها استفاده می‌کنیم. مختصر این‌که، ما می‌توانیم ائتلافی موقت با حزب‌الله یا رژیم اسد برای مبارزه با صهیونیسم و امپریالیسم و رژیم اسرائیل ایجاد کنیم. اما بی‌شک این اتحادی ابدی نیست و اتحادی موقتی، تا پیش از انقلاب است. مثلاً رژیم اسد را در نظر بگیرید. امروز دولت اسد با اردوغان، داعش، جبهه‌النصره و ... در جنگ است. امروز می‌توانیم جبهه‌ی نبردی تشکیل دهیم و با یکدیگر در این مسیر همکاری کنیم.

اگر جنبشی انقلابی در ایران شکل بگیرد و هدف آن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشد، آیا هم‌چنان که از روزاوا در قبال داعش حمایت کردید، از مردم ایران هم علیه رژیم ایران حمایت می‌کنید؟

اگر سوسیالیست‌های ایرانی علیه رژیم ایران وارد نبرد شوند، ما جانب سوسیالیست‌ها را می‌گیریم و علیه دولت ایران مبارزه می‌کنیم...

### آیا رژیم ایران را فاشیستی ارزیابی می‌کنید؟

نه، ما نمی‌توانیم با این صراحت رژیم ایران را فاشیستی بخوانیم. رژیم ایران، دولتی دینی و تئوکراتیک است، با دولت‌های امپریالیستی همکاری می‌کند اما علیه ارتجاع منطقه، اسرائیل و جهادی‌ها می‌جنگد. بنابراین رژیمی فاشیستی نیست. ما می‌گوییم که رژیم اردوغان در حال گذار به فاشیسم است. همین داعش را چه کسانی ایجاد کردند؟ داعش را ترکیه، قطر، عربستان و دولت‌های امپریالیستی به وجود آوردند. طبیعی است که با کسانی که علیه داعش می‌جنگند باید اتحادهایی ایجاد کرد.

### از منظر حزبی مارکسیست، تا چه زمانی در ائتلاف مبارزه با داعش در کنار آمریکا باقی می‌مانید؟

تا زمانی‌که آمریکا به شکل رسمی در این منطقه پایگاه نظامی ندارد ما در کنار جنبش روزاوا هستیم. اما اگر حضور آمریکا قطعیت قانونی یابد، ابتدا به رفقای پ.ک.ک. نقد‌ها و نظرات خود را اعلام خواهیم کرد، سپس به شکلی سیاسی با آمریکا مبارزه خواهیم کرد و در نهایت وارد درگیری نظامی با آمریکایی‌ها خواهیم شد. [۲۰]

### برداشت شما از اقتصاد چیست؟ چه نوع برنامه‌ی اقتصادی‌ای را برای فردای انقلاب تدارک دیده‌اید؟

امروز می‌گوییم که اقتصاد امری مستقل نیست. ما معتقدیم که بدون همکاری و نزدیکی ابتدایی با دولت‌های امپریالیستی بنا نهادن سیستم اقتصادی میسر نیست. ما می‌خواهیم که اقتصاد شکل بگیرد اما حقوق کارگران و زحمت‌کشان پایمال نشود. ما باید اقتصاد را در سطح رابطه‌ای معقول با دولت‌های امپریالیستی حفظ کنیم. پس از آن می‌توانیم به آهستگی الگوی اقتصادی مورد نظر خود را رشد دهیم. مثلاً نپ تا سال ۱۹۲۴ ادامه یافت و هم‌زمان رابطه با دولت‌های امپریالیستی فرانسه، آلمان و انگلستان پا برجا بود.

## چه پیامی برای سوسیالیست‌های ایرانی دارید؟

شروط ابژکتیو انقلاب در ایران وجود دارد. کارگران و دهقانان و... باید سازمان‌های خاص خود را از نو ایجاد کنند. متأسفانه مردم ایران به سوسیالیسم امیدی ندارند. بنابراین باید به این شکل موضوع را بررسی کرد که ۵۰۰ سال از تاریخ سرمایه‌داری می‌گذرد و تنها ۱۰۰ سال از تاریخ سوسیالیسم بوروکراتیک. آیا همان سوسیالیسم بوروکراتیک از سرمایه‌داری بهتر نبود؟ بی‌سواد و وجود نداشت، مشکل مسکن نبود، گرسنگی نبود و... سوسیالیست‌های ایرانی باید بدانند که حتی سوسیالیسم بوروکراتیک از سرمایه‌داری بهتر بود. باید امید خود را بازیابند. مشکل این جاست که گاهی سوسیالیست‌های منطقه‌ی ما امیدشان به امپریالیسم است که دموکراسی را به خانه‌ی ما بیاورد و فقر را ریشه‌کن کند. این فکر اشتباه است.

### یادداشت‌ها:

۱. Ulaş Bayraktaroğlu، اولاش بایراکتار اوغلو که با نام ممت (Memet Yoldaş) در روزاوا شناخته می‌شد، نظریه‌پرداز، رهبر و فرماندهی نظامی این حزب بود. در جریان عملیاتی در ماه می ۲۰۱۷ در اطراف رقه جان باخت. غیاب این رهبر کاریزماتیک در کوتاه‌زمانی با جان‌باختن چند تن از کادرهای باتجربه‌ی رهبری حزب کموناردهای انقلابی همراه شد. متأسفانه این حوادث بر نشو و نمو حزب کموناردهای انقلابی تأثیرات چشمگیری برجای گذارد. در نهایت، این تحولات به انشعاب در سال ۲۰۱۸ منتهی شد.
۲. Proleter Devrimci Kurtuluş Örgütü
۳. Türkiye Devrim Partisi
۴. Ertuğrul Kürkçü
۵. Milliyetçi Hareket Partisi، حزب جنبش ملی‌گرا، حزب فاشیست ترکیه که نام شاخه‌ی جوانان حزب (گرگ‌های خاکستری) گویای ماهیت سیاسی آن است.
۶. در زبان کردی به معنای انقلاب است.
۷. جبهه‌ی مبارزه‌ی خلق فلسطین، یک حزب سیاسی فلسطینی است که پس از انشعاب از PFLP در سال ۱۹۶۷ تأسیس شد. به نظر می‌رسد که این تشکیلات با رژیم سوریه و لیبی روابط نزدیکی داشته است.
۸. Türkiye ve kuzey Kürdistan Kurtuluş Örgütü
۹. Amed
۱۰. Antep
۱۱. Turgut Özal
۱۲. Birleşik Sosyalist parti

Özgürlük ve Dayanışma Partisi .۱۳

Sosyalist Demokrasi Partisi .۱۴

Sosyalist Yeniden Kuruluş Partisi .۱۵

Silahlari halklari Birlikliri .۱۶

۱۷. Halkların Birleşik Devrim Hareketi، «جنبش انقلاب متحدانه خلق‌ها» نوعی چتر سازمانی و متشکل از پ.ک.ک و چند حزب کمونیست ترکیه است. هدف از تشکیل این سازمان، هماهنگی بیش‌تر فعالیت‌های انقلابی در میان این احزاب در جهت اهداف تعیین شده است.

Halkların Demokratik Partisi .۱۸

۱۹. Halkların Demokratik Kongresi، چتر سازمانی‌ای که به ابتکار پ.ک.ک برای هماهنگی فعالیت‌های سیاسی و مدنی ایجاد شده است.

۲۰. تصور چنین سناریویی کمی دور از واقعیت است. از آنجاکه احزاب چپ ترکیه در روزاوا میهمانان رسمی پ.ک.ک هستند، دور از انتظار است که با اتخاذ موضعی که به ارتباطات بین‌المللی پ.ک.ک آسیب می‌زند، بخواهند موجب آزردهی میزبان (پ.ک.ک) شوند.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-1qB>



## باید مردم را سیاسی کرد

### گفت‌وگوی چهارم با حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست (TKEP/L)

حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست (Türkiye Komünist Emek Partisi/Leninist) یا TKEP/L، یکی از احزاب چپ ترکیه است که برای پشتیبانی از جنبش روزاوا در شمال سوریه فعالیت می‌کند. ریشه‌ی نظری و پراتیک این حزب به سازمانی باز می‌گردد که دنیز گزمیش [۱] و رفقایشان با نام ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه (THKO) بنا نهادند. گفت‌وگوی پیش‌رو با یوسف، یکی از فرماندهان این حزب صورت گرفته است.

\*\*\*

حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست تا چه حد وام‌دار جنبشی است که دنیز گزمیش و رفقایش آغاز کردند؟

زمانی که دنیز گزمیش به مبارزه‌ی مسلحانه متمایل شد، احزاب کمونیست دیگری نیز وجود داشتند، مثلاً حزب کمونیست ترکیه [۲] یا حزب کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه [۳]. اما این احزاب کمونیست به مبارزه‌ی مسلحانه باور نداشتند. موضوع مبارزه‌ی مسلحانه، در سطح جامعه و به‌طور عمومی برای نخستین بار در ۱۹۷۱ با فعالیت‌های کاپاک‌کایا، چایان و گزمیش مطرح شد. این رهبران بودند که برای نخستین بار مبارزه‌ی مسلحانه را به‌مثابه یک شیوه‌ی مبارزاتی عملی کردند.

دiniz گزميش نخستين كسى بود كه تشكيلاتى را براى مبارزهى مسلحانه ايجاد كرد. در چهارم مارس سال ۱۹۷۱ ارتش آزادي‌بخش خلق تركيه تاسيس شد. البته تا پيش از اعلام موجوديت رسمى، چندين عمليات انجام شده بود. دقيق‌تر اين‌كه، نخستين عمليات مسلحانه‌ى سازمان در ۲۹ دسامبر ۱۹۷۰ انجام شده بود.

مختصر آن‌كه دو حزب جبهه‌ى رهاىي خلق تركيه (THKP-C) و حزب كمونيست ماركسيست - لينيست تركيه (TKP/ML) و سازمان ارتش آزادي‌بخش خلق تركيه (THKO) سه تشكيلاتى بودند كه مشى مسلحانه را آغاز كردند. در ميان آن‌ها ارتباطاتى وجود داشت و گاهى هم دست به عمليات مشترك مى‌زدند. اين هماهنگى‌ها در عمليات عمدتاً از طريق تشكيلاتى به نام فدراسيون جوانان انقلابى تركيه (DEV-GENÇ) [۴] صورت مى‌گرفت.

آيا جنبش مى ۶۸ بر دانشجويان تركيه تأثير چشمگيرى داشت؟ به نظر مى‌رسد كه هم‌زمان با راديكال‌شدن جنبش دانشجويى در اروپا، جنبش چپ نو تركيه نيز كه عمدتاً دانشجويى بود، راديكال مى‌شود. آيا اين فقط يك هم‌زمانى تاريخى بود؟

جنبش‌هاى دانشجويى در جهان در سال ۱۹۶۸ به سمت راديكاليسم تغيير مسير دادند. اما واقعيت اين است كه مى ۶۸ تأثيرى عميق بر جامعه‌ى تركيه نگذاشت؛ حتى مى‌توان گفت بسيار كم‌تر از آن‌چه ادعا مى‌شود. ما باور نداريم كه اين جنبش بر چپ تركيه چندان تأثيرگذار بود. كوبا و ويتنام بسيار مؤثرتر بودند. مشخصاً حزب ما از فلسطين و كوبا و ويتنام تأثير بسيارى پذيرفت.

در اين دوره، در ميان دانشجويان و كارگران بحث‌هاى جديدي درباره‌ى احزاب كمونيست قديمى و محافظه‌كارى‌شان درگرفت. آن‌ها به دنبال الگوهائى تازه بودند. ريشه‌ى اصلى حزب ما و بدنه‌ى فعال آن در بدو پيدايش، دانشجويى بود. دانشجويان مترقى متوجه شده بودند كه حزب كمونيست تركيه نمى‌تواند آرمان‌هاى آنان را محقق كند. تأثير ويتنام و كوبا بر اين دانشجويان، آن‌ها را به سمت تاسيس ارتش آزادي‌بخش خلق تركيه سوق داد. و در عملياتى خودروى سفير اسراييل را آتش زدند.

آن‌ها در سال‌هاى ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۱ براى تأمين مالى عمليات مسلحانه دست به مصادره‌ى انقلابى بانك‌ها مى‌زنند. پس از آن ۴ سرباز بریتانیایی را گروگان مى‌گيرند و براى آزادي آن‌ها درخواست پول مى‌كنند. در اين بازه‌ى زمانى عمدتاً چند عمليات كوچك انجام دادند. آن‌ها مبارزه‌ى مسلحانه را هم در شهرها و هم در كوه ادامه دادند كه شامل چند عمليات عليه فاشيست‌هاى تركيه بود.

برنامه‌ى اصلى آنان اين بود كه از شهر به كوه حركت كنند. در واقع متأثر از انقلاب كوبا و چه‌گوآرا، سعى مى‌كنند تاكتيك مبارزاتى خود را با تمرکز بر كوه تغيير دهند. به اين منظور براى آموزش نظامى، رفقاىي را به فلسطين فرستادند. دinez هم همراه آنان به كمپ‌هاى فلسطين رفت.

هدف از تاسيس ارتش آزادي‌بخش خلق تركيه، آزادي يك ملت به‌مثابه حركتى ناسيوناليستى، مثلاً آزادي خلق ترك نبود، بلكه براى آزادي تمام جامعه بود. هدف از ايجاد ارتش آزادي‌بخش خلق تركيه مبارزه عليه استبداد طبقاتى حاكم بر خلق ساكن در تركيه بود. سه بنیان اساسى ارتش آزادي‌بخش خلق تركيه به اين قرار است: (۱) سازمان‌يابى غيرقانونى براى عمليات مسلحانه؛ آن‌ها معتقد بودند كه بايد خود را به شكلى مخفيانه

و غیرقانونی سازمان‌دهی کرد، ۲) عدم مسامحه و مماشات با دولت و ۳) انقلاب قهرآمیز یا غیرمسالمت‌آمیز. ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه در ترکیه و کردستان، نخستین جنبش انقلابی کمونیستی و فعال بود. ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه یک حزب نبود، بلکه همچون سازمان عمل می‌کرد و نهایتاً به حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست منتج شد. فاز گذار از سازمان (از طریق ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه) به حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست ضروری و اجتناب‌ناپذیر بود.

پس از بازگشت از فلسطین و گذراندن دوره‌ی آموزشی، رفقای ما خود را به کوه رساندند و از آن‌جا مبارزه را آغاز کردند. آنان به منظور هدفی استراتژیک به کوه رفتند و خود را برای مسیری مشخص آماده کرده بودند که متأسفانه، بخاطر تغییر شرایط، آن هدف محقق نشد.

کودتای ۱۹۷۱ با موجی از توحش و سرکوب دولتی، توانست نظامیان را بر جامعه‌ی مدنی ترکیه مسلط کند. دینز گزمیش و یوسف اصلان و رفقای دیگری برای آغاز مبارزه‌ی مسلحانه و رفتن به کوه آماده شده بودند. در مسیر حرکت به کوه، در کمین دشمن افتادند و پس از درگیری به اسارت درآمدند و البته اندک زمانی پس از آن اعدام شدند.

بخشی دیگر از رفقای آنان خود را به کوه‌های نورهاک رساندند و در آن‌جا علیه یک پایگاه نظامی آمریکاییان عملیاتی را آغاز کردند. حدود ۳۰ رفیق در جریان این مبارزه به شهادت رسیدند. در مجموع پس از کودتا، شمار بسیاری دستگیر و برخی از کادرهای رهبری گروه اعدام شدند. عده‌ای دیگر از رفقای سازمان، پس از کودتا در مناطق مختلفی، مثلاً در ازمیر، چندین عملیات انجام دادند و در درگیری‌ها به شهادت رسیدند.

در ۳۰ مارس ۱۹۷۲، اعضای حزب/جبهه‌ی رهایی خلق ترکیه چهار سرباز انگلیسی را دستگیر کردند. یکی از خواست‌های آنان آزادی دینز و رفقای دربند ما بود. در چهارم می همان سال، دو روز پیش از اعدام دینز، رفقای سازمان ما یک ژنرال فاشیست ارتش را در آنکارا به گروگان گرفتند. در اثر این عملیات و درگیری‌های متعاقب آن، یک رفیق ما به شهادت رسید.

در آن‌زمان هدف از اجرای این عملیات‌ها آزادسازی دینز و رفقای دربند بود. رفقای ما می‌خواستند به این طریق موجبات آزادی دینز از زندان را فراهم کنند. در دانشگاه، کارخانه، محلات مختلف و ... هرجایی که می‌توانستیم عملیاتی را انجام می‌دادیم. در ششم ماه می ۱۹۷۲ دینز گزمیش، یوسف اصلان و حسین اینان اعدام شدند. این سه نفر از کلیدی‌ترین افراد گروه ما بودند. فقدان آن‌ها نه تنها به لحاظ سازمانی بلکه از نظر تئوریک نیز ضربه‌ای سهمگین به جنبش ما وارد کرد. البته حسین اینان مثل دو رفیق دیگر تئوریسین نبود، اما از توان نظری بالایی برخوردار بود. مختصر آن‌که، با اعدام این رفقا، سازمان ما نه تنها رهبران تشکیلاتی، که نظریه‌پردازان و استراتژیست‌های خود را از دست داد.

پس از اعدام دینز، ضربه‌ی روحی سهمگینی به تشکیلات ما وارد شد. شرایط بسیار سختی بود و جنبش ما پراکنده شد. در این میان، گروهی از رفقای ما برای در امان ماندن از ضربات پی‌درپی، خود را به کردستان رساندند و در اطراف روستاها و شهرهای کردستان مشغول بازسازی خود شدند. آن‌ها با سازمان‌دهی، برای مدتی کوتاه، فعالیت جنبش ما را زنده نگه داشتند.

در این گروه، رهبری مشخص تشکیلاتی از نسل بنیان‌گذاران جنبش به جای نمانده بود و آن‌ها به ابتکار خود



فعالیت را ادامه دادند، چراکه رژیم ترکیه اکثر رفقای کادر رهبری را دستگیر کرده بود. البته کوتاه زمانی پس از حضورشان در کردستان، این گروه نیز زیر ضرب ارتش می‌رود و به‌غیر از دو رفیق، تمام اعضای آن دستگیر می‌شوند.

از سوی دیگر، گروهی کوچک از رفقای تشکیلات ما همچنان در فلسطین بودند. پس از اعدام دنیز، آن‌ها تلاش کردند که خود را به کردستان برسانند و به گروه بازمانده‌ی جریان متصل شوند. متأسفانه هنگام عبور از مرز، در می ۱۹۷۳، برخی از رفقای ما در تور ارتش افتادند و به شهادت رسیدند. تصور می‌کنم از مجموع افرادی که در فلسطین باقی مانده بودند، فقط یک یا دو رفیق در آن‌جا در امان ماندند، مابقی دستگیر یا شهید شدند.

به این ترتیب ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه به‌سرعت از دولت ضربه خورد و اکثر کادرهای خود را از دست داد. به‌جز تعداد محدودی در کردستان و فلسطین، تمامی اعضای تشکیلات ما یا شهید شدند یا دستگیر و زندانی. اعضایی که از ضربات دشمن در امان مانده بودند، از کردستان و فلسطین به متروپل‌ها تغییر مکان می‌دهند و فعالیت خود را به‌تدریج در شهرهای بزرگ ادامه می‌دهند. در این میان اما افکار جدیدی نیز در گروه ما رشد کرد.

### مثلاً چه افکاری؟

در سال ۱۹۷۴، دولت ترکیه عفو عمومی برای زندانیان سیاسی اعلام کرد. در نتیجه بسیاری از کادرهای ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه از زندان آزاد شدند. از سوی دیگر، همان‌طور که اشاره کردم، گروه کوچکی از رفقای ما که در کردستان و فلسطین فعالیت می‌کردند، شاخه‌های خود را در متروپل‌ها (مثل استانبول و ازمیر) گسترش دادند و به‌مرور با سازمان‌دهی، گسترش یافتند. خلاصه این‌که در فاصله‌ی سال‌های ۷۳ تا ۷۴ دو گروه تقریباً مجزا از دل تشکیلات سابق ما بیرون می‌آید.

این دو گروه روند مذاکره با یکدیگر را آغاز می‌کنند و نشست‌هایی را نیز ترتیب می‌دهند. مسئله این بود که با گذر زمان، این دو گروه ایده‌های متفاوتی را پرورانده بودند و اختلاف نظری آنان قابل‌چشم‌پوشی نبود و دیگر با یکدیگر سازش‌ناپذیر شده بودند.

اما هر دو گروه به‌نوعی بازمانده‌ی حرکتی هستند که ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه ایجاد کرده بود. هر دو گروه کادرهای این تشکیلات بودند. چه اتفاقی افتاد که در مدت دو سال به اختلاف نظری رسیدند؟

در واقع دو مسئله‌ی عمده وجود داشت. گروه زندان معتقد بود که مبارزه‌ی مسلحانه شکست خورده و اشتباه بوده است. آن‌ها می‌گفتند که ما باید از این پس خود را به شکل قانونی سازمان‌دهی کنیم، چراکه جنبشی مسلحانه را آغاز کردیم و نهایتاً شکست خوردیم. مبارزه‌ی مسلحانه پاسخ‌گوی مسائل ما نبود و دیگر باید از پلتفرم‌های قانونی برای فعالیت قانونی استفاده کنیم.

گروه کردستان در مقابل، استدلال می‌کرد که ما باید مجدداً مبارزه‌ی مسلحانه را آغاز کنیم. اگر در گذشته شکست خورده‌ایم، پس باید بهتر عمل کنیم و مبارزه‌ی مسلحانه و فعالیت مخفی/غیرقانونی خود را ادامه دهیم.

مسئله‌ی دیگری که شکاف ایدئولوژیک میان این دو گروه را عمیق‌تر می‌کرد، نظرات متفاوت آنان درباره‌ی شوروی بود. گروه زندان، مائوئیست شده بود. آن‌ها معتقد بودند که شوروی، سوسیال امپریالیست است. گروه کردستان اما معتقد بود که مائوئیسم روایتی غلط از مارکسیسم است. آن‌ها مخالف تحلیل گروه زندان از شوروی، به‌مثابه سوسیال امپریالیست بودند و آن را تحریفی مائوئیستی از مارکسیسم و انحرافی ارزیابی می‌کردند. از نظر گروه کردستان، چنین برداشتی از شوروی ضدمارکسیستی بود.

این بحث‌ها از سال ۱۹۷۴ آغاز شد و در سال ۱۹۷۵ با انشعاب و تشکیل دو سازمان مجزا به پایان رسید: ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه (THKO - MB) و ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - آزادی خلق (THKO - HK). سازمان ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - آزادی خلق، در دهه‌ی ۹۰ حزبی قانونی ایجاد کرد. امروزه آن‌ها با حزب دمکراتیک خلق‌ها (HDP) همکاری دارند و بخشی از آن ائتلاف هستند و در پارلمان نمایندگان دارند. آن‌ها هیچ فعالیت غیرقانونی‌ای انجام نمی‌دهند، البته معتقدند که همچنان مارکسیست هستند.

### آیا این مناقشات نظری در استراتژی تشکیلات شما تأثیر محسوسی گذاشت؟

التزام ما به مبارزه‌ی مسلحانه عمیق‌تر شد. از سال ۱۹۷۵ و پس از این مناقشات نظری، بدنه‌ی اصلی کادرهای سازمان ما به فلسطین رفتند تا توان نظامی خود را با آموزش جنگ چریکی گسترش دهند. ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه، دست به بازسازماندهی خود زد. در این زمان، بخش دیگر سازمان در روستاها و شهرهای کردستان مستقر شد و امر سازماندهی را در این مناطق از سر گرفت. سازمان ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه، ترجیح داد در کردستان متمرکز شود چراکه فعالیت در متروپل‌ها تجربه‌ی خوبی نبود. برای مدتی طولانی، متروپل‌های ترکیه از نظر فعالیت انقلابی تحت کنترل سازمان دیگر (ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - آزادی خلق) باقی ماند. عملاً به سال‌های بسیاری نیاز داشتیم تا بار دیگر بتوانیم به شهرهای بزرگ ترکیه در کسوت تشکیلاتی وارد شویم.

پس از این انشعاب، بحث‌های بسیاری میان ما شکل گرفت. بحث‌هایی مرتبط با نقش حزب کمونیست در مبارزه، استراتژی مبارزاتی، چه باید کرد، سوسیالیسم و... این بحث‌ها هم‌زمان در سطح جهانی نیز شکل گرفته بود. ما درباره‌ی برقراری ارتباط با طبقه‌ی کارگر بسیار بحث کردیم. مثلاً همین بحثی که به انشعاب در جریان ما منتهی شد، این که آیا شوروی سوسیال امپریالیستی است یا نه؟ ماهیت شوروی چیست؟ آیا دولت سرمایه‌داری است؟

ما معتقدیم تحلیل‌هایی که شوروی را سوسیال امپریالیستی ارزیابی می‌کردند یا مائوئیستی هستند یا منبعث از افکار مائوئیستی. چراکه گروه‌های بسیاری در ترکیه وجود داشتند که صراحتاً مائوئیستی نبودند اما درباره‌ی شوروی هم‌ارز و هم‌پای مائوئیست‌ها می‌اندیشیدند و عمیقاً تحت تأثیر مائوئیسم بودند.

تأثیر مجموعه‌ی این مباحث، روندی روبه‌رشد در جریان فکری ما به‌خود گرفت و ما را به‌لحاظ تئوریک پخته‌تر کرد. این بحث‌های درون‌گروهی، به‌منظور تکمیل تئوری ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه انجام می‌شد. سازمان سیاسی مادر، یعنی سازمان ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه (THKO) متأسفانه هیچ‌گونه فرصتی برای

ایجاد نظریه‌ی مبارزاتی جدید در اختیار نداشت. دولت ترکیه به سرعت رهبران و نظریه‌پردازان این جنبش را در جریان سرکوب از ما گرفت.

در سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰، رفقای سازمان ما مدام میان فلسطین و ترکیه در رفت و آمد بودند. عده‌ای از آن‌ها در قرارگاه‌های فلسطینی می‌ماندند و عده‌ای دیگر به ترکیه می‌آمدند.

باید در نظر داشته باشید که سازمان ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه (THKO) همواره از نظر تئوریک دچار نقصان و ضعف بود. آن‌ها مدل کوبا و ویتنام را دیده بودند. دانش تئوریک بالایی نداشتند و بدون این که مائوئیست باشند قدرت اصلی انقلاب را در روستائیان می‌دیدند. اما پس از ۱۹۷۵، ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه، که سازمان خلف سازمان ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه (THKO) بود، استدلال می‌کرد که طبقه‌ی اصلی انقلاب کارگران هستند. در مجموع، مباحثات درون‌گروهی فرصتی برای رشد بینش مارکسیستی برای سازمان ما به وجود آورد و نظرات ما بیش از پیش کمونیستی و مارکسیستی شد.

**رشد تئوریک در سازمان شما به طور مشخص به چه ارزیابی‌های جدیدی انجامید؟ آیا تحلیل‌های شما از جامعه‌ی ترکیه در قیاس با گذشته تغییر زیادی کرد؟**

در واقع، این بیش‌تر یک پروسه بود. در این مدت رفقای ما خود را از نظر تئوریک بسیار توسعه دادند و پیشرفت‌های بسیاری هم کردند. ما معتقد بودیم که: (۱) قدرت اصلی انقلاب متعلق به کارگران است. طبقه‌ی کارگر و سازمان‌دهی آن در قیاس با روستائیان، اولویت یافت. (۲) از نظر ما کردستان مستعمره‌ی کلاسیک نیست. کردستان به ترکیه الحاق شده است. ما به تئوری الحاق معتقد بودیم. به همین دلیل از نظر ما برای مبارزه‌ی انقلابی، خلق کرد و خلق ترک باید خود را با هم سازمان دهند.

**در تحلیل‌های شما، روستائیان چه جایگاهی داشتند؟**

ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه، نظریات انقلابی و طبقاتی خود را توسعه داد. به طور کلاسیک دو شکل از انقلاب ضد سرمایه‌داری وجود دارد. یکی در شکل سوسیالیستی و دیگری دموکراتیک خلق. در حالت نخست، انقلاب زمانی به پیروزی می‌رسد که طبقه‌ی کارگر از قدرت انقلابی کافی برخوردار باشد. در حالت دوم، در شرایطی که کارگران به تنهایی قادر به کسب قدرت نیستند و آمادگی لازم را ندارند. بنابراین، به متحدانی از طبقات دیگر نیاز دارند. ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه، شکل دوم مبارزه‌ی انقلابی، یعنی دموکراتیک خلق را می‌پذیرفت.

از نظر ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه، پس از کودتا، فاشیسم در باکور و ترکیه شکل دولتی پیدا کرد و ساختار دولت فاشیستی شد. بنابراین برای مبارزه با فاشیسم باید دولت را سرنگون کرد. برخی احزاب دیگر استدلال می‌کردند که مسئله‌ی فاشیسم به احزاب فاشیستی مربوط است و اگر آن‌ها در دولت به قدرت برسند، می‌توان با انتخابات و روش‌های مسالمت‌آمیز مثل رأی‌دادن و ... آن‌ها را کنار زد. اما ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه، معتقد بود که چنین برداشتی نادرست است و امروز، فاشیسم شکل دولتی دارد و تنها راه مقابله با فاشیسم، نابودی ساختار دولتی حاکم است.

ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه از ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ توانست کارگران را سازمان‌دهی کند، به‌آهستگی در متروپل‌ها رسوخ کند، در کارخانه‌ها، سندیکاها و... دست به سازمان‌دهی بزند. کادرهای بسیاری در فلسطین آموزش دیدند. در مجموع، ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه، هر روز بزرگ‌تر می‌شد. سازمان ما بیش‌تر میان کارگران و روستائیان فعالیت می‌کرد، اما از سال ۱۹۷۷ توانستیم چند مرکز تشکیلاتی در استانبول و از میر هم بوجود آوریم. مختصر آن‌که، تشکیلات ما در کردستان و در شهرهای بزرگ هر روز گسترش می‌یافت.

ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه - وحدت در مبارزه در سال ۱۹۷۷ کنگره‌ای ترتیب داد و اعلام کرد که برای ایجاد یک حزب کمونیست باید تلاش کنیم. از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰ برای دست‌یابی به این هدف تلاش‌های فراوانی انجام دادیم. در سال ۱۹۸۰ با برگزاری کنگره‌ای دیگر، جهت تأسیس حزب کمونیست خود را آماده کردیم. این کنگره پیش از روز جهانی کارگر (اول می) برگزار شد. نهایتاً در روز جهانی کارگر، یکم می ۱۹۸۰، حزب کمونیست کارگری ترکیه (TKEP) اعلام موجودیت کرد.

در کنگره‌ی یادشده ایده‌های بسیاری طرح شد، بحث‌های فراوانی در گرفت و بیانیه‌های متعددی از مجموعه‌ی این مباحثات تهیه شد. فعالیت‌های انقلابی در این دوران در ترکیه و باکور گسترش زیادی یافته بود. حدود یک میلیون نفر در اول می سال ۱۹۷۷ در استانبول به خیابان آمدند. اعتصابات کارگری هرروز بیش‌تر می‌شد و سازمان‌ها و احزاب انقلابی نیز گسترش می‌یافتند. تظاهرات خیابانی و درگیری با پلیس هر روز بیش‌تر از روز پیش می‌شد.

نیروهای فاشیستی و دولت در سپتامبر ۱۹۸۰ در واکنش به گسترش فعالیت‌های انقلابی، کودتای خونینی را اجرا کردند. نیروهای انقلابی از جمله حزب کمونیست کارگری ترکیه مقاومت درخشانی انجام دادند. رفقای ما بسیار تلاش کردند تا حزب را تا حد امکان از ضربات کودتای نظامی مصون نگاه‌دارند. حزب کمونیست کارگری ترکیه اعلام کرد که از این پس، تاکتیک مبارزاتی ما محافظتِ فعال است.

در کودتای سال ۱۹۷۱، رهبران انقلابی، جدا از توده‌ها بودند. سازمان ما در آن‌زمان نتوانسته بود ارتباطی عمیق با توده‌های مردم و طبقه‌ی کارگر برقرار کند. اما در جریان کودتای سال ۱۹۸۰، وضعیت جنبش ما متفاوت بود. حزب توانست ارتباطی عمیق با طبقه‌ی کارگر و طبقات دیگر برقرار کند. اما فاز نخستِ کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ ابعادی فراتر از انتظار ما داشت. این بزرگ‌ترین کودتای تاریخ ترکیه بود.

**اندکی از تأثیرات کودتا بر جنبش خود بگویید. آیا با نگاهی به گذشته، راهی وجود داشت تا آسیب‌های کودتا را کم‌تر کند؟**

شاید بهتر باشد برای درک ابعاد این کودتا، کمی از آمارهای آن بگویم. در این دوره اسامی و اطلاعات بیش از یک میلیون و هشتصد هزار نفر در دفاتر پلیس ثبت شد. پیش از ۵۰۰ هزار نفر بازداشت شدند. پیش از ۲۰۰ هزار نفر به دادگاه فراخوانده شدند. برای ۵۷۰ نفر مجازات اعدام مقرر شد. ۵۰ نفر اعدام شدند. ۳ تن از این اعدامی‌ها از تشکیلات ما، کارگرانی از میر بودند. حدود ۳۰ هزار نفر به جرم کمونیست‌بودن یا چپ‌گرا بودن از کار اخراج شدند. پس از کودتا فعالیت تمامی گروه‌ها و سازمان‌های چپ‌گرا ممنوع و غیرقانونی اعلام

شد. ۱۴ هزار نفر از ترکیه خلع تابعیت شدند. ۳۰ هزار نفر پناهنده‌ی سیاسی شدند. ۳۰۰ نفر توسط دولت کشته شدند، البته دولت چنین ادعایی را نمی‌پذیرد. ۱۷۱ نفر زیر شکنجه جان باختند. ژنرال‌های نظامی تمامی اعتصابات کارگری را ممنوع و سندیکاها را تعطیل کردند. ۴۰۰ روزنامه‌نگار در مجموع به ۴۰۰۰ سال زندان محکوم شدند. قریب به ۲۹۹ زندانی سیاسی در زندان، تا سال ۱۹۸۴ کشته شدند. ۴۰ نفر در اعتصاب غذا جان دادند. ۱۶ زندانی، در حین تلاش برای فرار از زندان کشته شدند. حدود ۹۵ نفر هم در درگیری مسلحانه با پلیس کشته شدند.

## در این میان وضعیت حزب شما چگونه بود؟

در این شرایط حزب کمونیست کارگری ترکیه تاکتیک مبارزاتی خود را محافظت‌فعال نامیده بود. حزب کمونیست کارگری ترکیه مبارزات مسلحانه‌ی فراوانی در کردستان، استانبول، ازبیر و ... سازمان داد. حملات بسیاری به فاشیست‌ها، پلیس و ارتش انجام دادیم. ۳ رفیق کارگری که در میان ۵۰ مبارز دیگر اعدام شدند، در عملیات مسلحانه علیه حزب جنبش ناسیونالیستی (MHP) فاشیست در ازبیر و مناطق دیگر فعال بودند. آن‌ها دستگیر شدند و در ۱۳ مارس ۱۹۸۲ اعدام شدند. در این دوران تعداد زیادی از کادرهای حزب کمونیست کارگری ترکیه دستگیر یا کشته شدند. در این دوران حزب ما در فلسطین تعدادی کادر داشت. در جریان جنگ داخلی لبنان و علیه اسرائیل، ۳ تن از رفقای ما به شهادت رسیدند. حزب کمونیست کارگری ترکیه با جریان جرج حبش (PFLP) یا گروه نایف حواتمه (DFLP) همکاری می‌کرد. برای جلوگیری از گستردگی بیش از حد تعداد رفقایمان در آن‌جا، بخشی از کادرها را به سوریه یا لبنان منتقل کردیم و در کنار فلسطینی‌ها فعالیت داشتیم. در واقع ما همیشه، راه‌های خود برای عبور به سوریه را داشتیم.

حزب کمونیست کارگری ترکیه در زندان نیز مقاومت می‌کرد. رفقای ما با مقاومت و اعتصاب غذا، همچنان فعالانه مبارزه می‌کردند؛ یعنی از یک سو با فعالیت در سوریه، لبنان، کردستان و ترکیه و از سوی دیگر با مقاومت در زندان، حزب ما تا سال ۱۹۹۰ راه خود را ادامه داد. ما راه خود را بی‌لحظه‌ای توقف پیمودیم و از هیچ کوششی فروگذار نکردیم.

تا سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی، در حزب ما مناقشه‌ی ایدئولوژیکی جدی شکل نگرفت و حزب یکپارچه باقی ماند. مسئله این بود که از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی، گرایشی در حزب، افکاری متمایل به راست را پرورش می‌داد و به مرور در حال رشد بود و از آن پس، مواجهه با آن اجتناب‌ناپذیر شد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ از تأثیرات دهشتناک کودتا بر جامعه کاسته شد. مقررات ممنوعیت سندیکاها لغو شد. ممنوعیت فعالیت برخی سازمان‌ها و نهادها برداشته شد. هم‌زمان با این تغییرات، این گروه که گرایشی راست داشت، شروع به مجادله و بحث ایدئولوژیکی در درون حزب کمونیست کارگری ترکیه کرد.

با اندک گشایشی که در فضای عمومی جامعه ایجاد شده بود، آن‌ها بحث‌های خود را آغاز کردند: آنها می‌گفتند شاید امروز ما دیگر با یک «شکل دولتی» فاشیسم مواجه نیستیم و به تبع آن، باید تغییراتی بنیادین در استراتژی و تاکتیک‌های خود اعمال کنیم. اما رفقای ما به شدت مخالف این فکر بودند و استدلال می‌کردند که امروز فقط کمی از بار فشار سیاسی کاسته شده است و همچنان با یک «شکل دولتی» فاشیسم مواجهیم و

استراتژی پیشین ما همچنان پاسخ‌گوی مشکلات ما خواهد بود.

آن‌ها به‌طور مستقیم و مشخص مبارزه‌ی مسلحانه را زیر سؤال بردند، در حالی که به‌صراحت اعلام نمی‌کردند که باید از فعالیت مخفی دست برداشت و فعالیت قانونی و علنی را آغاز کرد. هرچند هدف اصلی‌شان نهایتاً بازنگری در استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه بود.

پس از دو سال مباحثه‌ی ایدئولوژیک، رفقای ما با برگزاری کنگره‌ای در سپتامبر ۱۹۹۰ در پی اعلام انشعاب، موجودیت خود را با نام حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست اعلام کردند. چراکه به این نتیجه رسیده بودند که امکان همکاری با این جریان در قالب حزب کمونیست کارگری ترکیه وجود ندارد. اما این گرایش راست با روش‌هایی غیررفیقانه و حيله‌گرانه به‌طرق مختلف به رفقای ما فشار می‌آوردند؛ برای مثال، یکی از اعضای این گروه که عضو کمیته‌ی مرکزی نیز بود، در شهرهایی مثل استانبول و از میر به‌آهستگی مشغول تصفیه‌ی اعضای گروه ما بود.

در روند این مذاکرات ما در موقعیت مناسبی نبودیم. به این معنا که کفه‌ی ترازو به نفع آنان بود. از طرف گروه ما فقط یک نفر در کمیته‌ی مرکزی حضور داشت. تمامی اعضای کمیته‌ی مرکزی به‌جز یک نفر متعلق به این گروه بود و این موضوع، جریان مذاکرات را بسیار مشکل می‌کرد. آن‌ها مسیر این مذاکرات را به شکلی امنیتی کنترل می‌کردند و مانع از نشت هر نوع گزارشی می‌شدند. آن‌ها اجازه نمی‌دادند که افرادی غیر از کمیته‌ی مرکزی و کادرهای رده پایین‌تر حزب از این انشعاب در حال‌شکل‌گیری مطلع شوند.

از نظر سلسله‌مراتب تشکیلاتی می‌توان گفت که ما در استانبول فقط یک مسئول در اعضای کمیته مرکزی داشتیم. در شهرهای دیگر نیز تعداد محدودی کادر از طرف ما حضور داشت که در حزب مسئولیت‌هایی به‌عهده داشتند. در نهایت رفقای ما معتقد بودند که حزب اصلی حزب کمونیست کارگری ترکیه از آن ماست، پس باید نام حزب کمونیست کارگری ترکیه برای ما باقی بماند. ما در اقلیت بودیم. رفقای عادی حزب، حتی از جریان این مباحثات ایدئولوژیک نیز آگاه نبودند، این گروه بر تمامی منافذ اطلاعاتی چنگ انداخته بود. همان‌طور که گفتم فقط شهر استانبول در دست ما بود، چراکه مسئول کمیته‌ی شهر استانبول از گروه ما و عضو کمیته‌ی مرکزی بود، تنها عضو از گروه ما. بعد از دو سال در سال ۱۹۹۲، آن‌ها اعلام کردند که دیگر چیزی به نام حزب کمونیست کارگری ترکیه وجود ندارد.

**امروز آن‌ها چه موقعیتی دارند؟ چه بر سر آنان آمد؟ آیا موفق شدند با استراتژی جدید خود در ترکیه انقلاب کنند؟**

آن‌ها با چند گروه دیگر اتحاد کردند و حزب آزادی و همبستگی (ÖDP) [۵] را که حزبی قانونی بود، ایجاد کردند. در سال‌های پس از آن، بارها و بارها تغییر نام دادند و ائتلاف عوض کردند و نهایتاً امروز به بخشی کوچک از یک حزب کوچک قانونی بدل شدند. آن‌ها همه‌چیز را نابود کردند. ضربه‌ای بزرگ و تاریخی به جنبش چپ ترکیه زدند. چراکه یکی از بزرگ‌ترین احزاب تاریخ ترکیه را عملاً نابود کردند. دریا طوفانی بود و کشتی در تقلا، آن‌ها عرشه‌ی کشتی را شکافتند و دستاوردهایی را که با خون و جان رفقای ما به‌دست آمده بود، بر آب زدند.



ما فقط یک کمیته در استانبول داشتیم و کار خود را مجدداً از صفر شروع کردیم. آن‌ها پول و اسلحه و تمامی امکانات لجستیک حزب را مصادره کرده بودند. ارتباطات ما را با لبنان، سوریه، فلسطین، اروپا و کردستان از بین بردند. آن‌ها تمام کانال‌های ارتباطی ما را گرفتند. برای فهمیدن ابعاد ضربه‌ای که آنان به جنبش ما زدند، باید یادآوری کنم که از یک محفل کوچک یا حزبی محلی صحبت نمی‌کنیم. حزب ما تا پیش از ۱۹۸۴ از پ.ک.ک در کردستان بزرگتر بود. اوجالان با سفارش حزب کمونیست کارگری ترکیه برای اولین بار به دره‌ی بقاع در لبنان رفت. تمام این قدرت حزبی و ارتباطات مؤثر و بین‌المللی جنبش ما، در اثر فعالیت‌های این گروه از بین رفت. جالب است که بخش عمده‌ای از آن‌ها از فعالیت دست برداشتند و امروز در سوئیس زندگی می‌کنند.

در سال ۱۹۹۰ ما کنگره‌ی خود را برگزار کردیم و با عنوان حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست اعلام موجودیت کردیم. در این کنگره تصمیمات فراوانی درباره‌ی کار مبارزاتی گرفتیم. پیش از هر چیز این‌که باید بر اساس جوهر انقلابی خود مقاومت و رشد کنیم. زیرا گروه منشعب تمام توان نظری ما و دستاوردهای انقلابی ما را نابود کرده بود. ما می‌خواستیم نظرات انقلابی خود را گسترش دهیم تا بار دیگر این اتفاقات نیفتد. نام واحدهای چریکی خود را واحدهای چریکی لنینی [۶] نهادیم و آن‌ها را دوباره سازمان‌دهی کردیم. از نظر ما مبارزه‌ی مسلحانه بار دیگر اهمیت خود را باز یافت. همان‌طور که ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه در ابتدا جنبش را آغاز کرد، ما نیز بار دیگر ققنوس وار بر خواهیم خاست.

پس از این کنگره، حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست تمام فعالیت خود را به مبارزه‌ی مسلحانه اختصاص داد. در دوران این مبارزه ما رفقای خود را از دست دادیم، برخی از رفقای ما به زندان افتادند. از آن زمان تا کنون حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست تلاش کرده است که در هر مناسبت اعتراضی، مانند دانشجویی، کارگری و ... حضور داشته باشد. گاهی ما خود تظاهرات دانشجویی، کارگری و ... را سازمان‌دهی می‌کردیم، گاهی هم با همکاری دیگر جریانات انقلابی. مثلاً در زندان، رفقای زندانی ما همواره مقاومت کرده‌اند.

در ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۰ پلیس و ارتش به ۲۰ زندان حمله کردند و ۳۲ زندانی را به قتل رساندند. یکی از آن‌ها رفیق ما مراد اوردکچی [۷] بود. زندانی‌ها علیه انتقال به زندان فوق امنیتی [۸] دست به اعتراض زده بودند. پس از این ماجرا، بزرگ‌ترین اعتصاب غذای تاریخ ترکیه رقم خورد و به مدت ۷ سال ادامه یافت. در جریان این اعتصاب غذا، حدود ۱۰۰ نفر به شهادت رسیدند که دو تن از رفقای ما میان آن‌ها بودند. این مقاومت در شکل اعتصاب غذای سراسری تا حدود سال ۲۰۰۷/۲۰۰۸ ادامه یافت.

حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست تا سال ۲۰۰۰ و سال‌های پس از آن، تمرکز اصلی خود را بر سازمان‌دهی مبارزه‌ی مسلحانه گذاشت. بعد از آن، مبارزه‌ی مسلحانه ادامه یافت، اما ما می‌خواستیم به فعالیت‌های دیگر نیز توجه داشته باشیم، مثل سازمان‌دهی کارگران در شهرهای مختلف و محلات. ما متوجه شده بودیم که باید ارتباطات بیش‌تری با کارگران، مردم، دانشجویان و ... برقرار کنیم؛ و نیز برای گسترش و بزرگ‌شدن حزب، باید فعالیت‌های بسیار دیگری نیز انجام دهیم. در این دوران فعالیت خود را در کردستان بیش‌تر کردیم. همچنین در استانبول، از میر و ... ارتباطات خود را گسترش دادیم و بیش‌تر به مردم نزدیک شدیم. تا امروز رفقای بسیاری از حزب و جنبش ما به شهادت رسیده‌اند، و هنوز هم برخی از رفقا مدت ۱۵



یا ۲۰ سال است که در زندان اسیرند. آن‌ها نیز بی‌وقفه تا امروز به فعالیت خود ادامه می‌دهند.

آیا می‌توان چنین نتیجه گرفت که جنبش شما، به‌خصوص سازمان ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه (THKO) کاستریست (پیرو کاسترو) بوده است؟

در دهه‌ی ۷۰ کم‌تر گروهی بود که عملاً متأثر از کوبا، کاسترو و چه گوآرا نباشد. ما هم مثل دیگران از آن‌ها بی‌تأثیر نبودیم. اما درباره‌ی استراتژی عملیات واحدهای فوکویی یا دسته‌های چریکی در کوه، ما آن را مناسب نمی‌دانستیم. ما هیچ‌گاه در تاریخ جنبش ما، خود را همچون حزب گوآرای یا کاستریست نشناختیم. احزاب دیگری را می‌توان یافت که در مواردی این‌طور بودند.

ارزیابی شما از تجربه‌ی سوسیالیسم واقعاً موجود و جوامع از نوع شوروی چیست؟

ما معتقد نیستیم که پس از استالین، شوروی سوسیالیستی نبود. ما می‌گوییم شوروی تا پایان سوسیالیستی بود. مشکلاتی که شوروی داشت، دقیقاً مشکلات و مسائل سوسیالیسم است. شوروی یک تجربه‌ی بزرگ سوسیالیسم محسوب می‌شود.

ما ایده‌های مائو مبنی بر این که شوروی سوسیالیسم است، یا این که شوروی پس از استالین سوسیالیستی نبود را غیرعلمی می‌دانیم. مارکسیسم یک شکل علمی اندیشه است. کسی که معتقد است سوسیالیسم بعد از یک شخص دیگر وجود ندارد، فقط عدم آگاهی خود و بی‌دانشی‌اش از روش اندیشه‌ورزی مارکسیستی یا ماتریالیسم دیالکتیکی را عیان می‌کند.

اما از سوی دیگر به‌هیچ‌وجه معتقد نیستیم که شوروی ایدئال بود. هر ارزیابی‌ای از شوروی باید در متن تاریخ شوروی انجام شود، یعنی از لنین تا گورباچف. بنابراین سوسیالیسم از لنین تا گورباچف، کامل و بی‌عیب و نقص نبود. ارزیابی ما از تجربه‌ی سوسیالیسم در شوروی همراه با ارزیابی از رهبران آن است. درباره‌ی لنین هم معتقدیم که بزرگ‌ترین سوسیالیست آن کشور بود، و همچنین معتقدیم که گورباچف بزرگ‌ترین خائن به سوسیالیسم بود. برای سنت و تاریخ انقلاب کمونیستی، تجربه‌ی شوروی تا هم‌اکنون نیز بسیار مهم است.

ساختار تشکیلاتی حزب شما به چه شکلی بنا شده است؟ در برخی احزاب مثلاً در پ.ک.ک عضویت در حزب مترادف با عضویت در هر شاخه‌ی آن مثلاً شاخه‌ی نظامی است، اما در برخی احزاب کمونیست، عضویت در یک کمیته یا شاخه‌ی نظامی به معنای عضویت در حزب نیست.

همین‌طور است. در احزاب کمونیست، عضویت در یک کمیته به معنای این نیست که فرد کادر حزب است. به این ترتیب، می‌توان کسانی را در کمیته‌های مختلف حزبی، حتی شاخه‌ی نظامی یافت که کادر حزب نباشند، اما کادرهایی را می‌توان یافت که عضو شاخه‌ی نظامی نباشند. این ساختار با ساختار حزبی مثل پ.ک.ک متفاوت است.

در مجموع سه شرط عضویت در حزب وجود دارد: (۱) پذیرش ایدئولوژی حزب و پایبندی به آن. (۲) عضویت در یک کمیته و فعالیت مشخص. (۳) پرداخت ماهیانه‌ی حق عضویت.

بنا به تجربه، شما چه راه‌حلی برای مسئله‌ی بوروکراسی پیشنهاد می‌کنید؟ به نظر می‌رسد که بوروکراسی حزبی تنها مسئله‌ای تاریخی و محدود به تجربه‌ی شوروی نیست. دست کم تجربه‌ی روزاوا و نحوه‌ی مواجهه‌ی بوروکراتیک پ.ک.ک با جامعه نشان از انضمامی بودن مسئله‌ی بوروکراسی دارد. کادرهای پ.ک.ک گاهی در کم‌اهمیت‌ترین نهادهای جامعه‌ی مدنی هم تصمیم‌گیرنده‌ی نهایی‌اند.

مسئله‌ی بوروکراسی بعد از انقلاب، مسئله‌ای جدی است و تنها به روزاوا یا حزب بلشویک محدود نمی‌شود. اگر واقعاً با بوروکراسی مواجه شدیم در هرکجا، باید شدیداً آن را نقد و به شکلی دیگر حل کنیم.

من هم موافقم که بوروکراسی مسئله‌ای بسیار مهم است و تجربه‌ی سوسیالیسم هم تأیید می‌کند که گاهی به چشم اسفندیار جنبش بدل می‌شود. راه‌حل ابتدایی برای آن روشن است: «باید مردم را سیاسی کرد». این راهی بسیار طولانی است، اما یک حزب کمونیست باید برای آن پاسخی بیابد. بوروکراسی مسئله‌ای بزرگ در تمام تجارب سوسیالیستی است. ما باید آن را در پلتفورم‌ها به بحث بگذاریم. برخی می‌گویند باید اقتدار مرکزیت را تضعیف کرد. مشکل چنین روشی این است که با تضعیف اقتدار مرکزی، تشکیلات با مشکلات امنیتی مواجه می‌شود. برخی دیگر معتقدند که باید نیروهای محلی را قدرت بخشیم. ما باید تمام این مسائل را ارزیابی کنیم و نتایج آن باید بررسی شود.

حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست چه بدیل اقتصادی‌ای برای سوسیالیسم مورد نظر خود تعیین کرده است؟ آیا برنامه‌ی اقتصادی مورد نظر شما متأثر از الگوهای اقتصادی شوروی است؟

الگوی اقتصادی مورد نظر ما، مبتنی بر دانش سوسیالیستی و نوشته‌های مارکس درباره‌ی اقتصاد سوسیالیستی است. از نظر ما پایه‌ی سوسیالیسم، اقتصاد است که آن نیز با تفاسیر مارکس روشن شده است. قواعد مشخصی درباره‌ی اقتصاد سوسیالیستی وجود دارد که باید آن‌ها را به کار گرفت. من فکر می‌کنم که در هر کشوری، راه‌حل سوسیالیستی متفاوتی وجود دارد و یک الگو و مدل ثابت و فراتاریخی برای تمامی نقاط جهان نمی‌توان طراحی کرد. برای مثال، جامعه‌ی ترکیه با مسائلی متفاوت از جامعه‌ی ایران یا آمریکا مواجه است. ما می‌توانیم این مسائل را با یکدیگر به بحث بگذاریم، چراکه قواعد پایه‌ای یکسانی وجود دارد. ما اصولاً معتقدیم که تولید باید در داخل صورت بگیرد و همچنین، در داخل کشور هم توزیع شود.

آیا در حزب شما قواعد مشخصی درباره‌ی روابط عاطفی وجود دارد؟ در برخی جنبش‌ها روابط عاطفی بین زن و مرد قدغن است، آیا در حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست نیز چنین ممنوعیتی وجود دارد؟

هر حزب جنگی باید قواعد مشخصی داشته باشد، به خصوص اگر که در جنگ با دشمن باشد. دشمن می‌تواند به سهولت از این غرایز برای ضربه‌زدن به جنبش بهره‌برداری کند. در حزب کمونیست کارگری ترکیه/لنینیست روابط رمانتیک، در کوه و بخش‌های نظامی قدغن است، اما در جامعه‌ی مدنی و کمیته‌های غیرنظامی، روابط عاطفی بین افراد ممانعتی ندارد.

برخی از جریان‌های جنبش چپ ترکیه، نگاهی ستایش‌آمیز نسبت به رژیم ایران، اسد و حزب‌الله لبنان دارند و این بلوک ارتجاعی قدرت را ضدامپریالیستی ارزیابی می‌کنند. نظر شما در این باره چیست؟

بی‌طرفی نسبت به آنچه محور مقاومت خوانده می‌شود و حتی جانب‌داری و حمایت از آن، مسئله‌ای جدید نیست. در داخل ترکیه بخش‌هایی به این بلوک قدرت به‌مثابه جریانی سوسیالیستی نگاه می‌کنند. مسئله این جاست که آیا می‌توان با نیروهای مذهبی وارد ائتلاف و پیمان سیاسی شد یا نه؟

در دهه‌ی ۹۰ میلادی چنین بحث‌هایی در زندان‌های ترکیه به‌راه افتاده بود. آن روزها به‌تازگی اخبار هولناک کشتار مبارزان چپ‌گرای ایرانی توسط رژیم، به ما رسیده بود. برخی از مائوئیست‌ها معتقد بودند که برای مقابله با فاشیسم و ارتش که عمدتاً سکولار هستند، می‌توان با نیروهای مذهبی همکاری کرد. ما و برخی از رفقای گروه‌های دیگر چنین باوری نداشتیم. استدلال ما این بود که چپ ایران دقیقاً در نتیجه‌ی همکاری با نیروهای مذهبی، به قعر دخمه‌های تاریخ رفت. از نظر ما قتل‌عام فجیعی که در ایران رخ داد، نتیجه‌ی اشتباه هولناک استراتژیک حزب توده و جریان‌های نزدیک به آن بود. امروزه برخی از جریان‌های به‌نسبت محبوب و قدیمی چپ ترکیه با رژیم اسد روابطی بسیار نزدیک دارند. معیار آن‌ها مارکسیسم نیست، معیار دین مشترک‌شان است. [۹] در مجموع به نظر من همکاری با نیروهای مذهبی بسیار خطرناک و برضد منافع کارگران است.

## یادداشت‌ها

۱. Deniz Gezmiş (۱۹۴۷-۱۹۷۲)، نظریه‌پرداز و سازمانده انقلابی مارکسیست لنینیست. او از بنیان‌گذاران ارتش آزادی‌بخش خلق ترکیه (Türkiye Halk Kurtuluş Ordusu) است. گزمیش در کنار چایان و کاپیاک‌کایا یکی از سه فرد تأثیرگذار جنبش چپ ترکیه از دهه‌ی ۶۰ به این سو معرفی می‌شود. از دنیز گزمیش به‌عنوان یکی از نخستین کسانی یاد می‌شود که عملاً به مسئله‌ی کرد پرداخت. شعاری که گزمیش پیش از اعدام و در برابر چوبه‌ی دار فریاد کشید، «زنده باد برادری خلق کرد و ترک» به یکی از شعارهای معروف جنبش چپ ترکیه بدل شد.

۲. Türkiye Komünist Partisi

۳. Türkiye İhtilâlcı İşçi Köylü Partisi، تشکیلاتی مائوئیست که ارگان رسمی آن Şafak بود. ابراهیم کاپیاک‌کایا و برخی از هم‌فکرانش از این تشکیلات خارج شدند. نقدهای کاپیاک‌کایا به Şafak به یکی از مجادلات نظری چپ ترکیه بدل شد.

۴. Türkiye Devrimci Gençlik Federasyonu، فدراسیون جوانان انقلابی ترکیه، جنبشی مارکسیست/لنینیست بود که در سال ۱۹۶۵ ایجاد شد. بدنه‌ی اصلی آن دانشجویی بود. متعاقباً رادیکال‌شدن جنبش چپ، برخی از گروه‌ها و جریانات مختلف از دل این تشکیلات زاده شدند. با کودتای ۱۹۷۱ این گروه غیرقانونی اعلام شد و اعضای آن تحت پیگرد قرار گرفتند. از جمله سازمان‌هایی که در DEV-GENÇ ریشه دارند، Devrimci Yol یا راه انقلابی است.

۵. Özgürlük ve Dayanışma Partisi، حزبی با گرایش‌های سوسیال دموکراتیک که از ائتلاف چندین گروه سابقاً چریکی و فعالان مستقل چپ در دهه‌ی ۹۰ تشکیل شد. به مصاحبه‌ی سوم رجوع شود.

۶. Leninist Gerila Birliđi

۷. murat ördekçi

۸. F tipi cezaevi / F Tipi Yüksek Güvenlikli Kapalı Ceza İnfaz Kurumu

۹. در این جا به حزب DHKP-C یا Devrimci Halk Kurtuluş Partisi-Cephesi اشاره شده است. برخی از گروه‌های بازمانده از THKP-C خود را به نام Devrimci Sol یا Dev Sol (چپ انقلابی) بازسازمان‌دهی و نهایتاً DHKP-C را تأسیس کردند. از آن جا که برخی از بنیان‌گذاران این حزب علوی تبار بوده‌اند، منتقدان DHKP-C آن را به مذهبی بودن متهم می‌کنند. گذشته از این انتقادات، شواهدی از نزدیکی DHKP-C با رژیم اسد (علوی تبار) وجود دارد. در جریان قیام مردم سوریه، DHKP-C آن را توطئه‌ای امپریالیستی ارزیابی کرد و جانب رژیم اسد را گرفت. درباره‌ی ملیت‌های ساکن در ترکیه، DHKP-C موضعی سنتی اتخاذ می‌کند و هر نوع بحث از حقوق ملی را توطئه‌ای بورژوازی و ضدانقلابی می‌خواند. بنابراین، برای DHKP-C خواست‌های مردم کرد انحراف از انقلاب سوسیالیستی موعود است. در ایران، DHKP-C بیش تر به نام گروه موسیقی نزدیک به آن یعنی گروه یوروم Grup Yorum شناخته می‌شود.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-1sZ>



## مرحله‌ی نخست: انقلاب دموکراتیک

گفت‌وگوی پنجم با حزب کمونیست ترکیه مارکسیست – لنینیست (TKP/ML)

حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست – لنینیست (Türkiye Komünist Partisi/Marksist-Leninist) یکی از احزابی است که در حمایت از جنبش روزاوا، در شمال سوریه فعالیت می‌کند. بنیان‌گذار این حزب، ابراهیم کاپاک‌کایا [۱] است، روشنفکر و سازمان‌دهی که از او در مقام یکی از ستون‌های نظری و پراتیک جنبش کمونیستی معاصر ترکیه یاد می‌شود. زمانی که کاپاک‌کایا در دانشگاه استانبول تحصیل می‌کرد، به عضویت حزب انقلابی کارگران و دهقانان ترکیه (یا TiİKp) [۲] درآمد. پس از مدتی به همراه چندتن از هم‌فکرانش از این حزب انشعبا کرد و در سال ۱۹۷۲ حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست – لنینیست را پایه‌گذاری کرد. کاپاک‌کایا بازوی نظامی این حزب را با نام ارتش رهایی‌بخش کارگران و دهقانان ترکیه (یا تیکو [۳]) تأسیس کرد و در مناطقی از ترکیه مبارزه‌ی مسلحانه‌ی این حزب با رهبری او آغاز شد.

کاپاک‌کایا و جنبشی که از اندیشه‌ی او متأثر شد، مائوئیسم را قالبی مناسب برای بیان شکل اندیشه‌ی تئوریک و عملی خود یافتند. کاپاک‌کایا به انقلاب دموکراتیک ملی، نبرد خلق، تشکیل ارتش توده‌ای به رهبری دهقانان و محاصره‌ی شهرها از طریق روستاها باور داشت. به نظر می‌رسد که در سال‌هایی که کاپاک‌کایا اندیشه‌های مائو را در جامعه‌ی ترکیه نظریه‌پردازی می‌کرد، دلایل قانع‌کننده‌ای برای گرفتن چنین نتیجه‌هایی وجود داشته است. مهم‌ترین شرطی که عمدتاً مائوئیست‌ها (چه در ترکیه و چه خارج از آن) بر آن انگشت می‌گذارند، نسبت جمعیت دهقانان به پرولتاریای صنعتی است. فارغ از نقدهایی که به تقلیل نیروی کار به پرولتاریای صنعتی

می‌شود، احتمالاً برتری عددی دهقانان به پرولتاریای صنعتی شهرنشین، نقطه‌ی آغاز مناسبی برای تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های استراتژیک مائوئیستی در قرن گذشته بوده است. احتمالاً مائوئیست‌های ترکیه در این زمینه از بقیه‌ی جریان‌های مائوئیستی جهان مجزا نبودند.

کاپاک‌کایا در شرایطی جان باخت که کودتای نخست ترکیه در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی با مشتی‌آهین راه خود را برای سرکوب جنبش کارگری ترکیه (به طور عام) و سرکوب جنبش چپ ترکیه (به طور خاص) گشوده بود. کادر رهبری حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست پس از دستگیری و جان باختن کاپاک‌کایا و رفقاییش عملاً از میان رفت و در نتیجه این حزب برای چند سال فعالیت نداشت. بازماندگان این جنبش، بازمانده‌ی حزب یادشده را در دستور کار خود قرار دادند. نخستین کنگره‌ی حزبی آن در ۱۹۷۸ برگزار شد. حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست در خلال تاریخ ۴۸ ساله‌ی فعالیت خود دست کم شش بار با انشعاب روبرو شده است. [۴] آخرین انشعاب آن‌ها در ۲۰۱۷ اتفاق افتاد. عمده‌ی کانون‌های گریلابی تیکو در رشته‌کوه‌های درسیم قرار دارد. منطقه‌ی درسیم عموماً منطقه‌ی نفوذ این حزب شناخته می‌شود. [۵]

حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست در کشورهای اروپایی، خصوصاً در آلمان که میزبان شمار چشمگیری از اتباع ترکیه است، در لوای کنفدراسیون کارگران ترکیه در اروپا [۶] فعالیت می‌کند و از این طریق کارگران مهاجر ترک در اروپا را سازماندهی می‌کند. این حزب یکی از مدافعان حقوق اقلیت‌های جنسی در ترکیه است و به حمایت از حقوق دگرباشان جنسی شهره است، پدیده‌ای که در میان احزاب چپ ترکیه مرسوم نیست.

حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست با محاصره‌ی کوبانی و نبرد برای آزادسازی آن، به مداخله در جنبش روزاوا علاقه‌مند شد و تعدادی از نیروهای آن به جبهه‌ی جنگ پیوستند. برخلاف سایر احزاب چپ ترکیه که در شمال سوریه فعالند، تعداد نیروهای این حزب در این منطقه پرشمار نیست. این موضوع احتمالاً به مخالفت برخی از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب با حضور در روزاوا بازمی‌گردد. مخالفتی که نهایتاً به انشعاب منتهی شد.

مصاحبه‌ی پیش‌رو با جمیل، یکی از فرماندهان حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست صورت گرفته است. دو نکته را درباره‌ی این مصاحبه باید در نظر داشت. این مصاحبه زمانی انجام شد که دو حادثه‌ی مهم رخ داده بود: جان باختن نوبار اوزانیان [۷] از فرماندهان ارشد تیکو و از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست در جریان عملیاتی در روزاوا و دیگری انشعاب در این حزب و دخالت حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (MLKP) [۸] در آن. خواه ناخواه، این دو حادثه در پاسخ‌های مصاحبه‌شونده تأثیر گذاشته است.

ماجرای انشعاب درون حزب که در خلال مصاحبه به آن بارها اشاره می‌شود، به دو نگاه متفاوت درون کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست باز می‌گردد. بخشی از اعضای رهبری، مخالف حضور حزب و نیروهای (هرچند محدود) آن در شمال سوریه بودند، بخش دیگر، مدافع حضور در روزاوا و گسترش فعالیت حزب در منطقه بودند. هر دو جناح، با استناد به نوشته‌های کاپاک‌کایا و اندیشه‌ی مائو با یکدیگر مجادله می‌کردند. [۹] از سوی دیگر حزب کمونیست مارکسیست لنینیست به عنوان حُکم یا داوری بی‌طرف در این بحث‌ها دخالت می‌کرد که شاید اغراض سیاسی و بهره‌گیری از موقعیت متزلزل حزب در حال انشعاب، یکی از انگیزه‌های آنان برای دخالت در جریان انشعاب بوده است.



هدف از انتشار این مصاحبه‌ها بیش از هر چیز، گشودن فضایی برای آشنایی مقدماتی چپ ایران با جنبش چپ ترکیه است. به همین دلیل شاید بهتر باشد که با تاریخ حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست - لنینیست شروع کنیم.

می‌توان مدعی شد که رفیق کاپاک‌کایا زندگی خود را وقف رئالیت و حقیقت ساخت. او فقط با خواندن کتاب یا گفت‌و شنود با دیگران به شناخت نرسید. دانش کاپاک‌کایا و میل او به شناخت در این مرحله متوقف نشد. او پیوسته در حال شناخت جامعه‌ی خود و مارکسیسم - لنینیسم بود. مختصر آن‌که او در پی گشودن راهی به ژرفای روح حقیقت بود. این مساله برای ما بسیار اهمیت دارد. به این ترتیب، شخصیت کاپاک‌کایا دارای ابعادی است که به سادگی نمی‌توان آن‌را با چند ویژگی تبیین کرد.

از سوی دیگر، او به طرز درخشانی، تاریخ شوروی، تاریخ انقلاب چین و ... را تحلیل کرده است. او می‌خواست بداند که چرا در شوروی سوسیالیسم تعمیق و گسترش نیافت. در خصوص چین نیز پرسش او این بود که چرا آن‌ها به شکلی درخور سوسیالیسم را عملی نساختند. کاپاک‌کایا یکی از مسلط‌ترین نظریه‌پردازان مائوئیسم است. چرا جنبش ما امروزه پس از تقریباً ۴۵ سال هنوز اندیشه‌ی او را مرجع تصمیم و نظر می‌داند و ایدئولوژی کاپاک‌کایا را ادامه می‌دهد؟ به این دلیل که در عمق نظریه‌ی کاپاک‌کایا نگاهی ژرف به تاریخ وجود دارد. او حزبی را بنا نهاد که از جهت نظری بسیار قدرتمند است. از این رو کسی نمی‌تواند به سادگی این حزب را تصفیه و اندیشه‌های بنیادینش را از آن جدا کند.

کاپاک‌کایا تاریخ ترکیه را نیز به دقت تحلیل کرده است. مثلاً تحلیل او از کمالیسم همچنان تازگی دارد و الهام‌بخش است. کمالیسم مدعی چپ‌گرایی است، ریتوریک ضدامپریالیستی به کار می‌برد، اما این ریتوریک حقیقت آن نیست. کاپاک‌کایا این موضوع را به ما نشان می‌دهد. او نشان می‌دهد که ترک‌های جوان به طور تاریخی، با بهره‌برداری از زبان انقلاب و ریتوریک چپ، به چه شکلی جاذبه‌ی ایدئولوژیک خود را بر اساس ذهنیت خلق ترکیه بنا کرده بود. او نشان می‌دهد که رشد و قوام دولت ترکیه اساساً با برکشیدن روکش ایدئولوژیک کمالیسم همراه بوده است. ایدئولوژی‌ای که نه دموکراتیک است و نه مترقی، بلکه فاشیستی است. به این طریق کاپاک‌کایا با مدعیان چپ و ایدئولوژی‌های انقلابی چپ ترکیه مرزبندی کرده است. ما از طریق تحلیل‌های او می‌توانیم به سنجه‌ای برای تشخیص ایدئولوژی‌های غیر انقلابی (زیر پوسته‌ی ظاهری چپ) دست یابیم.

مثلاً به نسل‌کشی ارمنیان یا نسل‌کشی کردها نگاه کنیم؛ بنا به تحلیل کاپاک‌کایا دشمن اصلی، رژیم ترکیه است، بنیان این رژیم کمالیسم و حزب اتحاد و ترقی است و هسته‌ی درونی آن فاشیسم. به همین دلیل می‌توان گفت که به نوعی، تاریخ جنبش ما از شخصیت کاپاک‌کایا و ایدئولوژی‌ای که او بنا نهاد جدا نیست. هرچند که تا امروز مباحث بسیاری در مورد موضوعات مختلفی مثل نسل‌کشی ارمنیان، کرد ستیزی جامعه‌ی ترکیه و ... طرح شده است، اما همچنان کاپاک‌کایا حرفی برای گفتن دارد و می‌توان از او آموخت.

نگاه کنید به زمانی که اردوغان گفت: من مسأله‌ی کردها را حل خواهم کرد. اگر کسی اندیشه‌ی کاپاک‌کایا



را خوانده باشد، به سادگی می‌تواند تشخیص دهد که ادعایی از این دست چه فریب ایدئولوژیکی است. حتی اگر آک‌پارتی (حزب اردوغان) یا احزاب دیگر را تغییر دهید، باز هم نمی‌توانید رژیم ترکیه را عوض کنید. مسأله، این حزب یا آن حزب نیست که هر از گاهی با وعده‌های دروغ قصد فریب مردم را دارد. مسأله تمامیت این رژیم است.

از آن‌جا که کاپی‌اک‌کایا بستری مناسب برای اندیشیدن ما فراهم آورده است، از آن‌جاکه او تاریخ ترکیه و مارکسیسم را به طرز درخشان تحلیل کرده است، ما دشمنان خود را به سادگی می‌توانیم بشناسیم. دشمن ما کیست؟ دشمن ما ریتوریک است که خود را بر افکار مترقی مسلط می‌سازد. جنبش‌های پرشماری در چپ ترکیه وجود داشتند که متأثر از این مسأله از ادامه‌ی حرکت بازماندند و در سیستم ادغام شدند. به این دلیل که بخشی از آن‌ها اساس دولت ترکیه را درک نکردند. کمالیسم و ریشه‌ی فاشیستی آن را درک نکردند. کاپی‌اک‌کایا نشان می‌دهد که رژیم کمالیستی ترکیه تابعی از امپریالیسم جهانی است، سرمایه‌ی این رژیم از طریق غارت و نسل‌کشی ارمنیان و کولی‌ها انباشته شده و حافظ منافع امپریالیسم است. کاپی‌اک‌کایا معتقد است که رژیم ترکیه به مدد دزدی و غارت توانسته دست به انباشت اولیه‌ی سرمایه بزند. او به ما نشان می‌دهد که رژیم ترکیه یک رژیم متعارف سرمایه‌داری نیست و مراحل متعارف سرمایه‌داری را به سبک غربی طی نکرده است. بلکه رژیمی دزد و غارتگر است. هنوز بسیاری از چپ‌های ترکیه معتقدند که ترکیه یک رژیم سرمایه‌داری و متعارف است، چراکه صاحب پارلمان و دموکراسی است! ما پاسخ می‌دهیم که آن‌ها اشتباه فهمیده‌اند. آن‌ها اساس این رژیم غارتگر را درک نکرده‌اند. در اداهای دولت ترکیه، نام دموکراسی و دفاع از آن بسیار شنیده می‌شود اما حقیقت آن فاشیستی است.

به این ترتیب، کاپی‌اک‌کایا، شخصیتی استثنایی در تاریخ چپ ترکیه است که همچنان ایدئولوژی او برجای مانده است و از طراوت و تازگی برخوردار است. مثلاً دنیز گزمیش، صاحب دستگاه فکری کاملاً منسجمی نبود. ماهر چایان هم یک دستگاه فکری داشت اما واجد اشتباهاتی بود. اما کاپی‌اک‌کایا صاحب یک دستگاه منسجم فکری است که همچنان می‌توان به آن رجوع کرد و پاسخ گرفت. در موارد مختلف و از زوایای مختلف می‌توان مدعی شد که اندیشه‌ی او بسیار مترقی بوده است. چقدر او در مورد مسأله‌ی کرد در موضعی مترقی با موضوع مواجه می‌شود. او می‌گوید حتی اگر بنا به پروپاگاندهای دشمن به این نتیجه برسیم که دستان امپریالیسم ترکیه پشت جنبش کردی است، همچنان این حرکت به حق، روا و شایسته‌ی حمایت است، چراکه حق تعیین سرنوشت از آن مردم کرد است. او یک ترک بود، اما برای دفاع از حقوق مردم کرد آماده‌ی ایثار جان خود بود و در این راه رفت.

شاید مشابه تاریخی کاپی‌اک‌کایا در این مورد لنین باشد. لنین روس بود اما در اتحاد جماهیر شوروی، بیش از ۲۰ ملیت و حدود ۱۵۰ اقلیت (با زبان‌های مختلف) زندگی می‌کردند. برخورد لنین با مسأله‌ی حق تعیین سرنوشت بسیار درخشان و آموزنده است. او جایی برای بدگمانی در این موضوع باقی نمی‌گذارد. ما معتقدیم که کاپی‌اک‌کایا نیز چنین منشی داشت. هر کس که به سوی ایدئولوژی کاپی‌اک‌کایا دست دراز کرد، در مسیر انقلاب دچار اشتباه و سردرگمی نخواهد شد.

گویا کاپی‌اک‌کایا در ۲۴ سالگی جان باخت. او در کوه‌های تونجه‌لی [۱۰] در حین عملیات چریکی دستگیر شد. مسیر مبارزه‌ای که او و رفقایش آغاز کردند به چه سمتی رفت؟ اندکی از تاریخ پس از

## دستگیری او و وضعیت حزب بگویند.

کاپی‌اک‌کایا در زمانی که به شهادت رسید، ۲۳ ساله بود و طبعاً بسیار جوان بود. او افکار مائو را عمیقاً درک کرده بود. مائو می‌گوید: هرکجا که می‌روید باید به دقت شرایط را به طور انضمامی تحلیل کنید. نباید چشمان خود را ببندید و بی‌فکر حرکت کنید. باید بعد اقتصادی و بعد سیاسی مناطق تحت فعالیت خود را به خوبی تحلیل کنید و بر مبنای آن تحلیل‌ها دست به عمل بزنید. به این ترتیب، او به هرکجا که رفته است چنین عمل کرده است و هر حرکت او توأمان با تحلیل بوده است. جزوه‌ی **گزارش کورجک** [۱۱] برآمده از تجارب و تحلیل‌های او از آن منطقه است. این شیوه‌ی برخورد کاپی‌اک‌کایا با مسائل برای ما بسیار آموزنده است. مثلاً نمی‌توانیم بگوییم حالا که ما به روزاوا آمده‌ایم، تمامی افکار ما درست است و هیچ خللی نمی‌توان بر پیش‌بینی‌های ما وارد کرد و ما نیازی به تحلیل این منطقه نداریم! نه. ما چنین نمی‌گوییم. این شکل برخورد که ناشی از اطمینان به درستی عقاید است اشتباه است. ما باید در میان خلق برویم و به دقت بررسی کنیم که به چه شکلی آن‌ها زندگی می‌کنند و چه باورهایی دارند و با چه مسائلی مواجه‌اند. تنها پس از این بررسی‌ها می‌توان به تصمیم‌گیری و عمل رسید. او می‌گوید باید همانند یک دانش‌آموز بدون معلم، از خلق آموخت و در این راه گشاده‌نظر بود. خود کاپی‌اک‌کایا که همیشه مانند یک دانش‌آموز در حال یادگیری و تجربه‌اندوزی بود. او خود را در برج عاج روشنفکری قرار نداد. اگر به روستایی وارد می‌شد، به روستائیان نمی‌گفت که من معلم هستم و آمده‌ام تا به شما آموزش دهم. در عوض مثل یک دانش‌آموز ذهن خود را برای آموختن می‌گشود.

او در دوران دانشجویی‌اش به کسوت یک انقلابی درآمد. در واقع تا انتهای عمر خود نیز همین سلک را ادامه داد. او هیچ‌گاه نگفت که حالا بسیار آموخته‌ام و از این پس مثل یک معلم به دیگران آموزش می‌دهم. او هم دانش‌آموز شناخت جامعه بود و هم یک انقلابی. تا انتها نیز هیچ‌یک را به سود دیگری کنار نگذاشت. ما نیز چنین نگاهی داریم، معتقدیم که می‌توانیم هم انقلابی باشیم و یک جنبش انقلابی را به پیش بریم و هم‌زمان دانش‌آموزی باشیم که در طلب شناخت و حقیقت، تشنه و بی‌قرار است. البته رفیق ایبو، در دانشگاه نیز یک دانشجوی بسیار موفق و فعال بود. در آن زمان جنبش دانشجویی ترکیه قدرتمند بود. کاپی‌اک‌کایا در این جنبش جای گرفت. مسأله این است که کاپی‌اک‌کایا یک سازمان‌ده فعال بود. او از هر منفذی برای سازمان‌دهی و آگاهی‌بخش خلق استفاده می‌کرد و تنها یک فعال دانشجویی نبود. مثلاً در آن زمان جنبشی در روستاهای ترکیه شکل گرفته بود که خواهان اصلاحات ارضی بود، کاپی‌اک‌کایا در کنار آنان ایستاد. در استانبول، چند سندیکای کارگری مبارزه و اعتصاب را شروع کرده بودند، ایبو در کنار آنان ایستاد. در هر موقعیتی که فعالیتی انقلابی نضج می‌گرفت، کاپی‌اک‌کایا مداخله می‌کرد. او به هیچ‌وجه منفعل یا برج عاج‌نشین نبود. او هرگز مدعی نشد که به تمامی آگاه شده است و نیازی به آموزش بیش‌تر ندارد. در واقع، ما نیز معتقدیم که مائوئیسم یا حتی مارکسیسم نیز یک فکر کامل و به اتمام رسیده نیست. مارکسیسم نیاز به پیشرفت و مقاومت در برابر سکون و ایستایی دارد. مواردی هست که تنها از دل تحلیل انضمامی ما از واقعیت عیان می‌شود. به همین دلیل است که ما همیشه به تحلیل نیاز داریم.

کاپی‌اک‌کایا در دانشگاه فنی استانبول درس می‌خواند. در آن زمان گروه‌های مختلفی از چپ در سطح جامعه و خصوصاً در دانشگاه‌ها فعال بودند. او برای آموختن و آشنایی به نشست‌های تمامی این گروه‌ها می‌رفت و با آنان بحث می‌کرد. مثلاً برخی هوادار شوروی بودند. برخی خود را مائوئیست می‌دانستند. بعدها، عده‌ای

هوادار انور خوجه بودند. عده‌ای چپ پارلمانتاریست بودند. برخی از روشنفکران ترکیه در آن زمان می‌گفتند که ارتش ترکیه باید کودتا کند و ما را از شر دیکتاتوری نجات دهد. او تمامی این جریانات را نقد می‌کرد و معتقد بود که انقلاب تنها از عهده‌ی خلق برمی‌آید. بدون روستائیان، بدون کارگران و زحمتکش‌ان نمی‌توان هیچ انقلابی را آغاز کرد. او این افکار را بورژوازی ارزیابی می‌کرد. مثلاً نگاه کنید به سرنوشت پارلمانتاریسم در ترکیه؛ امروز دیگر چیزی از پارلمان باقی نمانده است. تمامی نمایندگان پارلمان را دستگیر و زندانی کردند.

### آیا مائوئیسم توسط کاپیاک‌کایا در ترکیه فرموله شد؟

البته پیش از کاپیاک‌کایا نیز گروه‌هایی که مدعی مائوئیسم بودند فعالیت می‌کردند. او می‌خواست با این جریانات آشنا شود، به همین دلیل با آنان ارتباط داشت. او هم‌زمان در دو وجه فعالیت می‌کرد، هم به‌مثابه یک نظریه‌پرداز خود را از منظر مائوئیستی بازسازی می‌کرد و هم به‌مثابه یک سازمان‌ده و فعال انقلابی در هر حرکت انقلابی‌ای حضور می‌یافت. هیچ‌گاه برای کاپیاک‌کایا، فاصله‌ای میان نظریه‌پردازی و پراتیک انقلابی وجود نداشت و هر دو را با هم به پیش می‌برد.

وقتی که در سال ۱۹۷۰، چند ده‌هزار کارگر ترکیه به خیابان آمدند، نتیجه‌ای از اعتراضات خود ندیدند. کاپیاک‌کایا چنین ارزیابی کرد که برای انقلاب ما به همکاری و اتحاد دهقانان نیاز داریم. هیچ تغییر انقلابی‌ای بدون دهقانان میسر نیست. امروزه ما معتقدیم، علاوه بر دو طبقه‌ی کارگر و دهقان، هر تغییر انقلابی در ترکیه، بدون همراهی ملت کرد، امکان‌پذیر نیست. یعنی، انقلاب تنها با وجود کارگران و دهقانان به نتیجه نمی‌رسد. بلکه ملیت‌های ترکیه، که بزرگترین آن‌ها کردها هستند باید در این مسیر وارد شوند. باید با جنبش کردی، دست پیمان و همکاری داد. در واقع رابطه‌ای دوسویه وجود دارد: کردها، بدون همکاری کارگران و زحمت‌کش‌ان ترک، نمی‌توانند به اهداف انقلابی خود برسند، از سوی دیگر، ترک‌ها نیز بدون همکاری و یاری جنبش کردی نمی‌توانند به اهداف انقلابی خود نائل شوند.

انقلاب اکتبر به دست کارگران کارخانه‌ها اتفاق افتاد. در واقع آن‌ها پیشاهنگ مبارزه بودند. رفیق لنین این مسأله را بعد از شکست ۱۹۰۵ بررسی کرده است. او می‌گوید که در وهله‌ی نخست، کارگران پیشتازان انقلابند، اما انقلاب بدون حمایت دهقانان به سرانجام نخواهد رسید. در مورد چین مسأله برعکس بود. دهقانان موتور و محرک انقلاب بودند و کارگران تنها حامی جنبش بودند. ما معتقدیم که راه پیروزی جنبش کردی، همراهی جنبش‌های کارگری و دهقانی و دموکراتیک ترکیه با جنبش کردی است. هیچ نیرویی به تنهایی قادر به رسیدن به هدف نیست. در این مسیر نیروهای دموکراتیک باید در کنار یکدیگر بیایند.

اگر قرار باشد اندکی مشخص‌تر در مورد تاریخ حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست صحبت کنیم، بهتر است که به وقایع بعد از کودتا و پروسه‌ی بازسازمان‌دهی حزب هم اشاره‌ی کوتاهی کنید. پس از جان باختن کاپیاک‌کایا چه مسیری را طی کردید؟

در حقیقت در آن زمان افکار متعددی در مورد نحوه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه وجود داشت. مثلاً عده‌ای به فُکو یا واحدهای گریلایی در کوه باور داشتند. کاپیاک‌کایا این نظرات را نیز رد کرد. او معتقد بود که پیش از هر

اقدامی باید حزب کمونیست تشکیل شود. چراکه بدون وجود حزب، ما نمی‌توانیم نبرد مسلحانه را ادامه دهیم. نخست باید حزب کمونیست با ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و مائوئیسم را بنا نهاد. و چنین حزبی باید نبرد خلق را بر عهده بگیرد و آن را هدایت کند. کاپاک‌کایا به این نتیجه رسیده بود که هر انقلابی ماحصل حضور حزب است. در واقع حزب، حامی و پشتیبان سرکوب‌شدگان، کارگران و زحمت‌کشان است. حزب نهادی است که اتحاد کارگر و دهقان در آن متجلی شده است. بنابراین، حزب برای ما جایگاه بسیار مهمی دارد. بدون وجود حزب هیچ اقدام مؤثری نمی‌توان انجام داد. حزب هم بنای ایدئولوژی است، نماد قدرت کارگران و دهقانان و خلق سرکوب شده است. هم سنگر اتحاد کارگر و دهقان است، هم برنامه‌ی عملی‌گذار به انقلاب و فراسوی آن است.

حزب برای ما اهمیت بسیاری دارد. مسأله‌ی انشعاب در حزب ما به این دلیل ایجاد شده است که بخشی از کمیته‌ی مرکزی آن نمی‌خواهند وارد پروسه‌ی انقلاب شوند و تنها به دنبال حفظ فاصله از انقلاب هستند. ما نیز می‌گوییم که با این نگاه و فاصله‌گیری از انقلاب، نمی‌توان انقلاب کرد.

اگر به تاریخ انقلابیون و جنبش‌های انقلابی نگاه کنیم، اهمیت حضور در میدان جنگ را متوجه می‌شویم. مائو، هوشی مین، چه گوارا، اوجالان و ... همگی درون میدان جنگ بوده‌اند. شما نمی‌توانید از فاصله‌ی امن و دور از ماجرا به میلیتانت‌ها و کادرهای حزب دستور دهید که چگونه بجنگند! چنین امری ممکن نیست.

به دلیل همین مشکلات است که ما معتقدیم که حزب باید از سانت‌رالیسم دموکراتیک برخوردار باشد. هم واجد نظم و دیسیپلین باشد و هم از آزادی درونی برخوردار باشد. مثلاً، میان حزب ما و حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (MLKP) تمایز زیادی وجود دارد. ما معتقدیم که حزب برآمده از چالش و تضاد است. ما برای پذیرش تضاد بسیار آماده‌ایم. بنا به نگاه ایدئولوژیک‌مان باید از تضاد، استقبال کرد. به همین دلیل شما می‌توانید در حزب انشعاب کنید و دو پارچه شوید، اما مسأله بر سر ترقی خواهی یا واپس‌گرایی است. تضاد میان این وجه است که به انشعاب منتهی می‌شود. شما نمی‌توانید با مشت‌آهین تمامی تضادهای درونی حزب را سرکوب کنید. حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (MLKP) چنین چیزی را درون خود بر نمی‌تابد. آن‌ها اندیشه‌ای متفاوت را نمی‌پذیرند، ما در عوض به پیشواز اندیشه‌ی متفاوت می‌رویم. ما معتقدیم که اگر اندیشه و ایدئولوژی‌ای استوار و محکم باشد، پس اندیشه‌ی انشعابی را متأثر می‌سازد و به خودی خود بر حق است. اما اگر ایدئولوژی شما پاسخ‌گوی شرایط نیست و گروهی در حال انشعاب هستند، پس شما از حقیقت ترسیده‌اید و توان مواجهه با واقعیت را ندارید. بنابراین ما از تضاد، از انشعاب ترسی نداریم و از اندیشه‌های متمایز از ایدئولوژی خود استقبال می‌کنیم و هراسی از تأثیرپذیری از دیگران نداریم. ما با هر نیروی انقلابی‌ای می‌توانیم دست پیمان دهیم، چه آنارشیست‌ها، چه پ.ک.ک و چه دیگران. [۱۲] ما از اندیشه‌ها نمی‌هراسیم. ما آماده‌ی بحث و دیالوگ هستیم. ما معتقدیم که فکر و ایدئولوژی ما استوار و مستحکم است. مسأله این است که آن‌ها می‌ترسند!

چه کسی می‌ترسد؟

حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (MLKP) می‌ترسد. آن‌ها از مواجهه با افکار متمایز با ایدئولوژی‌شان، نگرانند. این مسأله به خوجه‌ایست بودن آن‌ها باز می‌گردد. چراکه انور خوجه معتقد بود: حزب باید مونولوژیک

(تک صدایی) باشد. مثلاً چند روز گذشته، فردی از حزب کمونیستِ مارکسیستِ لنینیست (MLKP) مقاله‌ای در مورد رفیق اورهان نوشته بود. در آن جا در مورد انترناسیونالیست بودن رفیق اورهان، عضویت او در جنبش انقلاب متحده خلق‌ها [۱۳] و مسائل دیگری صحبت شده بود و آن‌ها را ستایش کرده بود. پس از آن، وقتی با نماینده‌ی حزب کمونیستِ مارکسیستِ لنینیست (MLKP) صحبت می‌کردیم، به ما گفت: شما از اساس در اشتباهید و منش انترناسیونالیستی ندارید! ما گفتیم منظور شما چیست؟ گفتند: آن بخش انشعابی معتقد است که شما می‌خواهید به آن‌ها حمله کنید و آنان را به شکل فیزیکی حذف کنید!

ما به نماینده‌ی حزب کمونیستِ مارکسیستِ لنینیست (MLKP) گفتیم: نگاه کنید، شما در همراهی با بخش تصفیه‌چی قصد دارید ما را به جنگ با یکدیگر بکشانید! حزب ما چنین چیزی نمی‌خواهد. ما می‌خواهیم تنها از طریقی ایدئولوژیک این مسأله را حل کنیم، زیرا مشکل انشعاب درون ما، یک مشکل ایدئولوژیک است. هر نوع برخورد غیرایدئولوژیک با این مسأله، تنها به سود دولت ترک خواهد بود. ما چنین چیزی نمی‌خواهیم. ما به نماینده‌ی حزب کمونیستِ مارکسیستِ لنینیست (MLKP) گفتیم، شما چرا چنین رفتاری را که در گروه تصفیه‌چی به شکل خطرناکی در حال رشد کردن است، نقد نمی‌کنید؟ چرا آن‌ها را که می‌خواهند موضوع را به درگیری‌ای غیر ایدئولوژیک بدل کنند انتقاد نمی‌کنید؟

نماینده‌شان گفت: ما بی‌طرف هستیم، ما تنها به عنوان حکم در میان دو گروه می‌ایستیم و به دو طرف درگیری گوش می‌دهیم.

**آیا قصد حزب کمونیستِ مارکسیستِ لنینیست (MLKP) از داوری میان شما و گروه تصفیه‌چی، عضوگیری از گروه دیگر است؟ هدف‌شان چیست؟**

آن‌ها می‌گویند که ما فقط حکم و بی‌طرف هستیم. در حالی که می‌دانیم به گروه تصفیه‌چی کمک می‌کنند و از پشت سر با آنان قرار و مدار بسته‌اند. شاید قصدشان این باشد که آن‌ها را جذب خود کنند. به نظر ما این رفتار حزب کمونیستِ مارکسیستِ لنینیست (MLKP) درست نیست. ما از این رفتار بسیار رنجیدیم. در مورد دیگر احزاب، ما چنین چیزی نمی‌توانیم بگوییم، مثلاً رابطه‌ی رفیقانه‌ی ما با دیگر احزاب کمونیست حاضر در روزاوا بسیار صمیمانه و نزدیک است. با تمامی آن احزاب احساس نزدیکی و رفاقت می‌کنیم. اما این منش حزب کمونیستِ مارکسیستِ لنینیست (MLKP) بیش‌تر شبیه رفتار تجار و بازاری‌ها است، نه انقلابیون. ما به آن‌ها گفتیم که شما را به عنوان حکم نمی‌توانیم بپذیریم، چراکه شما ابژکتیو و بی‌طرف نیستید. گفته‌ها و ادعاهای این حزب (MLKP)، ابژکتیو است اما پراتیک آنان چنین نیست. ایدئولوژی مائوئیستی به جنبش و حزب ما توان و نیروی زیادی داده است. حزب ما می‌تواند بنا به آموزه‌های ایدئولوژیک خود این مسأله‌ی انشعاب را حل و فصل کند، چراکه ما می‌دانیم مسأله‌ی ما چیست.

**مسأله چیست؟**

ما می‌دانیم مسأله چیست و راه درمان آن چیست. ما از این موضوع عصبانی نیستیم، زیرا که حزبی ضعیف نیستیم. ما از بنیان ایدئولوژیک قدرتمندی برخورداریم و توانا به حل این مسأله‌ایم. حزب کمونیستِ

مارکسیست لنینیست (MLKP) هم از توان ما آگاه است و هم به تاریخ حزب ما نهایتاً احترام می‌گذارد. اما وقتی که قصد دخالت بی‌جا در امور داخلی حزب ما را دارند، ما اجازه نمی‌دهیم. به آن‌ها گفتیم که این موضوع به شما مربوط نیست و در کار ما دخالت نکنید؛ اما متأسفانه همچنان مداخله‌ی آنان ادامه دارد. آن‌ها بنا به چند ده کادری که در روژاوا دارند، تصویری از قدرت و توان پیدا کرده‌اند. ما قصد مقایسه‌ی خود با حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (MLKP) را نداریم، اما یک کادر ما مثل شهید اورهان، به تمام نیروهای آنان می‌ارزد. رفتار مداخله‌گرایانه‌ی آنان غیرقابل قبول است.

به نظر می‌رسد که گشودن این موضوع و کشیده شدن بحث درون‌حزبی شما به این مرحله که توسط حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (MLKP) صورت گرفته است، برای شما قابل پیش‌بینی نبوده است.

این بحث از اساس، بحثی مبتدل و دون‌شان یک نیروی انقلابی است. ما نمی‌خواهیم خود را با آرایش به این بحث آغشته به ابتدال کنیم. این شکل رفتار اصولاً بورژوایی و غیرانقلابی است. ما هیچ‌گاه نخواسته‌ایم توان نظامی و ایدئولوژیک حزب خود را با حزبی دیگر قیاس کنیم، اما متأسفانه با رفتارهای مخرب برخی احزاب، این مقایسه‌ها پیش آمده است که از نظر ما برای جنبش انقلابی، به شدت مخرب و غیر انقلابی است. وقتی که حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (MLKP) بنا به تعداد کادرهای خود مدعی می‌شود که قدرتمند است، غره شده است. توان یک حزب به تعداد افراد آن نیست، توان یک حزب به ایدئولوژی آن است. ما حزبی قدرتمند هستیم و از این مسأله‌ی انشعاب هم گذار خواهیم کرد. زیرا دو بال توان ایدئولوژیک ما، یعنی مائوئیسم و کاپیاک‌کایا توان حزب ما را ساخته‌اند. چراکه میراث نظری رفیق ایبو برای برخورد با مسائل حزبی، راهگشای ماست.

اگر بار دیگر به تاریخ حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML) بازگردیم، حزب شما چه زمانی به طور رسمی اعلام موجودیت کرد؟

در ۲۲ آوریل ۱۹۷۲ حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML) تأسیس شد. کاپیاک‌کایا حدود دو سال پیش از آن با گروهی از رفقایش، فعالیت انقلابی خود را آغاز کرده بود. در آن زمان تمام جهان متأثر از انقلابات مردمی بود، از چین تا ویتنام و کوبا و ... جنبش‌های جهانی، شروع فعالیت انقلابی را برای کاپیاک‌کایا ساده‌تر کرده بودند، چراکه جنبش چپ در سطح جهانی بسیار قدرتمند بود. امروز اما چنین نیست و فعالیت انقلابی به مراتب مشکل‌تر از گذشته است. تمامی کادرهای اولیه که در اطراف او جمع شدند، دانشجو بودند. در آن زمان از میان کارگران و دهقانان کسی به جمع گروه نپیوسته بود.

آن‌ها با یکدیگر بحث کردند و به این نتیجه رسیدند که باید فعالیت خود را آغاز کنند. همان‌طور که پیش از این اشاره کردم، کاپیاک‌کایا به درون خیزش‌های مختلف مردم می‌رفت و از آنان می‌آموخت. مثلاً در شهر ادیرنه، در میان دانشجویان، در میان دهقانان و ... در آن زمان، جنبش کردی مثل امروز قدرتمند نبود و بیش‌تر فعالیت‌های انقلابی در شهرها و روستاهای ترک‌نشین توسط کارگران و دهقانان ترک انجام می‌شد. بعدها با قدرت گرفتن جنبش کردی، اکثر فعالیت‌های انقلابی در کردستان انجام می‌شد نه در مناطق ترکیه.



در آن زمان، کاپی‌کایا نبرد مسلحانه‌ی خود را آغاز کرد و متأسفانه به شهادت رسید. مسأله این است که باید بیش‌تر به کار سیاسی می‌پرداخت و نبرد مسلحانه را به تعویق می‌انداخت. او معتقد بود که شرایط نبرد خلق مهیاست و تنها به حضور ما، برای شعله‌ور ساختن آن نیاز است. معتقد بود که روستائیان از ما حمایت خواهند کرد. من نمی‌توانم بگویم که این تصمیم او نادرست بود، اما به نظر می‌رسد که پیش از آغاز نبرد مسلحانه، به فعالیت سیاسی بیش‌تر نیاز بود.

پس از شهادت کاپی‌کایا، کادر رهبری حزب از بین رفت اما حزب تداوم یافت. دو نکته در این موضوع وجود دارد؛ یکی این‌که، کاپی‌کایا با درک عمیق خود از سوسیالیسم، بنای نظری درخشانی برای ما بر جای گذارده است. دیگر این‌که، در خصال کاپی‌کایا، روح فدایی‌گری به چشم می‌خورد و این روحیه، برای ما همیشه درس آموز بوده است. مثلاً شهید اورهان، مظهر کامل این روحیه بود. کسی که در رتبه‌ی حزبی بسیار بالایی قرار دارد، اما در زندگی خود، چیزی را برای خود نخواسته است و با تواضع کامل، هر آن‌چه را که در زندگی دارد فدا می‌کند. این روحیه‌ی فدایی‌گری بوده است که حزب ما را پس از شهادت کاپی‌کایا بازسازی کرد. ما معتقدیم که اگر کاپی‌کایا چند سال بیش‌تر می‌زیست، با توان و فعالیت او امروز حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML) می‌توانست از جایگاهی برخوردار شود که پ.ک.ک به لحاظ قدرت سیاسی و نظامی از آن برخوردار است. متأسفانه تنها ۱۱ ماه پس از تأسیس حزب، به شهادت رسید.

### به شکل سازمانی چگونه خود را بازسازی کردید؟

پس از شهادت و دستگیری عمده‌ی رفقای کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML)، کمیته‌های حزبی مختلفی به طور زیرزمینی در مناطق مختلف مثل استانبول، کردستان، درسیم و ... فعالیت می‌کردند. این کمیته‌ها به یکدیگر نزدیک شدند و سرانجام در سال ۱۹۷۸ نخستین کنگره‌ی حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML) برگزار و کمیته‌ی مرکزی حزب تعیین شد. البته در سال ۱۹۷۶، نخستین انشعاب در حزب ما رخ داد. گروهی از حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML) جدا شدند و بعدها در اتفاق با گروهی دیگر، حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (MLKP) را تشکیل دادند. در حقیقت، همین حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (MLKP) اولین جریان کودتایی درون حزب ما بود.

### چرا کودتا و نه انشعاب؟

آن‌ها انشعاب کردند. معتقد بودند که حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML) یک حزب نیست، بلکه یک حرکت (جنبش) است. ما به نبرد خلق و جنگ مسلحانه معتقد بودیم، اما آن‌ها این نظر را رد کرده بودند. ما معتقد بودیم که ترکیه کشوری نیمه فئودال-نیمه مستعمره است، آن‌ها مخالف بودند و می‌گفتند که ترکیه کشوری سرمایه‌داری است. سرانجام درون حزب دست به کودتا زدند. آن‌ها یک شبه اعلام کردند که برنامه‌ی حزب تغییر کرده است! ما هیچ تغییری در برنامه‌ی حزبی خود نداشتیم، چراکه این برنامه دست‌آورد نظری و عملی کاپی‌کایا است. آن‌ها به اجبار می‌خواستند نظراتشان را بر تمام پیکره‌ی حزب به



شکلی کاملاً غیردموکراتیک تحمیل کنند و تنها با اعلام تغییر برنامه‌ی حزبی، همه را مطیع و منقاد نگاه تازه‌ی خود سازند. این شیوه کاملاً غیردموکراتیک و کودتاگرانه است. اگر نظرات مختلف، درون یک حزب از طریق کنفرانس و کنگره‌ی حزبی بیان شود و قرار بر تغییر برنامه بر اساس نظر جمعی باشد، ما می‌پذیریم. اما زیر بار زور و اجبار و رفتارهای کودتایی و غیردموکراتیک نمی‌رویم. در آن زمان، هرچه روشنفکر در حزب ما بود، به گروه آنان پیوست و هرچه کادر میانی و میلیتانت بود، در حزب ما باقی ماند. گروهی که از ما منشعب شد، بعدها در سال ۱۹۹۴ در روند پروسه‌ی اتحاد با یکی از گروه‌های منشعب شده از حزب دنیز گزمیش، حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (MLKP) را تأسیس کردند.

**تأثیر کودتای ۱۹۸۰ بر حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML) چگونه بود؟ آیا پیش‌بینی می‌کردید؟**

متأسفانه نه تنها حزب ما، که تمام جنبش چپ ترکیه در این مقطع، خود را برای کودتا آماده نکرده بود. ما برنامه‌ریزی و پیش‌بینی لازم را نکرده بودیم. به این دلیل که بر اساس شواهدی می‌شد وقوع کودتا را پیش‌بینی کرد، اما ما خود را به اندازه‌ی کافی آماده نساخته بودیم. به نظر می‌رسد که تنها پ.ک.ک، تا حدودی خود را برای کودتا آماده ساخته بود. هرچه بود، واکنش پ.ک.ک به کودتا سنجیده‌تر از دیگران بود.

درواقع پس از کودتا، پ.ک.ک بدنه‌ی کادرهای خود را به باشور (کردستان عراق) و روزاوا انتقال داد و سازمان خود را از آسیب جدی کودتا در امان نگاه داشتند. ما معتقدیم که شیوه‌ی برخورد آن‌ها با کودتا درست و سنجیده بود. در بلایی که فاشیسم با کودتا بر سر ترکیه آورد، تنها پ.ک.ک واکنش درست نشان داد و در امان ماند. مابقی چپ ترکیه تکه تکه شد و زیر چنگال کودتا عمیقاً آسیب دید. هرچند که گریلاهای ما در کوهستان همچنان با وجود کودتا به فعالیت‌های خود ادامه دادند و وقفه‌ای در مقاومت گریلابی ما رخ نداد. در برهه‌ی کودتا، تنها گریلاهای ما در شهرهای کردستان مثل آمد و درسیم باقی مانده بودند، زیرا گریلاهای پ.ک.ک برای مدتی پس از کودتا از منطقه خارج شده بودند.

**چه زمانی وارد فلسطین شدید؟**

در اوایل دهه‌ی ۷۰ میلادی چند رفیق از حزب ما از سوی کاپیاک‌کایا به فلسطین اعزام شدند. البته نه تنها حزب ما، بلکه انقلابیون احزاب و سازمان‌های دیگر نیز برای آموزش نظامی به فلسطین می‌رفتند. از ایران، ترکیه، عراق و ... نیروهای مارکسیست به کمپ‌های آموزشی فلسطینی‌ها می‌رفتند تا جهت گسترش نبرد انقلابی پیش‌رو، تجربه‌ی نظامی کسب کنند. در سال ۱۹۸۸ رفیق اورهان و چند تن دیگر به فلسطین رفتند، اما پیش از آن نیروهای ما، آن ارتباط گسترده‌ای را که دیگر احزاب کمونیست ترکیه با جنبش فلسطین برقرار کرده بودند، نداشتند. حزب ما مثل پ.ک.ک و دیگر احزاب چپ ترک در لبنان و فلسطین قرارگاه نداشت.

پس از مشاهده‌ی موفقیت پ.ک.ک در سازمان‌دهی و تعلیم نظامی، متوجه شدیم که حضور آن‌ها و کسب تجربه‌ی نظامی و ایدئولوژیک در جنبش فلسطین یکی از عوامل پیشرفت پ.ک.ک است. حزب ما به این نتیجه رسید که ما نیز می‌توانیم از این امکانات استفاده کنیم و سازمان‌دهی نیروهای خود را منسجم‌تر و آموزش نظامی آنان را ساختار یافته‌تر انجام دهیم.

در واقع به استثنای رفیق اورهان که بنا به طبع انترناسیونالیستی خود و به دلیل همکاری و حمایت و پشتیبانی از جنبش فلسطین به منطقه رفته بود، رفقای دیگر حزب چندان حضور نیافتند. مشکلی که در آن زمان وجود داشت، همین مسأله‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب است. هم آن زمان و هم امروز، کمیته‌ی مرکزی حزب موافق چنین ارتباطات بین‌المللی‌ای نبود و عملاً پس از مدتی رفت و آمد به فلسطین قطع شد. در آن برهه نیز شکافی گسترده میان کادرها و میلیتانت‌های حزب و کمیته‌ی مرکزی حزب وجود داشت. درست مثل امروز، که خود را در شکل انشعاب بروز داده است. بوروکراسی حزبی یکی از جدی‌ترین مشکلات ما بوده است که اثرات نامطلوبی بر پویایی و رشد جنبش ما گذارده است. ما معتقدیم که تنها تفکر مائوئیستی می‌تواند مسیر انقلاب را به انتها برساند، اما متأسفانه در آن زمان، میان پراتیک و تئوری گسستی محسوس وجود داشته است.

به نظر می‌رسد که حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML) جاذبه‌ای ویژه برای خلق ارمنی ساکن در ترکیه داشته است. در طول تاریخ حزب شما، مسأله‌ی نسل‌کشی ارمنیان و دفاع از حقوق ارمنیان جایگاه ویژه‌ای داشته است. جدا از ارتباط تاریخی با برخی احزاب انقلابی ارمنی، حزب شما در جریان جنگ ارمنستان در کسوت حمایت انترناسیونالیستی ورود می‌کند. به نظر شما، چه ویژگی‌ای در ایدئولوژی حزب بوده است که مردم ارمنی می‌توانستند از طریق آن خود را بیان کنند؟

درواقع دو مسأله وجود دارد. هم یک موضوع تاریخی وجود دارد و هم ایدئولوژی حزب ما در این زمینه ویژه است. نخست این که با یک موضوع تاریخی مواجه‌ایم. بازماندگان نسل‌کشی ارمنیان و کسانی که به شکلی از آن واقعه زنده ماندند اما زخمی شده بودند، در نواحی درسیم ساکن شدند. اما این خشم سرکوب شده‌ی تاریخی را در خود زنده نگه داشتند و نسل‌های بعدی بی‌آن که قتل عام را تجربه کرده باشند، از آن آسیب دیده بودند. از این جهت، بسیاری از رفقای ما برآمده از این تاریخ هستند. مثلاً چرا رفیق اورهان انقلابی شد؟ چرا تا پایان عمر خود، دست از مبارزه‌ی انقلابی‌نشست؟ من فکر می‌کنم برای پاسخ باید به تاریخ مراجعه کرد.

موضوع دیگر این که، کاپی‌کایا نخستین کسی بود که مسأله‌ی ارمنیان را به شکلی فهم‌پذیر مطرح کرد. او به ما نشان داد که موضوع نسل‌کشی تنها به حذف فیزیکی باز نمی‌گردد. بلکه انباشت سرمایه در رژیم ترکیه به مدد قتل عام و غارت اقلیت‌های ملی در ترکیه صورت گرفته است. رژیم ترکیه اموال مقتولین را مصادره می‌کرد. نه تنها ارمنی‌ها، بلکه کولی‌ها، یونانی‌ها و دیگر ملیت‌ها را قتل و غارت، و سرکوب کردند و بورژوازی کمپرادور در ترکیه شکل گرفت.

البته ارمنی و کرد و ترکمن بودن، مسأله‌ی ما نیست، مسأله‌ی ما این است که ملیت‌های سرکوب شده دست به اتحاد انقلابی بزنند. ایدئولوژی ما گشوده و بسیار دموکراتیک است. جریان‌های دیگر به این گونه نیستند. گاهی به شدت ناسیونالیست می‌شوند. ما به دنبال ناسیونالیسم نیستیم، چراکه نبرد اساسی ما با ناسیونالیسم سرکوب‌گر ترکیه است که میلیون‌ها کرد و ارمنی و ... را به قتل رسانده است. چاره‌ی کار، ناسیونالیسم نیست. مختصر این که، حزب ما برای پذیرش ملیت‌های غیر ترک، گشوده و دموکراتیک بود. به همین دلیل است که ارمنی‌ها توانستند در این جنبش عضو شوند و آن را گسترش دهند.

مثلاً حزب ما با ارتش سری ارمنی برای رهایی ارمنستان روابط رفیقانه‌ای داشت. امروز این سازمان موجودیت خارجی ندارد، اما کادرهای بازمانده‌ی ارتش سری ارمنی برای رهایی ارمنستان همچنان با حزب

ما روابط صمیمانه‌ای دارند. در طول جنگ قره‌باغ، رفیق اورهان از حزب ما، برای حمایت و پشتیبانی از مردم ارمنستان داوطلبانه در جنگ شرکت کرد. از آن‌جا که رفیق اورهان از تجربه‌ی نظامی بالایی برخوردار بود، به عنوان یک ژنرال در ارتش مردمی ارمنستان فعالیت می‌کرد. حضور ما در ارمنستان جهت کسب امتیاز نبود، بلکه تنها صمیمانه و رفیقانه قصد حمایت از خلق ارمنی در این نبرد نابرابر را داشتیم. ما قصد ایجاد انقلاب در قره‌باغ نداشتیم، بلکه هدف ما محافظت از مردم ارمنی بود.

برای ما، روح انترناسیونالیسم بسیار مهم است. حزب ما در طول تاریخ خود سعی کرده است تا حد امکان به گسترش روحیه‌ی انقلابی انترناسیونالیستی کمک کند. در این راه رفقای انترناسیونالیست بی‌شماری به صفوف ما پیوستند. مثلاً رفیق باربارا که در سال ۱۹۹۱ به شهادت رسید، سوئسی بود. او پیش از پیوستن به حزب ما، آنارشیست بود. در سوئیس با رفقای حزب ارتباط گرفته بود و بعدها به درسیم آمد و در کسوت گریلا به حزب پیوست. شهادت او برای ما بسیار سنگین بود. رفیق باربارا برای حزب ما، نماد روح انترناسیونالیسم است.

**گفته می‌شود که پ.ک.ک در ابتدای شکل‌گیری، از مائوئیسم متأثر بود. به نظر شما شباهتی میان استراتژی مائوئیستی و استراتژی پ.ک.ک وجود دارد؟**

به نظر من پ.ک.ک هم به اندیشه‌ی کاپاک‌کایا نزدیک بود و هم دور بود. مثلاً، ما می‌گوییم نبرد خلق لازمه‌ی انقلاب است. ما در سطح تئوریک نبرد خلق را بیان می‌کنیم، اما پ.ک.ک به شکلی پراتیک نبرد خلق را به پیش می‌راند. حزب ما و کاپاک‌کایا از لزوم نبرد خلق صحبت می‌کرد، آن‌ها نبرد خلق را به طور عملی اجرا کردند. حتی بسیار بهتر از ما عمل کردند. ما در آن زمان نتوانستیم. اما آن‌ها به خوبی نبرد خلق را پیاده کردند. در این‌جا مشکل به نظر من در رهبریت حزب ما بود. چراکه ما از ایدئولوژی‌ای درخشان و راه‌گشا برخوردار بودیم اما بابت رهبری بوروکرات نتوانستیم به آن عمل کنیم.

اصولاً ایده‌ی نبرد خلق، یک ایده‌ی مائوئیستی است. پ.ک.ک هنوز هم استراتژی نبرد خلق را به پیش می‌راند. نکته این‌جاست که اگر آن‌ها تنها در شهر جنبش چریکی به راه می‌انداختند و هیچ نیروی گریلابی در کوه نمی‌داشتند، نمی‌توانستند به این موفقیتی برسند که امروز دست یافته‌اند. آرمان آن‌ها، از طریق استراتژی نبرد خلق محقق شده است.

مسئله این‌جاست که قیام انقلابی بدون استراتژی نبرد خلق میسر نیست. به خصوص در مواجهه با دولت‌های فاشیستی‌ای مثل ترکیه و ایران. این دولت‌ها، هزاران سال است که اشکال اقتدار را حفظ کرده‌اند. جوهر دولت ایران و ترکیه، با دولت‌های عراق و سوریه متمایز است. کسی نمی‌تواند با برقراری یک کودتا ساختار چندده‌ساله‌ی دولتی را از بین برد. تنها از طریق نبرد خلق می‌توانیم یک مبارزه‌ی بلندمدت را هدایت کنیم. ما می‌گوییم، شاید مبارزه‌ی انقلابی ما صد سال یا دویست سال ادامه یابد. نبرد خلق پروسه‌ای طولانی مدت است. در مواجهه با یک ساختار قدرتمند دولتی، هیچ پیروزی‌ای یک شبه و از طریق اشکال کودتایی حاصل نمی‌شود.

در سال ۲۰۰۲ حزب کمونیست مائوئیست (MKP) از حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML) منشعب شد. حزب کمونیست مائوئیست (MKP) نظرات حزب شما درباره‌ی جامعه‌ی ترکیه را رد کرد. آن‌ها معتقدند که ترکیه دیگر یک جامعه‌ی نیمه فئودال-نیمه مستعمره نیست و بخشی از سرمایه‌داری جهانی است. ماجرای انشعاب از چه قرار بود؟

آن‌ها می‌گویند که انقلاب سوسیالیستی را باید هدف قرار دهیم و دیگر به مرحله‌ی انقلابی‌ای تحت عنوان انقلاب دموکراتیک باور ندارند. میان ما و آن‌ها فاصله‌ی نظری بسیاری ایجاد شد. آن‌ها می‌گویند که در ترکیه شرایطی نسبتاً دموکراتیک ایجاد شده است و دیگر نیازی به برقراری انقلاب دموکراتیک نیست. تو گویی که مسأله‌ی دموکراسی در ترکیه کاملاً حل شده است. این برداشت اشتباه است. نظر ما این است که مرحله‌ی نخست یک پروژه‌ی انقلابی، انقلاب دموکراتیک است. در ترکیه چیزی به نام دموکراسی وجود ندارد. به هر وسیله‌ای شهروندان ترکیه دستگیر و زندانی می‌شوند. این چه دموکراسی‌ای است؟

مسأله‌ی ملیت‌ها را نمی‌توان بدون گذار از انقلاب دموکراتیک حل کرد. مسأله‌ی زنان را نمی‌توان با انقلاب سوسیالیستی، آنچنان که حزب کمونیست مائوئیست (MKP) علاقه‌مند به برپایی آن است، حل شده فرض کرد. ما معتقدیم که ساختار پدرسالاری در جامعه به یک‌باره برچیده نخواهد شد، لذا مسأله‌ی زنان بدون گذار از مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک حل نمی‌شود.

پیش روی ما انبوهی از مسائل حل‌نشده وجود دارد که تنها از قبیل دموکراسی رفع می‌شوند. دموکراسی موضوع بسیار پر اهمیتی است. تنها به ظلم نسبت به خلق کرد محدود نمی‌شود. خلق‌های ارمنی، علوی، مسیحی و ... با موانعی روبرویند که تنها از طریق انقلاب دموکراتیک برطرف می‌شود. همین‌طور مسأله‌ی زنان تنها از طریق انقلاب دموکراتیک حل می‌شود. الگوی عمل حزب کمونیست مائوئیست (MKP) انقلاب اکتبر است. معتقدند که این مرحله طی شده است و ما باید انقلاب سوسیالیستی را تدارک ببینیم. این که بخواهیم الگوی انقلاب شوروی را نعل به نعل در ترکیه پیاده کنیم، نگاهی اشتباه است. از سوی دیگر آن‌ها معتقدند که افکار کاپیاک‌کایا کهنه شده است و جوابگوی مسائل ما نیست.

آنچنان که شما نیز پیش از این اشاره کردید، یکی از مسائل اساسی احزاب کمونیست بوروکراسی درون حزبی است. به نظر می‌رسد که پس از مدتی، سلسله مراتب حزبی به ایجاد فاصله‌ای اساسی میان کادر رهبری و بدنه‌ی حزب منتج می‌شود. آیا مشکل بوروکراسی برآمده از جایگاه رهبری در حزب است؟ مثلاً اگر در حزب شما اعضای کمیته‌ی مرکزی در اروپا نبودند، مسأله‌ی انشعاب پیش نمی‌آمد؟

یک حزب انقلابی همیشه با مسأله‌ی بوروکراسی مواجه می‌شود. واقعیت این است که جایگاه رهبری منجر به ایجاد سلسله مراتب و نهایتاً فاصله میان کادرها می‌شود. این یک واقعیت عینی است. مهم این است که حزب انقلابی چگونه با این مسأله مواجه می‌شود. باید دقیق‌تر مسأله را باز کنیم. سلسله مراتب به خودی خود مترادف با بوروکراسی نیست. اما می‌تواند منجر به بوروکراسی شود. سلسله مراتب، نظم ساختاری حزب است و در غیاب آن، شاکله‌ی حزب از هم فرومی‌پاشد. پس مسأله در وجود یا غیاب سلسله مراتب نیست. سلسله مراتب می‌تواند به بوروکراسی منجر شود، اگر حزب آن را به اشتباه به کار برد؛ از سوی دیگر، سلسله

مراتب می‌تواند به گسترش نبرد انقلابی و سانترالیسم دموکراتیک بیانجامد، اگر حزب آن را به درستی به کار برد.

مسئله به نظر من در نسبت کادر رهبری با پراتیک انقلابی است. ما معتقدیم که هر کادر یا میلیتانت حزب باید پیوسته در تماس با خلق باشد. کادرها باید بی‌وقفه زندگی مردم را درک کنند. کادرها باید در میانه‌ی نبرد و جنگ باشند. درست زمانی که رابطه‌ی واقعیت جاری زندگی خلق‌ها از زندگی کادرها گسسته می‌شود، روابط بوروکراتیک شکل می‌گیرند. در زمانی که کادرها رابطه‌ی خود را با جنگ و پراتیک از دست می‌دهند، به‌طور خودکار بوروکرات می‌شوند. به همین دلیل است که برخی کادرهای کمیته‌ی مرکزی ما بوروکرات شده‌اند. کسانی که چند دهه در اروپا زندگی کرده‌اند، درکی از زندگی خلق، درکی از جنگ و ... ندارند. در واقع وقتی که کادرهای یک حزب به مدت طولانی در یک مکان زندگی کرده‌اند، مثلاً ده سال، بیست سال در یونان زندگی کرده‌اند، خود به خود بوروکرات می‌شوند. به همین دلیل است که رفقای پ.ک.ک اجازه نمی‌دهند که کادرهایشان به مدتی طولانی در یک مکان بمانند، مدام تغییر مکان می‌دهند. چراکه می‌دانند ایستایی در یک مکان و دوری از منطقه راهگشای بوروکرات شدن کادرهاست.

مسئله‌ی مهم دیگر سنت نقد و خودانتقادگری است. احزاب بسیاری هستند که در روابط درونی خود، نقد و خودانتقادگری ندارند. مثلاً یک میلیتانت آن‌ها نمی‌تواند یک کادر یا یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی را نقد کند. اگر نقد کند به شدت توبیخ می‌شود. در چنین فضای به شدت بوروکراتی، مسئله‌ی مدام انباشته می‌شود و به مرحله‌ای غیرقابل بازگشت می‌رسد. آن‌ها ناگهان با حجمی انباشته از انتقادات و نهایتاً انشعاب روبرو می‌شوند و از خود با تعجب می‌پرسند که این مسائل از کجا نشأت گرفته است؟! پاسخ ما این است که زمانی که سنت نقد و خودانتقادگری به محاق می‌رود و تنها سرکوب بوروکراتیک درون حزبی جایگزین آن می‌شود، باید منتظر انشعاب و دلسردی و جدا شدن اعضای خود باشید.

مثلاً در حزب ما، دست‌کم تاکنون ۶ انشعاب رخ داده است که به نظر من همگی این انشعابات برآمده از بوروکراسی درون حزبی بوده است. ما با خودانتقادگری با این مشکلات مواجه می‌شویم.

**پس از آغاز جنبش روزاوا حزب شما نیز به منطقه وارد شد. تحلیل شما از جنبش روزاوا چه بود؟**

از آغاز نبرد کوبانی رفقای ما به آن شهر وارد شدند، اما معتقدیم که ما با تأخیر وارد روزاوا شدیم. تعداد رفقای ما بسیار کم بود. هر یک از رفقای که تجربه‌ی نبرد در روزاوا را داشته است، می‌تواند به عنوان یک رزمنده‌ی کارا، توانایی و تجربه‌ی خود را در نقاط دیگر به کار برد. هر یک از این افراد در مدتی کوتاه تجربه‌ی یک فرمانده نظامی را کسب می‌کنند. ما باید از آغاز با تعداد بیش‌تری در روزاوا حاضر می‌شدیم که متأسفانه دلایل متعددی داشت. از جمله مسئله‌ی انشعاب.

سه مسئله در آن موقعیت وجود داشت. نخست این که پس از آغاز انقلاب روزاوا، ما به منطقه وارد شدیم تا با گسترش انقلاب، از ملت کرد در حد امکان خود حمایت کنیم. در شمال سوریه، ملت کرد زندگی می‌کند و در طول تاریخ بی‌وقفه تحت ستم بوده است. گروهی که امروز در تدارک انشعاب از حزب ما هستند به شدت مخالفت کردند و ممانعت ایجاد کردند...

یعنی جریانی که امروز (۲۰۱۷) در پروسه‌ی انشعاب است، پیش از این نیز مخالف حضور در روزاوا بود؟ از چه زمانی جریان انشعاب شکل گرفت؟

آن‌ها از حدود سال ۲۰۱۵ تدارک کودتا و انشعاب را چیده‌اند. در سایت خود به مخالفت با حمایت از جنبش روزاوا پرداختند. البته برخی از رفقای ما به روزاوا وارد شده بودند ولی بخشی از اعضای کمیته‌ی مرکزی به صراحت مخالف بودند. دو مسأله‌ی دیگر منجر به انشعاب شده است. آن‌ها معتقدند که باید از «جنبش انقلاب متحدانه خلق‌ها» (HBDH) خارج شویم، ما موافق ماندن در «جنبش انقلاب متحدانه خلق‌ها» هستیم. مسأله‌ی دیگر به جریان فراندوم در ترکیه بازمی‌گردد که چند ماه پیش برگزار شد. گروه تصفیه‌چی معتقد بود که باید فراندوم را بایکوت کرد، ما معتقد بودیم که باید در فراندوم حاضر شد و رأی «نه» به فراندوم داد.

در همان فراندوم، ۵۰ میلیون شهروند ترکیه به پای صندوق‌های رأی رفتند. اگر ما این مسأله را تنها بایکوت کنیم، به این معناست که چشمان خود را بر اکثریت جمعیت ترکیه بسته‌ایم. ما معتقدیم که باید به میان مردم رفت و در میان آن‌ها سازماندهی کرد نه این‌که مردم و خواست‌های مردم را با تبختر بایکوت کرد.

آن‌ها به‌طور تلویحی خواستار پایان بخشیدن به مبارزه‌ی مسلحانه و تلاش برای تأسیس یک حزب قانونی هستند. هرچند که به‌طور تئوریک با زبانی مارکسیستی از نظرات خود دفاع می‌کنند، اما به لحاظ پراتیک خواستار انحلال نبرد مسلحانه هستند.

### آیا آن‌ها خواستار تغییر نظرات کاپیاک‌کایا در حزب هستند؟

نه برعکس، آن‌ها در ریتوریک خود به شدت جزم‌اندیش هستند و فریاد و غوغا بر سر نبرد خلق و انقلاب دموکراتیک و ... برمی‌آورند اما در پراتیک چنین نیستند. جزم‌گرایی آن‌ها برآمده از بورکراتیسم رهبران‌شان است. مثلاً دو رهبر آن‌ها که از اعضای کمیته‌ی مرکزی هستند، حدود ده سال است که اجازه‌ی برگزاری کنگره و تعیین رهبری جدید را نداده‌اند. آیا چنین چیزی ممکن است؟ تا پیش از این، در حزب ما هر چهار سال یک‌بار یا نهایتاً هر پنج سال یک‌بار کنگره برگزار می‌شد. نه این‌که ده سال بدون کنگره و با رهبریتی تغییر ناپذیر.

آیا کادرهای گروهی که خواهان انشعاب است در اروپا هستند؟ شاید زندگی در اروپا منجر به فاصله‌ی میان آن‌ها و واقعیات جاری در منطقه شده است؟

بله، آن‌ها در یونان هستند. در واقع از شش عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست (TKP/ML) سه تن مخالف انشعاب هستند. دو تن تصفیه‌چی هستند و یک نفر هم مردد است. آن‌ها مدعیان دروغین مارکسیسم-لنینیسم هستند که در گفتار پرمدها و در عمل از جَنَمی دیگرند. هر سال کنگره‌ی حزب را به تأخیر می‌اندازند و می‌خواهند قدرت را در دستان خود حفظ کنند.

پیش از این اشاره کردید که نبرد برای برقراری سوسیالیسم، راهی طولانی است که شاید صد سال به طول انجامد. برخی از احزاب کمونیست در سراسر جهان چه ترک، چه ایرانی، چه اروپایی، بر این



باورند که سوسیالیسم از طریق مبارزه‌ی حزب آنان آغاز می‌شود و با قبضه‌ی قدرت سیاسی سوسیالیسم به پیروزی می‌رسد. نظر شما درباره‌ی این گرایش سنتی از مارکسیسم حزبی چیست؟

این فکر خیلی کودکانه است. در واقع چنین افکاری برآمده از خرده‌بورژوازی است. برخی از احزاب چپ ترکیه نیز چنین می‌گویند. مثلاً معتقدند که در همین سال‌های پیش رو، به زودی یک انقلاب ایجاد خواهیم کرد! این نگاهی خرده‌بورژوایی است که آنان را به چنین خوش‌بینی‌ای در تحلیل کشانده است. پای خرده‌بورژوازی در زمین واقعیت نیست و بنا به تصورات دلفریبش، خواهان انقلاب است. در حالی که امروز، مردم آماده نیستند، نبرد خلق مهیا نیست، شرایط برای یک انقلاب هنوز ایجاد نشده است. ما نمی‌توانیم توهّمات خود را به واقعیت فرافکنی کنیم.

تنها زمانی که در میان طبقه‌ی کارگر، ملیت‌های سرکوب شده، زنان و ... را بتوانیم سازمان‌دهی کنیم، می‌توانیم به خوش‌بینی میدان بدهیم. در حال حاضر شرایط مهیا نیست.

### نظر حزب شما در مورد تجربه‌ی شوروی چیست؟

ما معتقدیم که استالین ماتریالیسم دیالکتیکی را درک نکرد. معتقدیم که نقد مائو بر استالین از مواضع اصولی‌ای برخوردار است. ما معتقدیم که رفیق استالین اشتباهاتی داشت اما بدین معنا نیست که او را بورژوا یا دشمن بدانیم. رفیق استالین فلسفه‌ی مارکسیسم را اشتباه برداشت کرده بود که منجر به خطاهای فراوانی شد. در واقع مائو بسیار بهتر از استالین فلسفه‌ی مارکسیسم را تحلیل کرده است و برای ما راه‌گشاست.

تجربه‌ی حزب شما و فراز و فرود جنبشی که ایجاد کرده است می‌تواند برای دیگران نیز آموزنده و حاوی درس‌هایی باشد. در پایان این گفت‌وگو، آیا تمایل دارید که بنا به تجربه‌ی سیاسی حزب خود پیامی ویژه برای فعالین چپ ایرانی داشته باشید؟

نه نمی‌خواهم. من نمی‌توانم پیامی داشته باشم یا نکته‌ای بگویم. ما نمی‌توانیم پیامی به دیگران بدهیم یا مدعی شویم که آموزگار دیگرانیم. ما تنها می‌توانیم رفیقانه و صمیمانه، تجربه‌ی خود را با دیگران به اشتراک بگذاریم و به آن‌ها بگوییم: اگر مایلید، به تجربه‌ی ما نگاه کنید، اگر مایل نیستید، کسی نمی‌تواند و حق ندارد که به شما آموزه‌ای را تحمیل کند. شما می‌توانید یک تجربه را با دیگران به اشتراک بگذارید، اما حق ندارید آن‌را بر دیگران تحمیل کنید. تحمیل تجربه حق ما نیست. یافتن راه ویژه‌ی مبارزه و انقلاب تنها بر عهده‌ی سوسیالیست‌های ایرانی، کمونیست‌های ایرانی است. یافتن راه مبارزه، حق مردم ایران و طبقه‌ی کارگر ایران است. کسی نمی‌تواند به آنان تجربه یا آموزه‌ای را تحمیل کند. آنان خود، راه خود را بدون کسب اجازه از دیگران خواهند یافت. ما حق نداریم چیزی بگوییم یا در موضع مربی و آموزگار قرار بگیریم. این حق مبارزان ایرانی است نه دیگران.



## یادداشت‌ها

۱. ابراهیم کاپپاک‌کایا İbrahim Kaypakkaya (۱۹۷۳-۱۹۴۹) نظریه‌پرداز و بنیان‌گذار حزب TKP/ML بود. پس از کودتای ۱۹۷۱ جنبش چپ ترکیه به شدت سرکوب شد. در سال ۱۹۷۲ منطقه‌ی فعالیت کاپپاک‌کایا و هم‌زمانش تحت هجوم ارتش ترکیه قرار گرفت. پس از جان باختن رفقاییش در نبرد و زخمی شدن، کاپپاک‌کایا در شرایط زمستانی کوهستان به تنهایی راه خود را به روستایی نزدیک می‌گشاید. مدتی بعد توسط روستاییان به ارتش تحویل داده و سرانجام بازداشت می‌شود. گفته می‌شود که در همان وضعیت نیمه جان، چندین ماه تحت شکنجه بود و سرانجام تیرباران می‌شود. اهمیت کاپپاک‌کایا در تاریخ چپ ترکیه به نقدها و نوشته‌های او از کمالیسم، مسأله‌ی ملی، دولت ترکیه و ... باز می‌گردد. کاپپاک‌کایا یکی از نخستین مارکسیست‌های ترکیه است که تلاش می‌کند به شکلی نظری مسأله‌ی کرد را به بحث بگذارد. کاپپاک‌کایا به نام ایبو (İBO) که مخفف ابراهیم است نیز شناخته می‌شود. مجموعه‌ی آثار کاپپاک‌کایا به ترکی منتشر شده‌اند. ترجمه‌ی این مجموعه آثار به دو زبان کردی (کورمانجی) و انگلیسی در دسترس است. علاقه‌مندان به آشنایی بیش‌تر با اندیشه‌های کاپپاک‌کایا می‌توانند به مجموعه آثار او مراجعه کنند.
۲. Türkiye İhtilâlcı İşçi Köylü Partisi، این حزب مائوئیست در سال ۱۹۶۹ و در نتیجه‌ی انشعاب برخی از فعالان سیاسی از DEV-GENÇ یا فدراسیون جوانان انقلابی، تاسیس شد. نشریه‌ی تئوریک این حزب Şafak نام داشت. بخشی از نظریات کاپپاک‌کایا از دل مجادله‌ی تئوریک با این نشریه صورت‌بندی شده است. این حزب در اواخر دهه‌ی ۷۰ میلادی تغییر نام داد و نهایتاً به حزبی قانونی بدل شد. چند دگردیسی حزبی دیگر در این حزب صورت گرفته است.
۳. Türkiye İşçi ve Köylü Kurtuluş Ordusu، ارتش رهایی‌بخش کارگران و دهقانان ترکیه در ترکیه و خارج از آن با نام اختصاری TİKKO شناخته می‌شود. شاید این اسامی اندکی گیج‌کننده به نظر رسند، اما کاربرد آن‌ها و موقعیت متنی‌ای که این اسامی در آن به کار می‌روند گویای نکات جالبی است. مثلاً به نظر می‌رسد که در ترکیه، این حزب عمدتاً با نام شاخه‌ی نظامی آن یعنی تیکو (TİKKO) شناخته می‌شود تا نام حزب (حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست). میزان شهرت شاخه‌ی نظامی یک حزب در ترکیه، نشان از شیوه‌ی کار سیاسی آن حزب دارد. احزابی که خط مشی مسلحانه‌ی خود را تغییر دادند یا کنار گذاشتند، عمدتاً با نام عمومی دفتر سیاسی‌شان شناخته می‌شوند. از این پس در این گزارش، به هنگام اشاره به این سازمان، برای اختصار از TİKKO یا معادل فارسی آن تیکو استفاده می‌شود.
۴. برای آشنایی با یکی از احزاب منشعب از این حزب، به گزارش شماره‌ی دوم رجوع کنید.
۵. منطقه‌ی درسیم، منطقه‌ای کردنشین در جنوب شرقی ترکیه است. ساکنین این منطقه، عمدتاً علوی هستند و به زبان زازاکی سخن می‌گویند. بخشی از بازماندگان قتل عام ارمنه (در سال ۱۹۱۵) به این منطقه پناه بردند و نهایتاً در فرهنگ محلی منطقه ادغام شدند. یکی از پروپاگانداهای دولتی رژیم ترکیه علیه این حزب و شاخه‌ی نظامی آن (تیکو)، فرامی‌آید آن به مثابه «حزبی ارمنی» است. فارغ از پروپاگانداهای رژیم ترکیه علیه این حزب، می‌توان تصور کرد که بخشی از هواداران و بدنه‌ی کادرهای آن بازماندگان نسل‌کشی ارمنه هستند. این حزب روابط نزدیکی با ارتش سری ارمنی برای رهایی ارمنستان (Armenian Secret Army for the Liberation of Armenia) داشت و در طول سال‌های جنگ قره‌باغ از نیروهای میلیشایی ارمنی حمایت می‌کرد و بخشی از کادرها و فرماندهان تیکو در این جنگ شرکت کرده بودند.
۶. Avrupa Türkiye'li İşçiler Konfederasyonu
۷. Nubar Ozanyan، نام شناسنامه‌ای او، Fermun Çırak بود اما بعدها، نام مستعار نوبار اوزانیان را انتخاب کرده بود. در روزاوا با نام اورهان فعالیت می‌کرد. اورهان نسل دوم بازماندگان نسل‌کشی ارمنه بود. در طول فعالیت مبارزاتی خود در مناطق مختلفی از

جبهه‌های جنگ خاورمیانه حضور یافت. در فلسطین و جنوب لبنان، ارمنستان، کوه‌های درسیم، باشور کردستان و روژاوا. سرآخر در جریان عملیاتی در ۱۴ آگوست ۲۰۱۷ در شمال سوریه در خاک غلطید. می‌توان باورهای سیاسی اورهان و هم‌زمانش را نقد کرد اما هرچه بود، او یکی از آخرین نمایندگان نسلی از رزمندگان سیاسی بود که استوار، پرشور، پُرمهر و بی‌تردید، آنچه را که باور داشت، بی‌واسطه زندگی می‌کرد. اورهان به عینی‌ترین شکل ممکن، ایده‌ها و باورهای سیاسی و اخلاقی خود را تا واپسین نفس زیست. از آن‌جا که اورهان نه تنها یکی از کادرهای مهم حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست بلکه جنبش چپ ترکیه بود، جان باختن او ضربه‌ای سخت به این حزب بود. یادش گرامی.

۸. **Marksist-Leninist Komünist Partisi**، **حزب کمونیست مارکسیست لنینیست** (به اختصار **MLKP**)، یکی از معروف‌ترین احزاب کمونیست معاصر ترکیه است. در پی نخستین انشعاب از حزب کمونیست ترکیه/مارکسیست-لنینیست، گروه منشعب در پیروسی اتحاد با گروه دیگری قرار گرفت و در سال ۱۹۹۴، حزب کمونیست مارکسیست لنینیست بنیان‌گذاری شد. این حزب متأثر از اندیشه‌های انور خوجه، رهبر آلبانی است. در میان احزاب چپ ترکیه که در شمال سوریه/روژاوا فعالند، این حزب فعال‌ترین آنان محسوب می‌شود. شاخه‌ی سیاسی این حزب تحت نام انجمن همبستگی و اتحاد مردم **Saziya Yekîti û Piştigriya Gelan** در شهرهای روژاوا فعال است و یکی از زیرمجموعه‌های **DEM.TEV** است. نگارنده تمایلی به مصاحبه با این حزب نداشت. علاقه‌مندان برای آشنایی بیشتر می‌توانند به اساسنامه‌ی حزب، مصاحبه‌ها و متون منتشر شده از سوی این حزب مراجعه کنند.

۹. علاقه‌مندان به مطالعه‌ی این بحث می‌توانند به نشریه‌ی پارتیزان (ارگان حزب) مراجعه کنند.

۱۰. **Tunceli**

۱۱. **Kurecik Regional Report**، یکی از جزوات معروف کاپیاک‌کاپا که در منطقه‌ی کوره‌جیک، در کردستان نوشته شده است.

۱۲. این موضوع، اشاره‌ای است به حمایت و پشتیبانی از گروهی آنارشستی (**IRPGF**) که در روژاوا تشکیل شد و به عنوان یکی از واحدهای **تابور انترناسیونالیستی آزادی (IFB)** فعالیت می‌کرد. اعضای تیکو، عملاً تنها حزبی بودند که از حضور و وجود پیدایش آنان رنجیده خاطر نشدند و تا حد امکان به‌مثابه حامی، از فعالیت‌های آنان پشتیبانی می‌کردند. در درون روژاوا، نقدهای جدی‌ای به نحوه‌ی عمل و تبلیغات این گروه وجود دارد. این گروه آنارشستی بعدها تحت فشار پ.ک.ک.ک مضحمل شد، هرچند که برخی از اعضای آن با نامی دیگر، گروهی مشابه (**TA**) را سازمان‌دهی کردند.

۱۳. **Halkların Birleşik Devrim Hareketi**، **جنبش انقلاب متحدانه خلق‌ها** یک چتر سازمانی و متشکل از پ.ک.ک. و چند حزب کمونیست ترکیه است. هدف از تشکیل این سازمان، هماهنگ ساختن بیش‌تر فعالیت‌های انقلابی در میان این احزاب در جهت اهداف تعیین شده‌ی آن است.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-1Bc>



**naghd.site@gmail.com**



[www.facebook.com/naghd.site](http://www.facebook.com/naghd.site)



[www.t.me/naghd\\_com](http://www.t.me/naghd_com)



[www.twitter.com/naghd\\_site](http://www.twitter.com/naghd_site)